

ماهنامه جالا

نیاز اندیشه روز

شماره سوم :: خرداد ۹۹

این شماره: پیشرفت و تغییر در جوامع انسانی

ثبت و انتقال تجربه‌ها برای همفکری، همدلی و همراهی نسل‌ها





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

ماهنامه فرهنگی
ثبت و انتقال تجربه های ارزشمند
ایجاد فرصت همفکری، همدلی و همگامی با نسل جوان

- مدیر مسئول: شهرزاد تولیت
- سردبیر: محسن فردرو
- با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی
- امور اجرایی: مریم علاءالدینی
- هماهنگی: سارا فردرو
- طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان
- اطلاع رسانی: محمدرضا پیری
- نشانی پایگاه اینترنتی: fekrvarzi.ir
- قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

علاقمندان می توانند مطالب، دیدگاه ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای
انتشار به آدرس Fardroo@outlook.com ارسال نمایند

فهرست مطالب

۴	 سخن سردبیر.....
۵	 مصاحبه کوتاه با مدیر مسئول.....
۶	 غلبه بر پیشداوری ها یا تصورات قالبی.....
۷	 چرا بد تصمیم می گیریم.....
۱۲	 اعتماد به نفس - خودشیفتگی : دوگانه تاریخی و نسل حاضر ما.....
۱۴	 نثر و زبان روان و صمیمی و بالاخره طنز.....
۱۶	 نوآوری و خلاقیت در تولیدات تلویزیونی.....
۲۵	 فرهنگ دیداری.....
۲۹	 آینده جوامع انسانی و تغییرات شغلی.....
۳۲	 معنای کار چیست؟.....
۳۴	 چرا ما کار می کنیم؟.....
۳۵	 مدیریت دارایی با تاکید بر سرمایه های نامرئی.....
۳۶	 عامل شگفت انگیزی که کسب و کار را ارتقاء می دهد.....
۳۹	 رفتار زیگزاگی بازار.....
۴۰	 عوامل تولید در اقتصاد فرهنگ.....
۴۲	 چگونه شغل مناسب خود پیدا کنیم؟.....
۴۳	 جملات کوتاه از استاد الهی قمشه ای.....
۴۴	 ایثار اجتماعی.....
۴۵	 معنای زندگی.....
۴۶	 داستان کوتاه سند منگوله دار.....
۴۸	 نسل هتل نشین.....
۴۹	 شناخت دنیای متنوع افراد.....
۵۲	 فرهنگ از کودکی تا بزرگسالی.....
۵۳	 مداخلات رشدی.....
۵۷	 بزرگترین رمز تعامل با مردم.....
۶۲	 امید به آینده جوان ایرانی.....
۶۴	 تجربه برنامه ریزی فرهنگی ، جهان امروز، جهان سازمان ها و گروه های اجتماعی است.....
۶۷	 تجربه آموزش های مهارتی.....
۷۲	 مهارت آموزی زبان.....

فهرست مطالب

۷۵		اکثریت عظیمی از کودکان واقعا نواغ خلاق هستند.....
۷۶		معرفی نوقلم ها - رهاتر از باد.....
۷۸		پیوند ادبیات و فرهنگ با هنر خوشنویسی.....
۸۰		جریانی نوین در خوشنویسی امروز ایران
۸۵		گروه صوتی و تصویری کودکان.....
۸۶		گزارش عملکرد.....
۸۸		خلاصه مطالب منتخب ماهنامه اول به زبان انگلیسی.....

سخن سردبیر



محسن فردرو



گام های کوچک اما مستمر و مداوم



ماهنامه جلا - نیاز اندیشه روز ، برای علاقمندان به یادگیری راه های دستیابی به موفقیت تنظیم می شود، برای آنان که تصمیم دارند آینده روشنی برای خود و کشورشان رقم بزنند. مسیر حرکت ما از فکر تا عمل است. برای دستیابی به موفقیت نیازمند فکر ورزی، تغییر عادت ها ، داشتن انتخاب های صحیح ، کسب مهارت ها و بهره گیری از تجربه ها هستیم. بر خلاف تبلیغات تکراری و مخرب که جوانان و مردم را به معجزه موفقیت امیدوار می کند و با جملاتی همچون چگونه ثروتمند شوید و نمونه های آن، افراد را به اشتباه می اندازند ، بایستی سراغ اصول و راهکارهای اساسی و واقعی موفقیت رفت و با گام های کوچک ، مستمر و مداوم، مسیر روشن آینده را برای جوانان و علاقمندان ترسیم نمود. برخی کارآفرینان معتقدند که برای موفقیت، نیازمند تامین یک سیستم عامل مناسب هستیم. سیستم عامل به معنای داشتن چارچوب مناسب و پایه ریزی صحیح برای اهداف ، برنامه ها ، مدیریت منابع و دارایی ها ، طراحی هماهنگ با برنامه های اجرایی و اعمال ضروری است. یک سیستم عامل نحوه ارتباط کلیه اجزاء محتوایی و اجرایی ، ورودی ها و خروجی ها، منابع ، دسترسی ها، واسطه ها، فرایندها و زمان بندی را بعهده دارد و تمامی عناصر مورد نیاز سیستم را سازماندهی و مدیریت نموده و بصورت صحیح بهینه و کارآمد می نماید و ما را درگیر پیچیدگی های اجرایی و عملی نمی سازد. سیستم عامل مانند برنامه ریزی پروژه ای مسیر حرکت از مبدا تا رسیدن به اهداف را تنظیم مینماید. بدون داشتن یک سیستم فکری و اجرایی حساب شده ، موفقیت برای هر فرد ، موسسه ، ملت و برای هر دولتی، سخت و پیچیده و غیر قابل دستیابی است. اگر چه امروزه صفحات اینستاگرام و شبکه های اجتماعی و کتاب های تبلیغاتی، تصاویر موفقیت میلیونرها و موسسات و شرکت های بزرگ را با عناوین دهن پر کن به رخ جوانان می کشند، اما واقعیت این است که اگر موفقیت ساده و آسان بدست می آمد، تاکنون باید از این صفحات و شبکه های اجتماعی ، میلیون ها فرد موفق پدیدار شده باشند. موفقیت به یک مجموعه توانایی های متنوع و تیم همکار نیاز دارد. این ماهنامه سعی می کند با بهره گیری از دانش و تجربه افراد مختلف و معرفی آنان و با ارائه راهکارهای ذهنی و عملی و با افزایش مهارت های انسانی ، ارتباطی و فیزیکی به زبانی ساده و روشن و قابل دستیابی مسیر موفقیت و الزامات و عناصر آن را تعریف و تحلیل نماید و چارچوب و عناصر مورد نیاز برای رشد و موفقیت را ترسیم نماید. امیدواریم ایمان به خداوند متعال و ثبات قدم ، تلاش ، ممارست ، افزایش مهارت ها ، پذیرش سختی ها ، داشتن افکار روشن ، فهم و کاربرد اصول دستیابی به موفقیت ، زمینه رشد جوانان و اقشار مختلف را فراهم نماید. انشاء الله



مصاحبه کوتاه با مدیرمسئول

شهرزاد تولیت

*** بعد از انتشار دو شماره از ماهنامه جلا- نیاز اندیشه روز چه تحلیلی از اهداف و نتایج بدست آمده دارید؟

برای پاسخ به این سؤال بایستی حداقل ۱۲ شماره از ماهنامه منتشر شود تا بتوانیم در مورد نتایج سخن بگوییم، اما بصورت کوتاه می توانم برایتان توضیح دهم که شماره اول و دوم تقریباً بین ۲ تا ۳ هزار نفر در فضای مجازی بصورت دیجیتال و رایگان توزیع شده است و از تماس ها و پیام ها و واکنش های مخاطبان می توانم حدس بزنم که هر کدام از شماره ها حدود ۳۰ درصد از مطالب بصورت متوسط مطالعه شده است. آنچه در بین همه مشترک است اینست که مخاطبان ماهنامه در مورد ضرورت انتشار و اهداف آن سؤال دارند.

*** به عبارت دیگر مخاطبان ماهنامه هنوز با اهداف و ضرورت های انتشار مشکل دارند؟

بله، بخشی از مخاطبان ضرورت انتشار ماهنامه را با وجود شبکه های اجتماعی و دسترسی به اینترنت ضروری نمی دانند و بخشی هم تامین هزینه های یک ماهنامه را در شرایط اقتصادی نامتلاطم فعلی، کاری غیر عقلانی می دانند و برخی نیز هنوز نمی دانند ماهنامه چه اهدافی را دنبال می کند.

*** در این شرایط چه باید کرد؟

بنظر من اهداف نشریه بخوبی در دو شماره قبل بیان شده است و شاید مخاطبان محترم به آن توجه نکرده اند. ما یک ماهنامه فرهنگی هستیم و شعار ما ثبت و انتقال تجربه ها و ایجاد همدلی و همراهی نسل ها بر صفحه اول ماهنامه درج شده است. ما هیچگونه وابستگی جناحی و سیاسی و گروهی و دولتی نداریم و فقط اهداف فرهنگی خود که خدمت به نسل جوان و ایجاد ارتباط بین نسل ها و انتقال تجربه ها برای کسب موفقیت و رشد کشور را دنبال می کنیم. ما از محل اعتبار شخصی هزینه ها را تقبل کرده ایم و علاقمند هستیم از محل جذب اسپانسر و درج آگهی تبلیغاتی بتدریج هزینه های ماهنامه را تامین نماییم.

*** نتیجه چه خواهد بود؟

اولین نتیجه ای که حاصل می شود تولید محتوا در زمینه موفقیت و کارآفرینی و برنامه ریزی و آینده نگری است. به قول استاد فردرو که بار سنگین محتوایی و اجرایی را بدوش دارند " ما در این دو شماره حداقل ۱۶۰ صفحه محتوا تولید و تجمیع کرده ایم. اگر انتشار ادامه یابد در ده شماره ما خواهیم توانست حدود ۱۶۰۰ صفحه محتوای مورد نیاز مردم و جوانان را در زمینه کارآفرینی و موفقیت و آینده نگری و برنامه ریزی، تولید و جمع آوری نماییم و این خدمت ارزنده ای به جامعه فرهنگی کشور است." در فضای مجازی معمولاً مطالب کم عمق، پراکنده و تکراری و بدون پشتوانه و سند علمی است و تشخیص سره از ناسره بسیار مشکل است و افراد دچار تعارض محتوایی می شوند. سایت های مختلف را بررسی کنید وقتی مطلبی را جستجو می کنید متوجه می شوید که تقریباً یک مطلب ساده در دهها سایت تکرار می شود و همه مطالب از یکدیگر کپی برداری شده است و مرجعی برای تشخیص درست و غلط مطالب وجود ندارد فقط وقت شما را تلف می کنند. خوشبختانه بعد از انتشار این ماهنامه متوجه شدم، برخی موضوعات آن در سایت ها کپی برداری شده ولی در اکثر موارد به منبع آن اشاره کرده اند. در نتیجه مطالب ماهنامه در فضای مجازی بازتاب خوبی دارد و سایت فکروزی مرتبط با ماهنامه نیز مطالب را بازنشر می نماید و این بار با محتوایی صحیح و مستند شده روبرو هستیم و این هم کمک مهمی به تامین محتوا ی صحیح در فضای مجازی است. نتیجه دیگر اینکه انتشار این ماهنامه می تواند پل ارتباطی سازنده ای بین کارآفرینان و آینده سازان و نخبگان جامعه با علاقمندان باشد و دانش و تجربه آنان به جوانان و مردم منتقل شود. ضمن اینکه منابع محتوایی غنی داخلی و خارجی مورد استفاده که در برخی موارد هم برای اولین بار ترجمه یا انتشار می یابد به ارتقاء محتوا یاری می رساند. نتیجه اصلی در تامین بستر رشد و موفقیت جوانان و مخاطبان نشریه و مشاوره و راهنمایی علاقمندان برای کارآفرینی و تولید و تقویت فرهنگ کار و تلاش و پیشرفت نهفته است. مسیر طولانی در پیش داریم و به امید خدا با گام های کوچک و استوار ادامه می دهیم.

غلبه بر پیشداوری ها یا تصورات قالبی



وظیفه‌ی ما این است که هرگز اجازه ندهیم پیش‌داشت و پیش‌دید و پیش‌تصوراتمان بر اثر اوهام و احساسات و افکار عامیانه شکل گیرند. بیشتر اوقات، احساسات و عواطف ما موجب پیش‌داوری می‌شود. ذهن ما معمولاً برای درک جهان هستی از قالب‌ها استفاده می‌کند. قالب‌بندی به منظور معنا دادن به پدیده‌ها اتفاق می‌افتد. بیشتر این قالب‌ها مبتنی بر واقعیت نیستند، بلکه بر اساس تجارب قبلی محدود ما، که آن را درست و قطعی تلقی می‌کنیم، شکل گرفته‌اند. مثال ساده این قالب‌ها وقتی است که شما بدون اینکه شخصی را بشناسید از او برداشت خوب یا بدی دارید. قیافه‌یکنفر می‌تواند برای شما بد و ناپسند باشد. دلیل این‌که قبلاً قالبی از این نوع قیافه در ذهن خود داشته‌اید. چه بسیار خطاهای انسانی که دلیل تصورات قالبی بوجود آمده است. سعی کنیم برای زندگی موفق تصورات قالبی خود را بشناسیم و بر پیش‌داوری‌های ذهنی غلبه کنیم. برای روشن شدن بیشتر موضوع، مثال‌ها و مواردی را که سراغ دارید برای ما ارسال کنید.

بزرگترین مشکلی که جوانان امروز با آن روبرو هستند عدم آگاهی و عدم داشتن اطلاعات نیست، بزرگترین مشکل جوانان، خطاهای روشی در اندیشیدن است. آنچه به عنوان هنر فکر کردن از آن یاد می‌کنیم.

عبور از اوهام و مشغله ذهنی به سمت تصورات خلاق و هوشیاری و عبور از خطاهای انسانی در تفکر، امری لازم است.

محققان گفته‌اند روزانه حدود ۵۰۰۰ فکر ناپخته در ذهن ما تولید می‌شود، بدون شک اگر روش اندیشیدن و تفکر صحیح را بکار نگیریم افکار متعدد مسیر حرکت ما را توهیم‌زا می‌نمایند.

زندگی نیازمند انعطاف فکری است، اما نه به مفهوم اینکه ذهن را آزاد بگذاریم تا از هر دری سخنی بشنود و از هر بوته‌ای گلی بچیند. بلکه زندگی به سخت‌گیری در انتخاب و گزینش اطلاعات و حذف اوهام و حذف افکار مشغله‌ساز، نیاز دارد.

دنایای امروز ما سرشار از اطلاعات و افکار مشغله‌ساز است که موجب سردرگمی انسان‌ها شده است. ساعت تماشای تلویزیون و ماهواره و رادیو و خواندن صفحات زیاد روزنامه جز ذهن‌های پر مشغله و خسته رمقی برای انسان‌های عصر حاضر باقی نگذاشته است.

زندگی به گزینش و انتخاب اطلاعات و حشو زواید و تفکر صحیح نیاز دارد. کنار گذاشتن اطلاعات و افکار بی‌شماری که موجب مشغله ذهن می‌شوند.

زندگی به چشمان تیز بین و ذهن‌های روشن نیاز دارد. بسیاری از ما جز اتلاف فکر و هدر دادن وقت، دستاوردی نداریم. چرا که به روش‌های فکر کردن آشنا نیستیم.

جمع‌آوری اطلاعات و دانش کافی نیست، زندگی نیازمند تمرین‌های ذهنی و تقویت تمرکز و دوری از خطاهای انسانی در تفکر است.

ما به تصورات خلاق نیاز داریم که در افکار مشوش و غیر فرهیخته شکل نمی‌گیرد. یادمان باشد که مهمترین مرحله تفکر غلبه بر پیش‌داوری‌ها و گسستن از تصورات قالبی است.

پیش‌داوری به مجموعه‌ای از آراء، باورها، و تصورات اشاره دارد که بدون استدلال و ناخودآگاه از گذشته و از تجربه‌های قبلی به ارث برده ایم.

دفتر آینده پژوهی

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است

@Cafe.Narengi

@sajjad.today

چرا بد تصمیم می گیریم

دن گیلبرت

همه ما هر روز تصمیم گیری و انتخاب می کنیم. همه ما می خواهیم بدانیم که انجام چه کاری درست است. در زمینه های مختلف از اقتصاد گرفته تا تغذیه، در کار حرفه ای تا زندگی رومانتیک. مطمئناً اگر کسی می توانست به ما دقیقاً بگوید که در هر موقعیتی کار درست کدام است، این بهترین نعمتی است که ممکن بود به کسی داده بشود. واقعیت این است که در سال ۱۷۳۸ یک دانشمند هلندی به نام دانیل برنولی این نعمت را به جهانیان هدیه کرده است. امروز من می خواهم با شما درباره این نعمت سخن بگویم و اینکه چرا عرضه این نعمت به جهانیان کوچک ترین تاثیری در زندگی مردم ایجاد نکرده است. این هدیه ای است که برنولی به ما داده است. این عین چیزی است که او برای ما نوشته است. اگر به نظرتون خیلی یونانی می رسد، خوب علتش این است که این واقعا یونانی است. اما ترجمه اون البته با اندکی اغماض که البته عصاره آنچه برنولی می خواست به ما بفهماند را در بر دارد، این است: ارزش مورد انتظار از هر یک از کارهایی که ما می کنیم که در واقع فایده ای است که هر یک از این کارها به ما می رساند برابر است با حاصلضرب دو چیز ساده :

اول احتمال این که این کار نفعی به ما برساند،
و دوم فایده و ارزش آن نفع برای ما است.



خیلی راحت کلماتی مثل Ring, Rang, Rung به ذهن می رسند تا کلماتی مثل bare, fort, park ولی در واقع تعداد لغات چهار حرفی انگلیسی که R سومین حرف آنها است به مراتب بیشتر از آنها است که با R شروع می شوند. دلیل سخت تر به ذهن رسیدن کلماتی که حرف R را در مکان سوم دارند این نیست که کم تعدادترند یا کمتر استفاده می شوند. بلکه دلیل آن این است که ذهن ما کلمات را بر اساس حرف اول یادآوری می کند. مثلاً شما حرف S را بلند می گوئید و کلمات به دنبال آن می آیند. این مانند دیکشنری است. سخته که کلمات را با حرف سومشان به خاطر بیاوریم. خوب این مثالها نشان دادند که چطور راحتی به ذهن آمدن یک چیز می تواند به شما فراوانی و احتمال بالای را القاء کند و در چه مواردی استفاده از این مساله می تواند گمراه کننده باشد. این مشکل محدود به معماها نیست. مثلاً در یک مطالعه از آمریکایی ها سوال شده است که احتمال اینکه کسی از هر یک از این علل بمیرد چقدر است؟ این ها نتایج پیش بینی مردم است. تعداد مرگ در یک سال برای دویست میلیون آمریکایی این ها مردم عادی مثل شما بوده اند که از آنها سوال شده به نظر تان چند نفر در سال از گردباد یا آتش بازی یا آسم یا غرق شدن می میرند. این اعداد را با آمار واقعی مرگ و میر مقایسه کنید. اینجا یک الگوی جالب دیده می شود. که اولاً، در دو مورد احتمال مرگ خیلی بیشتر از واقع تخمین زده شده است. که آن دو گردباد و آتش بازی هستند. و در دو مورد احتمال مرگ خیلی کمتر از واقع تخمین زده شده است. که غرق شدن و بیماری آسم هستند. چرا؟ آخرین باری که شما یک روزنامه را باز کردید و عنوان یک خبر این بود که یک پسر بچه از آسم مرده است کی بوده؟ این اصلاً جذاب نیست چون خیلی شایع است. برای همه ما خیلی ساده است که داستان ها و اخباری را که در مورد کسانی که در گردباد کشته شده اند یا کسی که به خاطر بی دقتی در آتش بازی مراسم چهارم جولای دست هایش را از دست داده را به یاد بیاوریم. ولی غرق شدن و آسم چندان مورد توجه رسانه ها نیستند. بنابراین خیلی راحت به ذهن نمی آیند و به همین دلیل ما خیلی آنها را دست کم می گیریم. البته این مثل بازی خیابان سسمی است که می پرسد، کدام یک از این چهار تا با بقیه فرق دارد و جواب درست استخر است. چون که در این اسلاید تنها چیزی که واقعا خطر دارد استخر است. مجموع احتمال مردن شما از سه عامل دیگر کمتر از احتمال مردن در استخر است. لاتاری یک مثال بسیار عالی از این موضوع است. لاتاری یک نمونه از ناتوانی مردم در تخمین زدن درست احتمال موفقیت است. با عرض معذرت از کسانی که در لاتاری شرکت می کنند باید بگویم که بعضی از اقتصاددان ها لااقل در جمع های خصوصی خودشان از لاتاری به عنوان مالیات بر حماقت یاد می کنند. چرا که احتمال اینکه از سرمایه گذاری در لاتاری سودی نصیبتان بشود تقریباً برابر با این است که پولتان را مستقیماً توی توالت بریزید، تازه در حالت دوم زحمت رفتن و خریدن بلیط ها را هم نخواهید داشت. پس با این حساب چرا کسانی پولشان را صرف خرید بلیط لاتاری می کنند؟ البته جواب های زیادی برای این سوال وجود دارد، ولی یک جواب این است که خیلی ها را دیده ایم که در لاتاری برنده شده اند. مثلاً وقتی

به یک معنی آنچه برنولی می خواست بگوید این است که اگر ما بتوانیم این دو را تخمین بزنیم و در هم ضرب کنیم در هر زمان می دانیم که دقیقاً چه رفتاری باید از خودمان نشان بدهیم. حالا، این معادله ساده برای همه ما، حتی کسانی که از معادله خوششان نمی آید، چیزی است که به طور روزمره از آن استفاده می کنیم. برای مثال : اگر من به شما بگویم بیایید با هم شیر و خط بازی کنیم به این صورت که اگر خط بیایید من به شما ده دلار می دهم ولی شما برای اینکه وارد بازی بشوید باید چهار دلار ورودی پرداخت کنید بیشتر شما خواهید گفت که باشه من بازی می کنم. چون شما می دانید که احتمال اینکه برنده بشوید ۵۰٪ است و سود برنده شدن ۱۰ دلار است که حاصل ضرب آن می شود ۵ دلار و این بیشتر از ۴ دلاری است که برای شروع بازی باید بدهید بنابراین شما بازی می کنید. آماردانها به این شرط بندی، یک شرط بندی خوب می گویند.

خوب این مساله در مورد شیر و خط خیلی ساده و عملی است ولی در زندگی واقعی قضیه به این سادگی ها نیست. آدمها در تخمین زدن هر دو این ها بسیار ضعیف و ناتوان هستند. و این موضوعی است که من می خواهم امروز درباره اش با شما صحبت کنم. مردم وقتی می خواهند تصمیم بگیرند که کدام کار درست است مرتکب دو نوع خطا می شوند. اولین خطا تخمین احتمال موفقیت در کاری است که می خواهند بکنند و دومین خطا در تخمین فایده و سود حاصل از موفقیت است. اول در مورد اولین خطا صحبت بکنیم. محاسبه احتمال موفقیت باید کار ساده ای باشد. یک سکه دو رو دارد ، یک تاس شش وجه دارد و در یک دست کارت بازی ۵۲ کارت هست. همه شما می دانید که احتمال بیرون کشیدن تک گشنیز یا آمدن شیر به جای خط چقدر است. اما این کار در زندگی روزمره اصلاً آسان نیست. به همین خاطر است که آمریکایی ها بیش از هر تفریح دیگری پول صرف قمار بازی می کنند یا بهتره بگویم از مجموع بقیه تفریحات روی هم بیشتر پول در قمار بازی از دست می دهند. علتش این است که مردم به این روشی که گفتیم احتمال موفقیت را حساب نمی کنند. برای اینکه بفهمیم مردم چطور احتمال بروز پدیده ها را حساب می کنند لازم است که ما اول در مورد خوک ها صحبت بکنیم. سوالی که می خواهم از شما بپرسم این است که آیا شما فکر می کنید که تعداد سگهایی که با قلاده توی خیابانهای آکسفورد هر روز دیده می شوند بیشتر است یا تعداد خوک ها؟ و البته همه شما می دانید که جواب سگ ها است. روشی که شما برای فهمیدن اینکه جواب سگ است به کار بردید این است که به حافظه ی تان مراجعه کردید و سعی کردید دفعاتی که سگ با قلاده دیده اید و دفعاتی که خوک با قلاده دیده اید را به یاد بیاورید. چون خیلی راحت تر سگ هایی را که با قلاده دیده اید به خاطر آوردید نتیجه گرفتید سگ ها فراوان تر هستند. چون اگر سگ با قلاده راحت تر به ذهن می آید پس احتمال وجود سگ با قلاده بیشتر است. معمولاً این روش بدی برای تخمین احتمال پدیده ها نیست. البته استثناهایی وجود دارد. مثلاً اینجا ما یک معما داریم. تعداد لغات انگلیسی چهار حرفی که حرف R در اول آنها است بیشتر است یا لغاتی که حرف R حرف سوم آنها است؟ شما حافظه تان را سریع چک می کنید و می بینید که

من حتی نمی توانم این را آتش بزنم. چون فندکم را هم از من گرفته اند. در این حالت ۲۵ دلار برای یک ساندویچ قیمت مناسبی به نظر می رسد. اما اگر مثلاً شما به یک کشور عقب افتاده سفر کنید، اونجا با ۲۵ دلار می توانید یک وعده غذای حسابی بخورید. پس چرا همه شما با اطمینان جواب سوال من را نه دادید بدون اینکه من شرایط را توضیح بدهم. چون غالب شما قیمت این ساندویچ را با قیمتی که هر روز می پردازید مقایسه کردید. به جای اینکه از خودتون بپرسید با این پول چه کار دیگری می توانم بکنم و این سرمایه گذاری را با سایر سرمایه گذاری ها چه نسبتی دارد در عوض شما این سرمایه گذاری را با گذشته مقایسه کردید و این یک اشتباه سیستماتیک است که خیلی از مردم دچار آن می شوند. شما می دانستید که قبلاً سه دلار بابت یک ساندویچ خرج می کرده اید و بیست و پنج دلار کاملاً غیر قابل قبول است. این اشتباه است و من می توانم به شما اشتباه بودن این روش رو ثابت کنم و نشان بدهم که این روش چه نتایج غیر منطقی ای ایجاد می کند. برای مثال این یکی از لذیذ ترین حقه های بازاریابی است. گفته می شود یک چیزی قبلاً گران بوده و حالا ارزان شده پس لابد این معامله خیلی به صرفه است. وقتی از مردم سوال بشود که کدام یک از این دو شغل را می پسندند: شغل اولی سال اول شصت هزار دلار سال بعد پنجاه و سال بعد چهل هزار دلار، درآمد یک شغل هر سال کاهش پیدا می کند، و درآمد شغل دیگر هر سال افزایش پیدا می کند، افراد غالباً شغل دوم را انتخاب می کنند. چرا؟ در حالی که همه می دانند که شغل دوم در مجموع درآمد کمتری خواهد داشت. چون مردم احساس می کنند درآمد رو به کاهش از درآمد رو به افزایش بدتر است حتی وقتی در کل مقدار دریافت در اولی بیشتر باشد. یک مثال قشنگ دیگر، یک تور هاوایی که قیمت اولیه آن ۲۰۰۰ دلار بوده است را نشان می دهد که الان به ۱۶۰۰ دلار فروخته می شود. اگر فرض کنیم شما قصد مسافرت به هاوایی را داشته باشید. آیا شما این تور را می خرید؟ بیشتر افراد این کار را می کنند. اما یک تور هاوایی است که قیمت اولیه آن ۳۰۰۰ دلار بوده ولی الان به قیمت ۷۰۰ دلار فروخته می شود و شما تصمیم می گیرید که آن را بخرید. وقتی به آژانس زنگ می زنید می فهمید که قیمت عوض شده و الان قیمت ۱۵۰۰ دلار است. آیا شما این تور را می خرید؟ بیشتر افراد جواب می دهند نه. چرا؟ چون که یک موقع قیمت آن ۷۰۰ بوده و حالا من حاضر نیستم ۱۵۰۰ دلار به خاطر چیزی که یک موقع ۷۰۰ دلار بوده بپردازم. این میل به مقایسه با گذشته باعث می شود مردم معامله های خوب را از دست بدهند. به بیان دیگر یک معامله خوب که قبلاً عالی بوده به خوبی یک معامله بد که قبلاً افتضاح بوده نیست. این نشان می دهد چطور مقایسه با گذشته باعث می شود ما تصمیمات اشتباه بگیریم. فرض کنیم شما به تئاتر می روید. شما در راه به طرف سالن نمایش هستید. در کیف تان یک بلیط تئاتر که بیست دلار آن را خریده اید دارید. همچنین شما یک اسکناس بیست دلاری هم دارید. وقتی می رسید متوجه می شوید که در راه بلیط را گم کرده اید. آیا با بیست دلاری که دارید یک بلیط دیگر می خرید؟ بیشتر افراد

این زوج برنده لاتاری شدند من نمی دانم چطور این چیز به این بزرگی را نقد می کنند. ما در تلویزیون آنها را می بینیم و روزنامه ها در این مورد می نویسند. ولی کی تا حالا با بازندگان لاتاری یک مصاحبه مفصل شده است؟ در واقع اگر تلویزیون هر بار که با یک برنده مصاحبه می کردند می خواست با هر یک از بازندگان فقط سی ثانیه صحبت کند، برای مصاحبه با صد میلیون بازنده آخرین لاتاری نه و نیم سال از وقت شما صرف تماشای آن ها می شد که بگویند: من برنده نشدم. من برنده نشدم. خوب البته اگر شما نه و نیم سال بی وقفه و بدون خواب در تلویزیون می دیدید که مردم پشت سر هم بازنده شده اند و بعد در آخر یک نفر را نشان می دادند که به مدت ۳۰ ثانیه می گفت "من برنده شده ام" احتمال اینکه کسی در لاتاری شرکت کنید بسیار کم می شد. من می توانم این مساله را به شما ثابت کنم. ببینید این یک لاتاری است در این لاتاری ده تا بلیط فروخته می شود. نه تا از بلیط ها به این افراد فروخته شده است. یک دلار برای شما هزینه دارد که یک بلیط بخرید و اگر برنده شوید ۲۰ دلار به دست می آورید. آیا این شرط بندی خوبی است؟ برنولی به ما می گوید که این شرط بندی خوبی است. ارزش مورد انتظار از این لاتاری دو دلار است. پس این لاتاری خوبی است و شما می توانید اینجا سرمایه گذاری کنید. و بیشتر افراد وارد این بازی می شوند. حالا یک نمونه دیگر همین لاتاری را ببینیم: فرض کنید این دفعه نه تا از بلیط ها را یک آدم چاق به اسم لیروی خریده باشد. لیروی نه بلیط دارد و یک بلیط باقی مانده است. آیا شما آن را می خرید؟ بیشتر افراد حاضر به خرید این بلیط نیستند. احتمال برنده شدن با قبل اصلاً عوض نشده است. اما الان به سادگی می شود حدس زد چه کسی به احتمال زیاد برنده خواهد شد. به سادگی می شود گفت که لیروی چک را دریافت خواهد کرد. درست؟ شما نمی توانید بگویید که من هم به اندازه هر کس دیگری احتمال برنده شدن دارم. چون شما به اندازه لیروی شانس برنده شدن ندارید. اینکه همه بلیط های دیگر را یک نفر خریده است تصمیم شما را عوض می کند. در حالی که در واقع شانس برنده شدن شما فرقی نکرده است. تخمین احتمال موفقیت، کار ساده ای نیست ولی تخمین ارزش حاصل از موفقیت در مقایسه با آن بسیار بسیار سخت تر است. اینکه شما بفهمید یک چیزی چقدر ارزش دارد، یا چقدر باعث لذت می شود یا چقدر شادی بخش است کار آسانی نیست. من الان می خواهم در مورد اشتباهات ارزش گذاری صحبت کنم. این ساندویچ چقدر می ارزد؟ آیا این ساندویچ ۲۵ دلار می ارزد؟ بیشتر شما خواهید گفت که نه نمی ارزد. و شما حاضر نیستید ۲۵ دلار بابت این ساندویچ بدهید. ولی در عمل شما برای اینکه بتوانید تصمیم بگیرید که آیا این ساندویچ ۲۵ دلار می ارزد، باید تنها یک سوال از خود بپرسید: با ۲۵ دلار چه کار دیگری می توانید بکنید؟ اگر شما تا حالا برای یک سفر چندین ساعته به استرالیا سوار هواپیما شده باشید و متوجه شده باشید که قرار نیست هیچ غذای به شما داده شود و نفر جلویی شما یک بسته ساندویچ را باز کند و بوی ساندویچ در فضا پخش بشود شما با خوتان خواهید گفت، من با این ۲۵ دلار تا ۱۶ ساعت آینده هیچ کار دیگری نمی تونم بکنم.

داشت. در واقع وجود این موارد در گوشه اتاق میزان لذتی که این افراد فکر می کردند از خوردن چیپس سیب زمینی خواهند برد را تغییر می داد. برای مثال آنهایی که نودل را می دیدند فکر می کردند که از خوردن چیپس خیلی لذت ببرند. آنهایی که شکلات را می دیدند تخمین می زدند که بسیار کمتر از چیپس سیب زمینی لذت ببرند. خوب، وقتی که افراد چیپس سیب زمینی را خوردند چه اتفاقی افتاد؟ نیازی نیست که یک روانشناس به شما بگوید که وقتی که چیپس خوشمزه ی، چرب، شور در دهان شما است، آنچه در گوشه اتاق وجود دارد تفاوتی در احساس چشایی شما ایجاد نمی کند. ولی به هر حال تخمین آنها تحت تاثیر مقایسه ای است که انجام می شود. ولی این مقایسه در مقدار لذت آنها در عمل تاثیر نمی گذارد. همه شما خودتان این موضوع را تجربه کرده اید حتی اگر برای خوردن چیپس به آزمایشگاه ما نیامده باشید. به این سوال دقت کنید. شما می خواهید برای ماشین تان یک دستگاه پخش موسیقی بخرید. فروشگاه نزدیک خانه شما این دستگاه را به ۲۰۰ دلار می فروشد. اما در آن طرف شهر یک فروشنده هست که همین دستگاه را ۱۰۰ دلار می فروشد. آیا شما به آن طرف شهر خواهید رفت تا دستگاه را به نصف قیمت بخرید؟ بیشتر افراد جواب خواهند داد بله. اصلا برایشان قابل تصور نیست که دستگاه را به دو برابر قیمت بخرند. وقتی که به سادگی آن طرف شهر می توانند دستگاه را به نصف قیمت بخرند. اما حالا تصور کنید شما می خواهید یک ماشین بخرید که دستگاه پخش را هم روی خودش داشت. فروشنده نزدیک شما ماشین را به قیمت ۳۱۰۰ دلار می فروشد. اما فروشنده آن طرف شهر همین ماشین را به قیمت ۳۰۹۰۰ می فروشد. آیا شما به آن طرف شهر برای خرید ماشین می روید؟ بیشتر افراد می گویند نه؟ من این همه راه را تا آن سر شهر برای صرفه جویی ۱۰۰ دلار روی یک ماشین نخواهم رفت. این سبک فکر اقتصاد دانان را دیوانه می کند و باید هم دیوانه بکند. چرا که این صد دلاری که شما اینجا سود می کنید نمی دانند که از کجا آمده است و نمی دانند که آن را برای چه کاری ذخیره کرده اید. وقتی که شما با این پول برای خرید خواربار می روید، این پول نمی گوید که من صد دلاری هستم که در خرید دستگاه پخش موسیقی صرفه جویی شده ام. یا من صد دلاری هستم که در خرید ماشین صرفه جویی شده ام. اگر رفتن به آن طرف شهر برای صد دلار می ارزد فرق نمی کند که این صرفه جویی برای چه معامله ای است. اما مردم این طور فکر نمی کنند. مردم برایشون مهم نیست که کسی که سهام شان را مدیریت می کند یک درصد یا یک و نیم درصد از سودشون را بر می دارد ولی کوپن های یک دلاری برای خرید ارزانتر خمیر دندان را جمع می کنند. این مساله جابجایی در مقایسه ها است. چون شما در هر دو حال دارید صد دلار را با کل خریدی که می کنید مقایسه می کنید، اما در موقع مصرف آن صد دلار این مقایسه بی معنی خواهد بود. همه شما این تجربه را داشته اید. مثلاً اگر شما آمریکایی باشید و به فرانسه سفر کرده باشید، ممکن است آنجا با افرادی که همشهری شما هستند مواجه شوید. ممکن است فکر کرده باشید وای اینها چقدر خونگرم هستند. چقدر با من مهربان هستند. در مقایسه با این همه آدمی که از من بدشان

جواب می دهند نه. خوب حالا فقط یک چیز را در این داستان عوض می کنیم. شما در راه رفتن به تئاتر هستید و دو اسکناس بیست دلاری در کیف پولتان دارید. وقتی به تئاتر می رسید متوجه می شوید که یکی از دو اسکناس را گم کرده اید. آیا با یک اسکناس باقی مانده بلیط می خرید؟ بله حتماً، من رفته ام که تئاتر را ببینم و گم شدن بیست دلار ربطی به موضوع ندارد. فرق دو حالت این است که در حالتی که بلیط را گم کرده اید شما به خودتان می گوید من حاضر نیستم بابت یک چیز دو بار پول بدهم. شما قیمت بلیط را که برای شما چهل دلار خواهد بود با قیمت اولیه آن که بیست دلار بود مقایسه می کنید و نتیجه می گیرید که این معامله ی خوبی نیست. مقایسه با گذشته منشا بسیاری از مشکلاتی است که اقتصاد دانان رفتاری و روانشناسان در ارزش گذاری های مردم مشاهده کرده اند. اما حتی وقتی که ما چیزی را با امکانات و شرایط موجود مقایسه می کنیم و نه با گذشته، ما باز هم مصون از خطا نیستیم. من یکی دو تا از این اشتباهات را به شما نشان می دهم. یکی از چیزهایی که ما در مورد مقایسه می دانیم این است که وقتی ما چیزی را با چیز دیگری مقایسه می کنیم ارزش آن تغییر می کند. در سال ۱۹۹۲ جرج بوش پدر برای ما که در سمت لیبرال طیف سیاسی بودیم، خیلی آدم خوبی به نظر نمی رسید. اما ناگهان ما آرزو می کنیم که ای کاش بر می گشت. مقایسه باعث تغییر ارزشی می شود که ما برای چیزی قائل هستیم. فروشنده ها این موضوع را قبل از هر کس دیگر می دانسته اند و از آن برای کمک به شما استفاده می کرده اند. بار سنگین پول اضافی شما را کم می کنند. مثلاً اگر شما به یک مغازه برای خرید یک بطری آب بروید و ببینید که قیمت های مختلفی مثل: ۸ دلار، ۲۷ دلار و ۳۳ دلار وجود دارد. چه می کنید؟ بیشتر مردم نمی خواهند گران ترین را بخرند و نمی خواهند ارزان ترین را بخرند پس جنسی که قیمت متوسط را دارد انتخاب می کنند. اگر شما فروشنده باهوشی باشید یک جنس خیلی گران که هیچ وقت کسی آن را نخواهد خرید را در کنار اجناس دیگر می گذارید. در این حالت بطری آب ۳۳ دلاری در مقایسه دیگر آنقدر که قبلاً گران به نظر می رسید نخواهد بود. خوب پس من دارم چیزی را برای شما توضیح می دهم که شما از قبل آن را می دانستید. مقایسه ارزش چیزها را تغییر می دهد. اما چرا این مساله مشکل ایجاد می کند؟ چون وقتی شما بطری ۳۳ دلاری را می خرید و به خانه می برید، دیگر مهم نیست که این بطری در کنار کدام بطری در مغازه بوده است. در واقع وقتی ما در موقع مصرف برای چیزی ارزش گذاری می کنیم شرایط ما با موقعی که در حال خرید آن بوده ایم متفاوت است. این مساله تغییر معیارهای مقایسه در مواقع مختلف ارزش گذاری باعث می شود ارزش گذاری منطقی بسیار مشکل بشود.

بگذارید من یک مثال دیگر بزنم. من می خواهم یک نمونه از کارهایی که در آزمایشگاه خودم انجام شده را برایتان بگویم. این جا از افراد ساده ترین سوال ممکن پرسیده شده است: شما چقدر از خوردن چیپس سیب زمینی در یک دقیقه آینده لذت خواهید برد؟ آن ها در یک اتاق که در جلوی شان یک ظرف چیپس سیب زمینی وجود داشت نشسته اند. برای بعضی از آن ها در گوشه ی اتاق یک ظرف شکلات و برای بعضی دیگر یک ظرف نودل قرار

است که چطور می توان به سادگی با تغییر ساده ای در مدت صبر کردن نظر مردم را عوض کرد. مثلا تصور کنید که شما می توانید ۵۰ دلار ظرف یک سال دریافت کنید یا ۶۰ دلار ظرف ۱۳ ماه. ما فهمیده ایم که : مردم عمدتا ترجیح می دهند که صبر کنند. آن ها که ۱۲ ماه صبر می کنند. پس ۱۳ ماه هم می توانند صبر کنند. چرا این تغییر و ناهماهنگی رخ می دهد؟ علت مقایسه است. مشکل در مقایسه است. بگذارید تا این مساله را روشن کنیم. ارزشی که مردم برای ۵۰ دلاری که الان به دستشان برسد قائل هستند بیشتر از ۶۰ دلاری که ماه بعد بهشان داده شود. یا یک ماه یا تاخیر ۳۰ روزه. اما این ارزش گذاری برعکس خواهد شد اگر شما هر دو پرداخت را به اندازه یک سال به تعویق بیندازید. خوب سوال اینکه که چرا چنین چیزی رخ میدهد؟

همان طور که افلاطون گفته است. نسبت فاصله به اندازه مثل زمان است به قیمت. این ها نتایج آن مساله سختی است که برایتان مطرح کردم. ۵۰ دلار حالا یا ۶۰ دلار ماه دیگر؟ و این دو تا قیمت های ذهنی هستند. چیزی که اینجا هم می بینید این است که دو تا قانون ما اینجا هم حفظ شده اند. مردم همیشه فکر می کنند بیشتر بهتر از کمتر است: ۶۰ دلار بهتر از ۵۰ دلار است. مردم همیشه فکر می کنند الان بهتر از بعدا است. مردم مایل هستند که الان پنجاه دلار بگیرند تا اینکه یک ماه صبر کنند و ۶۰ دلار بگیرند. اما اگر این تصمیم مربوط به آینده دور بشود برعکس خواهد بود. وقتی مردم به زمان آینده می رسند نظرشان عوض خواهد شد. یعنی که وقتی به ماه دوازده می رسید با خودتان خواهید گفت: من چه فکری کرده بوده که تصمیم گرفته بودم یک ماه اضافه صبر کنم و ۶۰ دلار بگیرم؟ من همین حال ۵۰ دلار را می خواهم.

مغز ما برای زندگی در دنیایی تکامل یافته که خیلی با این دنیایی که ما امروز در آن زندگی می کنیم متفاوت است. مغز ما برای زندگی در دنیایی ساخته شده که مردم در گروه های خیلی کوچک زندگی می کردند و به ندرت با کسی که خیلی متفاوت با خودشان بود مواجه می شدند و عمرهای نسبتا کوتاهی داشتند که در آن زندگی کوتاه تصمیم های کمی باید می گرفتند و مهمترین اولویت زندگی شان این بود که همین حالا هر چه بیشتر بخورند و زاد و ولد کنند. فرمول برنولی به ما نشان می دهد که ما در دنیایی که طبیعت ما را برای آن طراحی نکرده است چطور باید فکر بکنیم. این مساله نشان می دهد که چرا ما در عمل اینقدر با استفاده از این فرمول مشکل داریم. از طرفی ما را متوجه می کند که چرا به شدت مهم است که ما در استفاده از آن هر چه سریعتر مهارت پیدا کنیم. ما تنها گونه ای روی زمین هستیم که توانسته سرنوشت خودش را خودش به دست بگیرد. ما هیچ شکارچی قابل توجهی نداریم. ما محیط فیزیکی خودمان را می توانیم کنترل کنیم. چیزهایی که معمولا باعث از بین رفتن گونه ها می شود دیگر برای ما خطری محسوب نمی شوند. تنهای چیزی که می تواند ما را از بین ببرد تصمیمات خودمان است. اگر ده هزار سال دیگر نسل بشر منقرض شده باشد این فقط به دلیل این خواهد بود که ما احتمالا دردهای آینده مان را کوچک دیده ایم و ارزش خوشی های فعلی مان را زیاد دیده ایم.

می آید وقتی سعی می کنم به زبان آنها صحبت کنم و حتی وقتی نمی توانم فرانسه صحبت کنم بیشتر از من بدشان می آید این همشهری ها چقدر خوبند. بعد شما همه فرانسه را با این همشهری ها می گردید و بعدا که به آمریکا برگشتید یک شب آنها را دعوت می کنید که برای شام پیش شما بیایند. چه اتفاقی می افتد؟ متوجه می شوید که در مقایسه با دوستان خودتان اینها خسته کننده و سرد هستند. علت این است که در این شرایط جدید مرجع مقایسه خیلی عوض شده است. در واقع در بیشتر موارد شما کاملا از آنها بدتان می آید در همان حد که از آن فرانسوی ها بدتان می آمد. عین همین مساله موقعی رخ می دهد که شما برای خرید یک دستگاه استریو به فروشگاه می روید. شما در فروشگاه دو دستگاه مختلف می بینید مثلا این مدل جعبه ای خیلی بزرگ و این مدل جمع و جور و کوچک. دستگاه ها را امتحان می کنید و به خودتان می گوئید که یک کم با هم فرق دارند. آن بزرگ تر ها یک کم صدای بهتر و واضح تری دارند. به همین خاطر آن مدل بزرگتر را می خرید و به خانه می برید. و مجبور می شوید که کل دکوراسیون خانه تان را به هم بزنید. مشکل این است که آن مقایسه ای که شما در فروشگاه انجام دادید را دیگر نمی توانید انجام بدهید. احتمال اینکه شما چند سال بعد به خودتان بگوئید که این ها یک کم بهتر از آن مدل کوچک تر هستند، خیلی کم است. در حالی که شما اصلا صدای آن ها را دیگر نمی توانید بشنوید. مساله مقایسه های جابجا شده وقتی که انتخاب ها و مقایسه ها در زمان های مختلف رخ می دهند پیچیده تر خواهد شد. برای مردم خیلی مشکل است که چیزهایی که در زمان های مختلف رخ می دهند را مقایسه کنند. در این مورد چیزی که اقتصاد دانان رفتاری و روانشناسان کشف کرده اند این است که مردم عمدتا در این جور موارد دو قاعده ساده را به کار می برند. خوب اینجا ما دو تا مساله ساده و یک مساله مشکل داریم. و بعد هم یک مشکل سخت سوم.

این مساله ساده اول: شما می توانید همین حالا ۵۰ دلار بگیرید یا ۶۰ دلار بگیرید کدام را انتخاب می کنید؟ اسم این تست هوش یک موردی است. همه ما پول بیشتر را ترجیح می دهیم و دلیل آن هم این است که همه ما معتقدیم که بیشتر بهتر از کمتر است. این مساله دوم: شما می توانید همین حالا ۶۰ دلار بگیرید یا یک ماه دیگر ۶۰ دلار بگیرید کدام را انتخاب می کنید؟ این هم انتخاب ساده ای است چون همه ما می دانیم که حالا بهتر از بعد است. چیزی که تصمیم گیری را مشکل می کند وقتی است که این دو قانون با هم تداخل بکنند. مثلا انتخاب بین اینکه همین حالا ۵۰ دلار دریافت کنید یا سر یک ماه ۶۰ دلار دریافت کنید. این نوع مساله در زندگی واقعی خیلی زیاد رخ می دهد. شرایطی که شما با صبر کردن چیز بیشتری به دست می آورید ولی باید صبور باشید. مردم در این موقعیت ها چه رفتاری از خود نشان می دهند؟ ما می دانیم که مردم در این نوع انتخاب ها بسیار بسیار بی صبر هستند. مثلا افراد در این نوع موقعیت ها انتظار دارند سودهای صد تا هزار درصدی دریافت کنند تا بتوانند خودشان را راضی به صبر بکنند. به جای این که یک ماه صبر کنند و ده دلار دریافت کنند. شاید این خیلی عجیب نباشد. ولی چیز دیگری که قابل توجه است این

اعتماد به نفس – خودشیفتگی دوگانه تاریخی و نسل حاضر ما

دکتر مهدی عبدلی
روانپزشک و روان درمانگر – مشاور



وی در تعامل با اجتماع، محیط کار و همسرش خواهد شد. آن چیزی که اعتماد به نفس کاذب گفته می شود رهاورد سیستم تربیتی والدین در طی سه دهه گذشته در کشور ما است که مسابقه بازاریابی کلاس ها و دوره ها و سخنرانی های شبه علمی هم بر آن افزوده است. اما این اعتماد به نفس کاذب چه مشکلاتی را می تواند برای کودکان ما و نسل آنها به همراه داشته باشد؛ موضوعی که در نسل جوان ما می توان اثرات آن را از هم اکنون دید:

******* اعتماد به نفس زیادی سبب می شود فرد احساس کند دنیا به آنها بدهکار است و اگر اوضاع بر وفق مراد وی پیش نمی رود، از زمین و زمان شاکی هستند.

******* پدر و مادر ها همیشه تلاش می کنند به کودکان خود احساس امنیت ببخشند؛ اما احساس امنیت زیادی سبب می شود کودکان راه و رسم حل معضلات و ناکامی ها را یاد نگیرند. آنها هرگز در چنین سیستمی مجبور نیستند شکست خود را مدیریت کنند و یا از شکست بگریزند، چون اصلاً فرصت داده نشده تا شکست بخورند. فرصت نداده ایم شکست را بپذیرند. این دیالوگ مرسوم گوینده های ورزشی را کافی است از نظر بگذرانید: "پیروزی غرور آفرین – مساوی ارزشمند – شکستی که هیچ چیز از ارزش های تیم ما کم نمی کند". این دقیقاً همان سیستم تربیتی بسیاری از والدین ما است که در مقابل سیستم فلک کردن – یادآور تنبیه تیم فوتبال عراقی توسط پسر صدام – اختراع شده و البته متأثر و موثر بر فرهنگ عامه جامعه ما نیز هست.

******* این روش تربیتی همیشه با این پیام برای کودک همراه است که تو برای ما بهترینی. در روانشناسی کلاسیک این الگوی مادرانه است که به کودک این پیام را می دهد که تو همیشه محبوب مادری. اما خصایل اخلاقی و مفاهیمی مانند عدالت در روانشناسی توسط پدر منتقل می شود. پدر این پیام را برای کودک دارد که اگر بچه خوبی باشی دوستت دارم. در جامعه امروز ما به سبب کثرت اشتغالات پدرها و گاه تلاش مادران در موازنه قدرت که تربیت کودکان را ملک طلق خود می پندارند، این نوع تربیت را شایع نموده است. اما این نوع تربیت لطمات سنگینی به کودک وارد می سازد. کودک باید بداند از دیگران بهتر و برتر نیست. باید بداند همه انسانها خوب هستند و هر کس نکات قدرت و ضعفی دارد و او باید ضمن احترام به استعداد های دیگران به پرورش استعدادهای خود بپردازد.

******* انسانهایی که اعتماد به نفس شان بیش از حد و بطور کاذب باد می شود، بیشتر در معرض خشم هستند. اصطلاح خودشیفتگی آسیب دیده در روانشناسی مبین همین موضوع است. نگاهی به آمار بالای میزان خشم در ایرانیان می تواند مصدق این موضوع باشد. بسیاری تلاش دارند آن را به مشکلات

در مفهوم خودباوری یا اعتماد به نفس شخص بواسطه تجربیات قبلی به توانایی ها و استعداد های خود در مواجهه با تغییرات و چالش های محیط درونی و برونی، به شکلی واقعی و موفق اعتماد و باور دارد. غالب تجربیات انسان برای شکل گیری اعتماد به نفس تا سن ۵ سالگی و در تربیت و فرزندپروری والدین اتفاق می افتد. اگر چه عامل قدرتمند ژنتیکی مزاج بر شکل گیری صفات شخصیتی کودک و سالیهای بعد زندگی وی به عنوان بزرگسال موثر است، اما پاسخ های دریافتی کودک از محیط پیرامون در این سالها بواسطه روند یادگیری بر رویکرد وی نسبت به دریافت درونی قدرت درونی خود تاثیر بسزایی خواهد داشت و تغییر و ارتقای این اعتماد به نفس در سالیهای بعد، تنها با ایجاد فرصت تجربیاتی است که فرصت از دست رفته باور استعدادهای درونی را تا حدودی بتواند جبران کند. مطالعات سده پیش نشان داد که وجود والدین سخت گیر و تحقیر کننده و عدم فرصت دادن به کودک برای تجربه قایم به ذات می تواند اعتماد به نفس را در کودک و سالیهای بعدی زندگی وی کاهش دهد. نتایج چنین مطالعاتی محملی شد برای دوربرگردان والدین در تربیت کودکان خود و از سویی تبلیغ گسترده و گاه حتی سیاه بازار تکنیک های طلایی افزایش اعتماد به نفس. این رقابت چنان بالا گرفت که عده ای حتی فرمول های جادویی برای افزایش اعتماد به نفس در کسانی که حال و حوصله و انرژی تجربه را نداشتند، اختراع کردند.

"چشم هایت را ببند و با خود بگو من اشرف مخلوقات عالم هستم. من فلان هستم. من چنانم و موفقیت را در آغوش بگیر." فرهنگ مصرفی از دیگر سو نیاز به خلاقیت و تجربه – شکست و موفقیت و قرار نبود همیشه موفقیت – را از خانواده ها سلب می نمود و گاه با ظاهری بزرگ کرده خود را دوستدار کودک نشان می داد. والدینی که با افتخار اظهار می کنند تمام امکانات رفاهی کودکان خود را تأمین می کنند تا آنها فقط درس بخوانند؛ و چه بسا حتی آرامش و آرزوهای خود را فدای این افتخار می نمایند. میوه پوست کنده و در بشقاب با کمال خوشوقتی به کودک و نوجوان پیشکش می شود تا او فقط درس بخواند و باصطلاح پدر و مادر های این دوره زمانه کمبودی نداشته باشد.

پرده ای دیگر از این تراژدی تربیتی شکل می گیرد. پدر و مادرهایی که تحقیر کودکی خود را با گرفتن حتی نمرات خوب از سوی والدینشان حالا می خواهند با ارزش دهی بی حد و حساب به نسل بعد از خود جبران کنند. کافی است معلمی از ناتوانی و یا نافرمانی کودک در مدرسه انتقاد کند؛ فردای آن روز لشکرکشی والدین و حتی فامیل برای اعتراض به آسیب دیدن شخصیت کودک انجام خواهد گرفت. این ها همه یک پیام را به کودک انتقال می دهند که تو در همه حال ارزشمندی و مورد پذیرش. ایجاد انتظاری که سالیهای بعد موجب مشکلات عدیده

رفت از خطا نخواهد بود.

این اعتماد به نفس باد شده به جایی می رسد که فرد خود را واجد تمام خوبی ها و استعدادها و محق برای دریافت تعریف و تمجید از طرف دیگران می داند. در بیان استعدادها و دستاوردهایش اغراق می کند و حتی در مورد آنچه شایسته خود می داند، مانند محل تحصیل و زندگی و یا همسری که باید داشته باشد، شروع به خیالپردازی می کند و اگر چنین اتفاقی نیفتاده، در حق او احجاف شده و اگر دیگران چنین نظری ندارند، به این سبب است که به کنه توانمندی های وی واقف نبوده اند. در عین اینکه در خفا به دیگران رشک می ورزد، حسادت موقعیت خود را به دیگران فرافکنی می کند. خود را برای داشتن بهترین ها محق می داند و اگر چنین نیست، آن را بی انصافی دانسته و نمی تواند از حداقل داشته ها لذت برد. این همان شخصیتی است که در اصطلاح روانشناسی خودشیفته نامیده می شود. خودشیفتگی می تواند حدت و شدت های متفاوت و حدوث و بروز متغیری در زندگی فرد داشته باشد.

آنچه جدا از تاثیرات مخرب این الگوی شخصیتی بر روابط بین فردی و عملکرد شغلی، تحصیلی و اجتماعی فرد، باید مورد توجه قرار گیرد، مانع شدن از پذیرش یادگیری و تغییر است. یادگیری تنها آموزش های آکادمیک و حتی تخصصی نیست. بسیار اوقاتی است که در مشاوه وقتی از لزوم انجام درست و صحیح رفتاری سخن به میان می آید، فرد بادی به غیغ می اندازد و با نخوت و غرور بیان می کند که من خودم متخصص و یا قهرمان فلان موضوع هستم و در متواضعانه ترین حالت نهایتاً خود را مقید به اصول اخلاقی قلمداد می کند. فرد خودشیفته در برابر مشکل و یا انتقاد دیگران بجای تلاش برای ارتقای داشته هایش و یا پذیرش نقص ها، گاه موضوع را به کل انکار می کند تا مانع درد روانی ناشی از خودشیفتگی آسیب دیده اش شود. باز چه در اتاق مشاوه و چه در جامعه و عرصه مدیریتی بسیار شاهد آن هستیم که فرد مرزهای دانش بشری و حقایق مورد اجماع را کیلومترها جابجا کرده و اصلاً لزومی برای تغییر یا ارتقا نمی بیند و حتی از انکار بدیهی ترین نقص ها هم ابایی ندارد.

فرد با اعتماد به نفس بالا چون ارزیابی درستی از توانمندی های خود ندارد، نمی تواند برنامه ریزی و طراحی مبتنی بر واقعیت انجام دهد و وقتی شرایط به نوعی رقم می خورد که مطلوب و قابل پیش بینی برای وی نبوده، دست به اقدامات نسجیده و حتی حذف خود می زند. این همان دردی است که به بلندای تاریخ ایران زمین داشته ایم و سبب ساز انحطاط و تجزیه قدرت بزرگترین و پهناترین قدرت دوران باستان شده و امروزه در نمودی دیگر شاهد آن هستیم که فرزندانمان با کوچکترین شکست ولو در پذیرش در رابطه ای که از ابتدا هم بر مبنی نادرستی بنا شده، دست به حذف یا تخریب و آسیب به خود می زنند.

بحث در باب خودشیفتگی تاریخی ایرانیان که همواره مانع از پیشرفت آنها شده و حتی به آسیب های جدی منجر شده در این مجال نمی گنجد و مستلزم بحر طویلی است. تنها در این نوشتار به اصول تربیتی و روش تبلیغی کاذبی اشاره شد که بخصوص در طی دهه های اخیر از کودکان ما نسلی از خود راضی و در عین حال ناکارآمد پرورش می دهد. اگر نسل پدر و مادرهای سخت گیر هیچ پیشرفتی را از فرزندان خود شایسته تقدیر نمی دیدند و با تحقیر آنها مجال خودنمایی و بروز استعدادها را نمی دادند و به قول آن روزها وقتی دو تا بزرگتر حرف می زنند، کوچکترها باید ساکت باشند؛ نسل کودکان امروز هم فرصت تجربه اندوزی نمی یابند؛ چرا که پدر و مادرها خود را ملزم به تأمین تمام نیازها و خواسته های کودکان خود می دانند. کار کردن کودک در بیرون از محیط خانه برای کسب تجربه محیط نچندان مهربان بیرون از خانه و یا تلاش برای تأمین خواسته هایشان در خانواده های ایرانی، نشانه فقر و محرومیت کودکان تلقی می شود؛ در حالیکه در مطبوعات می خوانیم دختر رییس جمهور فلان کشور قدرتمند برای تهیه گوشی موبایل پیشرفته در یک اغذیه فروشی کار پاره وقت انجام می دهد و یا فلان کارآفرین جهانی در مصاحبه اش عنوان می کند برای فرزندانش فقط زمینه تلاش و کار را فراهم می کند و هیچ ثروت کلانی را در اختیارشان نمی گذارد.

این موضوع نیازمند بازنگری دوباره در فرهنگ جامعه از سوی تمامی اندیشه ورزان و بصورت چند رشته ای است و در عین حال نیازمند برنامه ریزی در سیستم آموزشی کودکان، آموزش و فرهنگ سازی در خانواده ها و اصلاح الگوهای رفتاری حاکم بر جامعه و تغییر دیالوگ حاکم بر تربیتون های متصدی فرهنگ جامعه است.



جامعه نسبت دهند؛ اما نگاهی به آمار نزاع ها نشان می دهد ایرانی ها گاه حتی با یک بوق بلند اتومبیل که آن را ناقض تمامیت خود می دانند، برآشفته شده و حتی ممکن است وارد نزاع شوند.

*** افزایش اعتماد به نفس چه در تربیت تشویق مدار برخی والدین و چه در دوره های فراکپهانی که اشخاص را با دریافت پول در فضای بالا ابری اصطلاحاً ایلوژنال رها می کنند، موجب می شود فرد برای کارهایی که چندان استعدادی در آنها ندارد، بیش از حد وقت بگذارد و از اموری که می تواند در آنها توفیق بیشتری کسب کند، غافل شود. او یاد نمی گیرد که قرار نیست ما از عهده هرکاری برپاییم. با استعداد بودن به معنی توانمندی در تمام جنبه ها نیست و اگر ناکامی سراغش آمد قرار نیست به حذف دیگران برای حفظ درخشش خود و یا حذف خود بر مبنای قانون همه یا هیچ اقدام کند.

*** کسانی که اعتماد به نفس بالایی کاذب دارند، شکست را به عوامل بیرونی نسبت می دهند و خود را مبری از مسئولیت شکست می دانند. این همان فرهنگی است که پدر و مادرها به بهانه تسلی دادن کودک، وی را با این روش بزرگ می کنند. کسی که با چنین تربیتی بزرگ شود، سرزنشگران و منتقدان عملکرد خود را توهین کننده به شخصیت خود و افراد مغضوبی خواهد دید و در صدد اصلاح اشتباهات خود برخواهد آمد.

*** اعتماد به نفس بالای کاذب فرصت یادگیری را از فرد می گیرد. فردی که از کودکی خوب بودن را از پیام های مستقیم و غیر مستقیم پدر و مادر درونی سازی کرده، زمانی که دچار مشکل و معضلی می شود، چون آمادگی لازم را برای پذیرش نقص و اشتباه در خود ندارد، در نتیجه درصدد یادگیری یا خلق راهی برای برون



نثر و زبان روان و صمیمی و بالاخره طنز

نوجوان قرار دارد.

او با رمان کودک و نوجوان کاش کمی بزرگ تر بودم ۱۳۸۶ شمشاد و آرزوی چهارم ۱۳۸۷ و داستان طنز معمای کانال ماهی ۱۳۸۸ به صورت حرفه ای خود را به حوزه ی ادبیات کودک و نوجوان معرفی و تثبیت کرد. شاخص کارهای صحرایی در داستان های کودک و نوجوان، نثر و زبان روان و صمیمی و بالاخره طنز اوست صحرایی با استفاده از سوزهای بکر و ناب ۸ سال جنگ، رویدادها و اتفاقات خاص زندگی و البته تلفیق آن با شگردهای داستانی، رمان، زندگی نامه داستانی و مجموعه داستان کوتاه زیادی خلق کرد.

حلبچه ی عراق کنار ۳ تپان نشسته بودم، چشمی به ماکس شیمیایی داشتم و چشمی به کاغذ و خودکار بیکی که روی دفترچه ی خاطراتم می لغزید. "نویسندگی را با داستان های کوتاه جنگ در نشریات کشوری، دو هفته نامه کمان و عصر پنجشنبه و دیگر روزنامه های کثیر انتشار شروع کرد. اولین مجموع داستان کوتاه او "کانال و مهتاب" در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسید. صحرایی در مجموعه داستان کوتاه "هزار و نه" ۱۳۷۹ و کانال مهتاب به مضمون هایی از آدم های جنگ پرداخت. مجموعه داستان کوتاه طنزش (خمپاره خواب الود ۱۳۸۲) اولین تجربه موفق او در حوزه ی داستان کودک و

اکبر صحرایی، پیش از انقلاب مطالعه را به صورت جدی با داستان های محمود حکیمی، جلال آل احمد و آثار کلاسیک جهان آغاز کرد. جنگ مسیر زندگی اش را تغییر داد و او را به طرف نوشتن سوق داد. او در جایی می گوید: "با نوشتن خاطرات خود و دوستان دوران جنگم خود را التیام می دهم! حس غریبی دارم، حس می کنم به دوستان رفته ام مدیونم. دوستانی که در یک شب مقاومت و جنگ در جزیره ی مجنون ۱۲ نفرشان را از دست دادم. نوشتن خاطرات آن روزها را هرگز فراموش نمی کنم.

در عملیات والفجر ۱۰ سال ۱۳۶۶ نزدیک

- دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۲ چاپ ۲
- ۱۷- جلد ۲: گردان بلدرچین ها (مجموعه طنز دفاع مقدس دارو دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۲ چاپ ۲
- ۱۸- جلد ۳: برانکارد درستی. (مجموعه طنز دفاع مقدس دارو دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۲ چاپ ۲
- ۱۹- جلد ۴: تویوتای خرگوشی. (مجموعه طنز دفاع مقدس دارو دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۳ چاپ ۲
- ۲۰- جلد ۵: مین سوسکی (دار و دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۴
- ۲۱- سی مرد و سی مرغ (رمان نوجوانان ناشر علمی فرهنگی ۱۳۹۵)
- ۲۲- آواز بچه آتش (رمان) ناشر جمکران ۱۳۹۵
- ۲۳- کوشک زلزله زندگی نامه داستانی (ناشر کتابستان ۱۳۹۵)
- ۲۴- عزیز جهان زندگی نامه داستانی (ناشر کتابستان ۱۳۹۵)
- ۲۵- جلد ۶: بمب کلاغی (دار و دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۶
- ۲۶- جلد ۷: خمپاره های نقلی (دارو دسته دارعلی) ناشر سوره مهر ۱۳۹۶
- ۲۷- رمان آرزوی چهارم ۱۳۹۵ ناشر به نشر
- ۲۸- مجموعه داستان پیرمرد و حوری ۱۳۹۶ به نشر
- ۲۹- مجموعه داستان طنز سنگر علاف ها ۱۳۹۶ به نشر
- ۳۰- رمان نوجوان فرار به جابلقا ۱۳۹۸ انتشارات سوره مهر
- ۳۱- رمان دو جلدی کتیبه ژنرال انتشارات شهید کاظمی ۱۳۹۸

- ۱- کانال و مهتاب مجموعه داستان انتشارات سرداران ۱۳۷۸
- ۲- هزار و نه مجموعه داستان انتشارات سرداران ۱۳۸۹
- ۳- خمپاره ی خواب آلود مجموعه داستان طنز ۱۳۸۲ (چاپ ۱۲)
- ۴- پرونده ی ۳۱۲ رمان انتشارات شاهد ۱۳۸۴ (چاپ چهارم)
- ۵- آنا هنوز هم می خندد مجموعه داستان انتشارات سوره ی مهر ۱۳۸۵ (چاپ پنجم)
- ۶- خیابان پیر مجموع داستان نشر شاهد ۱۳۸۵
- ۷- کاش کمی بزرگ تر بودم رمان نوجوان انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۸۵
- ۸- شمشاد و آرزوی چهارم رمان نشر شاهد ۱۳۸۷
- ۹- خیلی خیلی محرمانه مستند داستانی عملیات قدس ۳ نشر صریح ۱۳۸۷
- ۱۰- آدم هم پوست می اندازد مجموعه داستان نشر تکا ۱۳۸۸ (چاپ سوم)
- ۱۱- معمای کانال ماهی داستان طنز ناشر علمی فرهنگی ۱۳۸۸
- ۱۲- زندگی نامه داستانی "تپه ی جاوید و راز اشلو" ناشر ملک اعظم ۱۳۸۹ (چاپ دهم)
- ۱۳- رمان "حافظ هفت" ناشر سوره ی مهر ۱۳۹۰ (چاپ پنجم)
- ۱۴- "می شد آن شب نکشمش" مجموعه داستان دفاع مقدس ناشر پالیزان ۱۳۹۰
- ۱۵- ماه عسل قطبی ناشر یاران ۱۳۹۱ (مجموعه داستان کوتاه دفاع مقدس زنان فارس) به کوشش اکبر صحرایی
- ۱۶- جلد ۱: آمبولانس شتری (مجموعه طنز دفاع مقدس دارو

یازدهمین ۱۳۸۶ سیزدهمین ۱۳۸۷ و چهاردهمین ۱۳۸۸
۱۱- جایزه کتاب سال یازدهمین دوره شهید غنی پور ۱۳۹۰ با کتاب زندگینامه داستانی "تپه جاویدی و راز اشلو"
۱۲- نقدیری بخش داستان پنجمین جایزه ادبی جلال آل احمد ۱۳۹۰ (رمان حافظ هفت)
۱۳- جایزه سیمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ۱۳۹۱ (حافظ هفت)
۱۴- برگزیده دهمین دوره کتاب سال پاسداران اهل قلم ۱۳۹۴ (سی مرد و سی مرغ)

۶- برگزیده ی داستان چهارمین ۱۳۸۵، پنجمین ۱۳۸۶ و ششمین ۱۳۸۷ همایش ادبی سوختگان وصل.
۷- برگزیده ی دومین ۱۳۸۵ و چهارمین ۱۳۸۸ دوره ی همایش پاسداران اهل قلم.
۸- رتبه اول چهارمین دوره ی کتاب فصل سال جمهوری اسلامی ۱۳۸۶ با رمان "کاش کمی بزرگتر بودم."
۹- برگزیده کتاب سال سلام بچه ها حوزه علمیه قم ۱۳۸۶ با "رمان کاش کمی بزرگتر بودم."
۱۰- برگزیده سه دوره کتاب سال دفاع مقدس.

۱- برگزیده ی اولین دوره ی جایزه ی ادبی اصفهان ۱۳۸۲ با داستان زخم صورت
۲- برگزیده ی داستان های دفاع مقدس سال ۱۳۸۲ و ۱۳۸۵ بنیاد حفظ...دفاع مقدس و انجمن قلم ایران.
۳- منتخب کتاب یاد هدایت ۱۳۸۲ دومین دوره ی جایزه ی ادبی صادق هدایت. (داستان رودخانه ی مرزی)
۴- برگزیده نخست مجموعه داستان پنجمین جشن فرهنگ فارس ۱۳۸۳. «خمپاره ی خواب آلود»
۵- برگزیده ی نهمین دوره ۱۳۸۱ و سیزدهمین دوره ۱۳۸۵ جشنواره مطبوعات ایران

نیاز داریم که در مجلس شورای اسلامی از بالا در مورد تعریف حوزه ی نویسندگی، حرفه ای شدن این حوزه، صنف دار شدن مانند بسیاری دیگر از شکل ها که این امر به وقوع نپیوسته است و این یکی از معضلاتی است که برای برطرف شدن آن باید به سمت برنامه ریزی و نقشه ی راه رفت.

مهمترین عامل موفقیت شما در زندگی چیست؟
قطعاً در زندگی هر فرد تلاش و کوشش است و هرکس تلاش و کوشش بیشتری داشته باشد بیشتر هم موفق خواهد شد و این در تمامی حوزه ها و بخش های زندگی صادق می باشد و در حوزه ی نویسندگی نیز همینطور است. من بیشتر از اینکه در حوزه ی نویسندگی استعداد را موثر بدانم، استمرار، تلاش و کوشش را بیشتر تاثیرگذار می بینم.

فرصتی فراهم شد و نشست دوستانه ای با اکبر صحرایی داشتیم از او چند سؤال کوتاه کردیم:

کدام برنامه و اقدام را در زمینه ی فرهنگی بیش از همه با اهمیت می دانید؟
این سوال بسیار کلی است و شاید پاسخ دادن به آن خیلی راحت نباشد اما متأسفانه من در روند فرهنگی کار خودم که نویسندگی و حوزه ی دفاع مقدس و نوشتن داستان، رمان و خاطره و عنوان تاریخ شفاهی می باشد در واقع اقدامات خاص کشوری و یا حتی استانی اقدامات و موارد خاصی مشاهده نکردم، اما از نظر اقدامات شخصی که خودم با آن رو به رو شدم و باعث شد که تحولی در زندگی من ایجاد شود و من به سمت نویسندگی بروم، دفاع مقدس و پیش از آن انقلاب اسلامی بود. با وقوع انقلاب ذهن من به این سمت رفت که باید دست به قلم شوم، خاطرات را بنویسم و بعد جنگ پیش آمد و اعزام من به جبهه تجربه ی خوبی بود و دو سال و اندی در جبهه بودم. در آنجا تجاربی را کسب کردم و اتفاقاتی را دیدم که تماماً به سوژه های کاری من تبدیل شد و این روند هشت ساله ی دفاع مقدس و اتفاقات حول این محور مانند مسائل شهری و اجتماعی، بمباران، دغدغه های خانواده ها و رزمندگان باعث شد که من دست به قلم شوم، آن داستان ها و خاطرات را خلق کنم و نهایتاً منجر به این شد که خدا را شکر، خودم را یک نویسنده ی حرفه ای ببینم. بعد از حدود ۲۵ سال قلم زدن توانستم تعدادی از این آثار را به چاپ برسانم و خداوند این توفیق را به من داده است که همچنان در این راه قدم برمی دارم. حرکت وقوع انقلاب اسلامی و بعد از آن دفاع مقدس، تحول فرهنگی بود که در خود بنده ایجاد شد اما متأسفانه در حوزه ی فرهنگی در سطح کشوری در این زمینه حرکت و نقشه ی راه اساسی و کاربردی در این زمینه تا به امروز ندیده ام.

مشکلات شغلی و معضلات در حوزه فعالیت های شما چه چیزهایی است؟

در حال حاضر مشکلاتی که فرهنگ و بخصوص به صورت تخصصی تر "ادبیات" به آن دچار هستند به دلیل عدم برنامه ریزی و نداشتن نقشه ی راه در حوزه ی ادبیات کل معاصر ماست نه فقط در حوزه های جنگ و دفاع مقدس یا انقلاب. متأسفانه در ادبیات کل معاصر ما متأسفانه به ادبیات توجهی نشده و قوانین ما مربوط به حتی سال ها قبل از انقلاب و دوره ی بعد از آن است، به صورتی که در رابطه با نویسندگی، ناشر، نویسنده و مخاطب که سه ضلع اصلی تولید کتاب می باشند، چاپ، نشر و یا کتابخوانی تعریف ارائه نمی شوند و یک نقشه ی راه و برنامه ی مدونی وجود ندارد. متأسفانه فقط دولت ها عوض می شوند اما سیاست ها بسیار سطحی و رونیایی می باشند و بر حوزه ی فرهنگ و ادبیات ما بیشتر تصمیمات سیاسی حاکم می باشد که این بسیار ضربه زنده بوده است. لذا ما با مسائلی رو به رو هستیم که هرچقدر می گذرد تنه ی ادبیات معاصر ما نحیف تر و لاغرتر می شود و به سمت رکود می رود. بنابراین این معضل، آفت و مشکل اساسی ادبیات ما می باشد و ما به قوانینی

اعلام اسامی نامزدهای بخش داستان هجدهمین جشنواره قلم زرین

۹ تیر ۱۳۹۹

آخبار



اسامی نامزدهای کتاب های بخش داستان بزرگسال و کودک و نوجوان هجدهمین جشنواره قلم زرین از سوی هیئت داوران معرفی شد. به گزارش دبیرخانه جشنواره قلم زرین اسامی کتابهای راه یافته به مرحله نهای بخش داستان بزرگسال عبارتند از:

- جادوی گوینا / محمد حنیف / انتشارات علمی فرهنگی
- کتیبه ی ژنرال / اکبر صحرایی / انتشارات شهید کاظمی
- انگشت نگاری / هادی خورشاهیان / انتشارات آتیما
- آتون نامه / محمداسماعیل حاجی علیان / انتشارات سوره مهر

کتیبه ژنرال نامزد هجدهمین جایزه کتاب سال انجمن قلم ایران شد



نوآوری و خلاقیت در تولیدات تلویزیونی

مصاحبه با استاد حسین فردرو

در یک فضای دوستانه و خانوادگی با برادرم حسین در خصوص نوآوری و خلاقیت صحبت می کردیم، همان لحظه تصمیم گرفتم که ضبط صوت تلفن همراهم را روشن کنم و نقطه نظرات او را در رابطه با بعضی از کارهایش سؤال کنم. حسین فردرو از زمره تهیه کنندگان و کارگردانان تلویزیون بشمار می رود که سعی نموده در اکثر کارهایش از تکنیک در خدمت محتوا بهره ببرد و همیشه محدودیت ها زمینه ای از خلاقیت را در آثارش متجلی کرده و در انتخاب ساختار و قالب آنچنان متنوع عمل کرده که در آثار تلویزیونی او هر نوع موضوع و ساختاری را تجربه کرده است و اتفاقاً بهترین نمونه تولیدات نمایشی مخصوصاً تئاتر، شوهای تلویزیونی و برنامه های ترکیبی و گفتگو محور از جمله مسابقات تلویزیونی میدانی یا اطلاعات عمومی و حتی مناظره ها ی بسیار مهم را در کارنامه خود بعنوان میراث تصویری به ثبت رسانیده است.

از ضبط ویدیویی دیجیتال، دیگر فرقی بین تولید تلویزیونی با تولید سینمایی نبود و بجای آپارات های تمام سینما ها ویدیو پروژکشن نصب نموده و دیگر هیچ فیلم سینمایی در دنیا با نگاتیو تهیه نمی گردد.

تا زمانیکه سیستم دیجیتال در ویدیو مرسوم نگردید امکان بخش ویدیو های آنالوگ در سینما ممکن نبود چرا؟
چون رزولوشن تصویر برای اندازه تلویزیون که صفحه کوچکی دارد؛ مناسب است اما برای سینما و روی پرده بزرگ، کیفیت پیکسل های تصویر کافی نبود. تصاویر مانند عکس های روزنامه که در قطعه بزرگ کیفیت ندارند، خوب دیده نمی شد. اما با اختراع سیستم دیجیتال روز به روز کیفیت تصاویر بهتر شد و الان که با سیستم های 4k و Hd میتوانیم ادعا کنیم که دوربین ها کیفیت تصاویر را بالاتر از استاندارد چشم ضبط و به نمایش می گذارند. قبلاً تصاویر آنالوگ ویدیویی امکان ماندگاری هم نداشتند و در محیط مغناطیسی پاک هم می شدند و حتی برای تکثیر مجبور به کپی آنها می شدیم که کیفیت کپی پایین تر ارائه می شد. لذا فیلمهای پرخرج و گران نمی توانستند با تکنولوژی ویدیویی تهیه شوند اما الان با روش ضبط دیجیتال نگهداری، ارسال و تکثیر اثر بسیار راحت و اثر بخش است.

سریال های تلویزیونی که خارج از استودیو تهیه می

از او پرسیدم واژه ویدیو سینمایی هم با کارهای تو معرفی شد، منظور از ویدیو سینمایی چیست؟

تا ۲۰ سال قبل تمام فیلم های سینمایی در کل دنیا با فیلم نگاتیو ۳۵ میلیمتری فیلمبرداری می شد و سپس یک کپی مثبت از نگاتیو تهیه می شد و در اختیار تدوینگر قرار می گرفت. پس از مراحل مونتاژ اقدام به قطع نگاتیو ها مطابق آنچه که تدوینگر خواسته می نمودند و پس از آن کپی مثبت از نگاتیو های به هم چسبانده شده می نمودند تا بتوانند فیلم را بر روی آپارات های سینمایی به نمایش بگذارند. این مراحل بسیار طولانی و گران انجام می شد در صورتیکه تصویر ویدیویی نیاز به چاپ مجدد نداشتند و مونتاژ بصورت خطی و کپی گرفتن در لحظه انجام می گرفت و بسیار ارزان و سریع تحویل می گردید. در سال ۱۳۶۲ من تصمیم گرفتم که فیلم سینمایی دسیسه را بصورت ویدیو ضبط کنم با دوربین های پرتابل و ویدیویی به جای دوربین های فیلمبرداری، یک فیلم سینمایی تولید نمودیم این فیلم سینمایی در تلویزیون چند بار پخش شد و بعد از آن این تکنولوژی در صدا و سیما پذیرفته شد و شخصاً دو اثر دیگر به نام های کلاغ و آخرین گام که هر دو ویدیویی سینمایی بودند کارگردانی نمودم و این سیستم تولیدی کم کم در ایران نیز مرسوم گردید و در زمانیکه سیستم ضبط دیجیتال جایگزین سیستم آنالوگ شد، از آن پس فیلم های سینمایی هم با نگاتیو های ۳۵ میلیمتری خداحافظی نموده و همه آپارات های سینما ها نیز جمع آوری شد و با استفاده

شدند از چه روشی یا امکاناتی بهره می بردند .

سریال ها و برنامه ها به شرط آنکه ضبط آنها در استودیو و یا با واحد سیار انجام شود هیچ مشکلی نداشتند . زیرا کیفیت ضبط برای تلویزیون خوب انجام می شد. در ابتدا بر روی نوارهای دو اینچی بعد یک اینچی و سپس ۴/۱ اینچ ضبط ها انجام می شد و کارگردان بین چند دوربین تصویر دلخواهش را انتخاب و بر روی آن سوییچ می کرد و همه خروجی مورد نظر کارگردان بر روی نوار ضبط می شد . بجز سریال ها امکان ضبط و پخش مستقیم تصاویر مثل مسابقات فوتبال و کنسرت ها ی موسیقی همیشه میسر بوده و میلیونها نفر همزمان در منازل خود یک برنامه را تماشا می کردند و همچنان تماشا می کنند .

- جالب است ، آیا این امکان از همان ابتدای اختراع تلویزیون میسر شد ؟

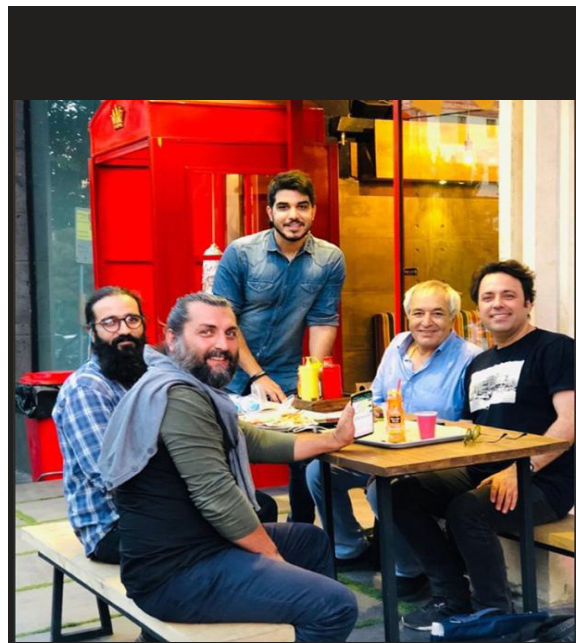
به شکلی بله ، بین محسن جان ، می دانم که شما این سؤال را به خاطر مخاطبین می پرسید والا خودت خوب می دانی که تلویزیون چه بود و چه شد و چه خواهد شد . تلویزیون نه رادیو مصور است و نه سینمای رادیویی، تلویزیون با خودش آنی ات و صمیمیت را هدیه کرد و اتفاقاً چون در مرحله اول اختراع تلویزیون تصاویر مستقیماً در خانه ها دیده می شد و چون دستگاه ضبط و مونتاژ اختراع نشده بود ، بنابراین هیجان برنامه ها بیشتر بوده و حتی بازیگرانی که در ابتدای پخش تلویزیون در ایران همکاری کرده اند مثل آقایان نصیریان یا مودیان تعریف می کنند که شب ها در کانال ۳ تئاتر مستقیم اجرا می کرده اند و مردم مستقیماً تماشا می کردند و جالب اینکه خود بازیگران هرگز نمی توانستند نتیجه کار خودشان را بعداً ببینند و چون در تلویزیون دستگاه ضبط هنوز اختراع نشده بود . به قولی کسی که دستگاه و مونتاژ را برای ضبط تصاویر اختراع کرد به خود تلویزیون خیانت کرده !!! چون تلویزیون را از حالی مستقیم خارج کرده و به ماهیت سینما نزدیک کرده . امکانات پخش مستقیم جای خودش را به امکان ضبط و سپس پخش داد حتی برنامه های موفق می توانستند دوباره و چند باره پخش مجدد شوند و تکرار گردند . البته سیستم های ضبط در طول این ۶۰ سال کم کم رشد پیدا کردند . صحنه های مونتاژ اولیه برنامه های ویدیویی الان خنده دار هم به نظر می رسد ولی واقعاً با مشکلات فراوان عملیات مونتاژ غیر خطی دیجیتال داده و همزمان بسیار تروکاز یا تغییرات فنی و تاکتیکی بر تصاویر انجام می پذیرد .

- می توانیم یک فرصت خاص برای عملیات مونتاژ و خاطرات مربوط به آنها بعداً فراهم کنیم . بنابراین تو در زمینه ویدیو با واحد سیار و در استودیو و با دوربینهای پرتابل در سال های مختلف کار کرده ای و همیشه در تکاپوی نوآوری و ایجاد خلاقیت تلاش کرده ای ؟

همینطور با این تفاوت که تولید برنامه ها بخاطر ماهیت زنده بودن از ابتدا موجب شده که این سیستم به تمام معنا گروهی انجام پذیرد و صدا بردار ، نورپرداز ، مسئول تنظیم فنی تصاویر ، تصویر برداران و طراحان صحنه و مجریان و بازیگران مانند یک تیم و پیچیده تر از یک تیم عمل می کنند و هر یک از آنها مانند چرخ دنده در حرکت و توقف نقشی داشته بلکه در اعتلا و نوآوری و بالا بردن سهم یکدیگر نقش جدی و اثر گذار دارند

- بنابراین نقش خلاق هر یک از عوامل را هم می توانیم با ذکر مثال در گفتگوی دیگر جستجو کنیم .

حتماً در اینصورت من به معرفی بزرگانی از همکاران تلویزیون خواهم پرداخت که هر کدام سر منشأ چه پیشرفت هایی در عرصه برنامه سازی بوده اند چه در ایران و چه در جهان . ببینید تغییرات تلویزیونی آنچنان سریع انجام می گیرد که باور نکردنی است حتی مواردی که در رویت مردم بوده است مثل رنگی شدن مثل سه بعدی شدن مثل صدای دالبی و استریوفونیک . کارهای خاص حتی سیستم های ویرچوال استودیو و موشن کپچر که هر کدام دنیای جدیدی را به ما معرفی کرده اند مثل دکور های غیر واقعی و بازیگران غیر واقعی . این روزها بازیگران تمام مدت روبروی پرده های سبز بازی می کنند و ما موجوداتی را در صفحه تماشا می کنیم که بنظر واقعی آمده اما خداوند چنین موجوداتی را مستقیماً خلق نکرده



گفتگو با حسین فردرو: تهیه کننده با سابقه تلویزیون به مناسبت مسابقه «فایمیلی» و تجربیاتش در این حوزه





- داستان آخرین گام متعلق به چه کسی بود ؟

سید علی صالحی که از نویسندگان شناخته شده و خوب کشور عزیزمان است در سال ها ی آغاز جنگ این سناریو را به من داد و سناریو جذابی هم داشت . یک پسر ورزشکار که قهرمان دو مدرسه هست با پسر قهرمان دیگری هر دو از یک دبیرستان ، در مسابقات بزرگ مدارس تهران رقابت دارند . پدر یکی از آنها که در جبهه شهید شده در خاطرات پسر حضور دارد و باعث شده که او فقط به نفس قهرمانی فکر نکند . بلکه به ارزش ها و نتیجه نیز توجه کند . ما از آقای صالح نیا که قهرمان مسابقات دو آسیا بود دعوت کردیم که نقش پدر او را بازی کند و آقای صالح نیا که بعداً مربی بدنسازی تیم پرسپولیس هم شد در واقع نقش خود را خیلی خوب و واقعی ارائه داد و نتیجه کار بقدری اثر گذار بود که یکبار دو اتوبوس جمعیتی را برای دیدار با پسر شهید قصه ما به تهران کشانید و گروه شاهد شبکه اول سینما هماهنگ کننده این دیدار شد .

- بودجه ویدیو ی سینمایی شما چگونه تامین شد؟

اولین ویدیوی سینمایی که از ۱۶ کشور پخش شد به نام دسیسه، ایرانی است . به دلایلی مثل تیتراژ انگلیسی و انتخاب نوع بازیگران مردم فکر کردند متعلق به یک کشور خارجی یا اروپایی است . حتی پوشش لباس و گریم بازیگران به فضا سازی ما کمک بسیار کرد تمام این امکانات و ماشین ها ی گران قیمت خارجی فیلم را با همکاری و علاقه مردم تأمین کردیم . بودجه ما را شبکه ۲ در حد یک میان برنامه استودیویی داده بود . این تلاش ما بود که یک کار متفاوت بین المللی ارائه داد نه بودجه ما و سوژه جذاب خوب شدن . سرطان یک سفید پوست در بیمارستان پابللیک هلتنس نیویورک بخاطر تزریق خون یک سیاهپوست که دیپلمات یک کشور آفریقایی بود و بخاطر روز ملی کشورش خون خود را اهدا کرده بود ، این قصه را علی بهروز نسب نوشته بود و پیام ، اهداف سوداگرانه آمریکا را نشان می داد و در زمان جنگ پرداخت

!!! اگر تاریخچه تلویزیون را با ارائه شاهد مثال مرور کنیم در واقع پشت صحنه تهیه برنامه ها یی را به مردم ارائه می دهیم که خاطرات بسیاری از آنها در سینه دارند . دوبله برنامه ها ی ویدیویی مورد علاقه آنها چگونه بوده ، نوار ها ی VHS و بتا ماکس چگونه به بازار آمدند و جای چه سرگرمی ها یی را در زمان جنگ پر نمودند ، صداگذاری و باند ها ی موسیقی و افکت در ویدیو چگونه بودند و تا کجا و تا کی قرار است تغییر یافته و چگونه زندگی ما را تغییر دادند و باز تغییر خواهند داد . ما با کاهش هزینه ها ، با علاقه و عشق و انگیزه و با سرعت زندگی را برای مردم هم ساده تر ، جذاب تر و بعضی اوقات تلخ تر و شیرین تر کردیم از زمان جنگ ما و مردم به زمان و تحریم ها پا نهادیم و همیشه یک چالش بزرگ در تلویزیون وجود داشته یعنی عده ای به بخش تربیتی و ارشادی و عده ای به وظیفه آموزش و اطلاع رسانی وعده ای به سرگرمی و ایجاد نشاط تکیه کرده اند ولی ما به هر سه اهمیت دادیم و در این راستا صادقانه کاری را انجام دادیم از تشویق از تقدیر مردم برخوردار شدیم .

- مردم از لایه لای تصاویر به راحتی انگیزه ها را ، قصد و اهداف برنامه سازان را درک می کنند و به آنها لقب و عنوان اهدا می کنند .

وای به حال کسانی که مردم آنها را فرصت طلب یا متظاهر قلمداد کنند . اعتماد مردم بزرگترین سرمایه یک رسانه است و سعادتمند برنامه سازی هست که در چنین سیستمی کار کند .

- از زمان جنگ گفتی ، آیا از ویدیو ها ی سینمایی که بحث امروز ما هست ، سوژه مربوط به جنگ هم داشته ای ؟

یکی از سه ویدیو سینمایی که مثال زدم . اختصاص به نمای پشت صحنه زمان جنگ ایران و عراق دارد ، ویدیوی سینمایی آخرین گام مشخصات یک فیلم سینمایی با امکانات ویدیو را دارد

پیشرو بهتر بود. اما یک اتفاق مهم در کار دوبله ایران بعد از انقلاب اسلامی رخ داد، این اتفاق مهم در مورد فیلم های خارجی بود که به هر دلیل پخش آنها در سینماها متوقف شده بود و دوبله فیلم ها بیشتر برای فیلم های فارسی یا ملی یا سفارشات صدا و سیما انجام می شد. در آن زمان دستگاههای VHS و بتامکس در اکثر خانه ها به کار گرفته شد. صدا و سیما نمی توانست در خواست های فرهنگی یا سرگرم کننده مردم را تأمین کند و مردم می خواستند آثار خارجی را ببینند و به همین دلیل نوارها ی بتامکس و VHS در سرتاسر مملکت دست به دست می شد و متقاضیان بسیار داشت. دستگاه های ویدیو خانگی در ابتدا بسیار گران بود و من به یاد دارم که یک دستگاه VHS را به قیمت ۷۰ هزار تومان معادل قیمت ۲۰ سکه کامل طلا خریدم یعنی به قیمت امروز قیمت ۲۰ سکه برابر ۱۴۰ میلیون تومان می باشد بعداً کم کم دستگاه ها زیاد شد و حمل و نقل و خرید و فروش آنها آزاد شد و بنابراین قیمت آنها کمتر شد. در این برهه که تقریباً هر خانواده یک دستگاه ویدیو خانگی در منزل داشت، عده ای به فکر افتادند که نوار VHS فیلم های خارجی را خریداری نموده و در ایران دوبله و برای خانواده ها پخش کنند. به یاد دارم آقای بختیار اولین صدا برداری بود که در تهران یک استودیو دوبله ویدیو با استفاده از دستگاه های یوماتیک فراهم کرد و همان دوبلور های معروف برای دوبله فیلم ها دعوت شدند و البته این بار با سیستم ویدیو فیلم های خارجی دوبله می شد یعنی کپی در اختیار ویدیویی بود و پس از دوبله در بخش خصوصی قابل پخش در سینما ها نبود فقط برای پخش خانگی مناسب بود. (عکس استودیو های ویدیو هر دو در اینترنت موجود است) زمانیکه فیلم سینمایی ویدیویی دسیسه را ساختم امکان دوبله ویدیویی در صدا و سیما نبود و ما به اتفاق آقای داریوش مودیپان به استودیو آقای بختیار رفتیم و از طرف صدا و سیما جناب آقای خسرو شاهی بعنوان مدیر دوبلاژ به ما معرفی شد و یکی از علل موفقیت این ویدیو تبحر دوبلور های ایرانی برای فضا سازی مورد نیاز فیلم بود یعنی اینکه همه فکر کنند که این فیلم دسیسه خارجی است و در ایران دوبله شده است.

- همانطور که قبلاً گفتید حتماً همانطور که تکنولوژی ویدیو پیشرفت کرد، لابد امکانات دوبله ویدیو هم بهتر شد.

البته در طول زمان ویدیو جای فیلم را گرفت و حالا که فیلم های سینمایی با دوربین دیجیتال ساخته می شوند بنابراین همه استودیو های دوبله فیلم در صدا و سیما و در بخش خصوصی تعطیل و جای خود را به استودیو های ویدیو دیجیتال داده اند. از روز ورود به عرصه تلویزیون تا حالا روزی یا ماهی نبوده که شاهد یک تغییر و تحول در بهتر شدن تکنولوژی ویدیویی نباشیم. مثلاً من در سال ۶۵ مستندی به نام "این وطن من است" ساخته بودم و این مستند ویدیویی از یک تلویزیون بسیار بزرگ ۱۲۰۰ مترمربعی در ژاپن پخش شد در ابعاد ۳۰ در ۴۰ متر مربع که با یک لامپ تصویر و با سیستم قدیمی نه با این سیستم هایی که الان پلن ها کنار هم چیده می شوند و با کامپیوتر به صورت یک تصویر در می آیند بلکه تنها لامپ تصویر آن حدود ده سال طول کشیده بود تا ساخته شود و در واقع یک تلویزیون بزرگ بود که

صمیمانه این اثر موجب موفقیت این فیلم در ایران و کشور های همجوار گردید.

- بودجه ویدیوی سینمایی آخرین گام را شبکه یک تامین کرد؟

گروه شاهد در شبکه اول بودجه اش را از بنیاد شهید می گرفت.

- تلویزیون از خیلی سازمان ها برای تولید برنامه های خاص کمک می گیرد مثلاً ستاد مبارزه با مواد مخدر.

همینطور برای مثال من سریال پشت آینه مات است و سینمایی کلاغ را با بودجه فرماندهی کمیته انقلاب اسلامی تأمین کردم و هر دو اثر در ژانر پلیسی تهیه شده اند.

- شما فیلم سینمایی دندون طلا را هم در سال ۱۳۷۰ با فیلم نگاتیو ۳۵ میلیمتری تهیه کردید، چرا؟ شما که به تکنیک های ویدیو آشنا بودید و زود تر از همه به ارزش های آن واقف بودید.

فیلم سینمایی دندون طلا را برای پخش سینمایی ساختیم و در جشنواره سینمایی فجر هم شرکت داده شد و حتی مجموعه تلویزیونی خیرالله صندوقچه اسرار را هم با آقای داریوش مودیپان بصورت مشترک با فیلم نگاتیو ۱۶ میلیمتری کار کردیم.

- چرا؟

دلیل آن خنده دار است به کسی نگوئید، مقادیری فیلم نگاتیو در سازمان صدا و سیما ممکن بود خراب شود و تاریخ مصرف آنها حتی گذشته بود. من فکر کردم فضای کهنه فیلم در برابر تصاویر شفاف ویدیو برای این سریال مناسب تر است و اتفاقاً چون مش خیرالله داستان زندگی افراد یک محله را که از سی سال قبل در آن محیط زندگی می کرده اند را تعریف می کند، لذا در کنار کوچه های قدیمی تهران و مردم با لباس های آن دوره حتماً تصاویر رنگ پریده و لرزان فیلم تاثیر گذار بودند. البته در کار های دیگر باز در زمینه استفاده از تکنولوژی ویدیو تلاش کردم و خوب میدانستم که ویدیو چه آینده درخشانی دارد. راستش پیچیدگی هایی که فیلم داشت، کارگردانان را دچار مشکل می کرد؛ آنها نمی توانستند تصاویر ضبط شده با نگاتیو را در لحظه باز بینی کنند و باید صبر می کردند تا تصاویر چاپ شود و سپس ممکن بود که بعد از چند روز مجبور شوند که کار را تکرار کنند. در صورتیکه کیفیت خوب ویدیو همراه با امکانات تروکاژی که روز به روز بهتر می شد و حتی صفحه های تلویزیون که از ۲۴ اینچ به ۱۰۰ اینچ می رسید انگیزه کنکاش و تدبیر را در این سیستم در من روز به روز بیشتر کرد.

- برگردیم به روزهای نخست تولید ویدیو های سینمایی. آیا شما نمونه خارجی داشتید، نحوه صدا گذاری یا دوبله ویدیویی چگونه شروع شد؟

در بخش دوبله ویدیویی هیچ الگوی خارجی نداشتیم اما استودیو های دوبله فیلم در تلویزیون و در بخش خصوصی بسیار حرفه ای عمل می کردند و دوبله فیلم ها واقعاً از بسیاری از کشور های

یک کارخانه ی برق، نیروی آن را تامین می کرد و این نشان می داد که ویدئو تمایل به شکستن قالب هایش دارد، همانطور که الان هم در سینما نسل جدید پروژکتورها را می بینیم و در خیابان ها هم پرده های بزرگ نمایش با سیستم ال ای دی جای خود را به تلویزیون های کوچک داده اند.

- شما نوآوری در تولید برنامه های تلویزیونی ایجاد کردید و هزینه های تولید را نیز کاهش دادید، دیگران از این تجربیات شما چه استفاده هایی کردند؟

به خاطر دارم یک کاری بود که در خارج از کشور اتفاق می افتاد به نام "مرگ بعد از نوشیدن چای" و بعد گفتند که این را به صورت فیلم بسازید که خارج از کشور هم بتوانند بیشتر از آن استفاده کنند، در آن زمان ویدئو دقیقه ای ۱۲۰۰۰ تومان بود و من برآوردی انجام دادم که حدود دقیقه ای ۳۰ تومان تمام می شد و اختلاف زیادی داشت.

- آیا مدیران صدا و سیما این نوآوری شما را درک کردند و در سیستم خودشان به کار بردند؟

در صدا و سیما معمولاً می خواهند شما را جذب نیازهای خودشان کنند. تلویزیون یک درخت تنومند است که شما خودتان نمی توانید تصمیم بگیرید روی کدام شاخه باشید و ناخواسته و ندانسته ممکن است این درخت تلفاتی داشته باشد لذا باید جذب سیستم شوید و به همان شاخه ای که شما را می برند بروید.

- به هر حال شما به یک نوآوری رسیدید و هزینه ها را در تولید کاهش دادید و قدرت تولید ویدئو در فیلم داستانی را بالا بردید و مثل یک موج نو در تلویزیون ایران بود. آیا مدیریت سیستم و مدیریت وقت و مدیریت شبکه ها باید این را درک می کردند و از آن استفاده می شد آیا به این صورت بود؟

بله صد درصد همینطور بود اما آنطور که هدف من این بود که ما صادرات به خارج از کشور داشته باشیم کمالینکه فیلم "دسیسه" هم به خارج از کشور فروخته شد و "آخرین گام" هم در خارج از ایران مورد توجه قرار گرفت و به زبان های مختلف ترجمه شد اما این راه ادامه پیدا نکرد.

- پس به واسطه ی موجی که از نوآوری شما به وجود آمده بود تولیدات زیاد شد و دیگران هم سریال های ویدئویی و تک دوربین ساختند بعد از آن شما به سراغ سبک های دیگر رفتید مانند مسابقات بزرگ و به نظر می رسد در اینجا هم به نوعی نوآوری رسیده اید؟

آنقدر نیازهای تلویزیون در مورد ساختارها و قالب ها متنوع می باشد و آنقدر خودم به این تنوع ها علاقه مند بودم برای مثال چند سال به ظرفیت های خوب تروکاژهای تلویزیونی پرداختم و یا در زمینه ی کاربرد کروماکی در تلویزیون، اما هنوز هم در مورد ویرچوال استودیو در ایران آن اتفاقی که باید نیافتاده است. الان هیچکدام از فیلم های خارجی نیستند که پرده ی سبز نداشته باشند و حتی در جاهایی که نیاز هم ندارند از آن استفاده می کنند تا کیفیت آن نسبت به قبل یکدست باشد و دنیا از نظر ارائه ی دکور فضای مجازی بسیار گسترده شده است. در گذشته اجرای فضای مجازی یکی از دغدغه هایم بود به عنوان مثال در مجموعه ی تئاتری از نوع کلاسیک یکی دو تا تئاتر را به این دلیل که هزینه ی دکور بسیار بالا بود و آقای جبلی و آقای محب اهری بازی می کردند با استفاده از دکور مجازی اجرا کردیم در دکور کروماکی باید پلان به پلان ضبط کنیم. دکورهایی مانند زندان عجیب که نمی شد آن را به صورت واقعی ساخت و هزینه ی بسیار زیادی هم داشت که با استفاده از کروماکی بسیار هم مورد توجه قرار گرفت.

تئاتر "باجناق ها" هم خودش یک سبک بود با دکور ساده با مفهوم تئاتری یعنی مفهوم زمانی و مکانی در آن اتفاق می افتاد. بازیگر اکبر عیدی و سوسن مقصودلو واقعاً در استودیو ایستاده اما بک گراند آنها پارک شهر بود و به بهانه ی باد و باران می خواهند به منزل باجنناق شان بروند و در همان لحظه بک گراند تغییر می کند و تبدیل می شود به منزل باجنناق. یعنی برای خود بازیگر هم حس جدیدی بود که تجربه می کرد و این یک تجربه ی شخصی برایم بود. سعی می کردم نوآوری داشته باشم و تجربه کسب کنم مثلاً در به کار بردن پنج دوربین در پروژه ای مثل فوتبال که الان در استاندارد فدراسیون جهانی فیفا به ۲۴ دوربین هم رسیده است. دستور فیفا



بود که نباید با ۳ دوربین بازی های جام جهانی ضبط شود و می خواستند دوربین ها را در ایران برسانند به ۶ عدد و دو دوربین پرتابل هم به آن اضافه کرده بودند، از جانب مدیریت مرکز تولید فنی سیما حکم آمد که از هفته ی بعد مسابقه ی ایران و قطر را "حسین فردرو" باید کارگردانی کند و بقیه ی مسابقات "ایران-قطر"، "ایران-کویت"، "ایران و چین" که از ۸۰ کشور دیده می شد و این کارها برای مسابقات مقدماتی سال ۹۸ بود که بعداً در استرالیا، ایران توانست برنده شود و به جام جهانی ۹۸ راه یابد.

- شما چه تکنیک هایی در آنجا به کار بردید؟

اول از همه آسیب شناسی کردم و گفتم کیفیت زمین فوتبال ما آبروی ماست نه فقط تکنیک بازیکنان و بعد زمین کاملاً چمن شد، بعد گروهی دعوت کردم و وظایف آنها را مشخص کردم. فیلم آن هم موجود می باشد، با بچه ها مصاحبه شده و در شما و سیما هم پخش شده است. ما با استانداردهای جهانی خودمان را هماهنگ می کردیم و برای اولین بار ویدئو گرافیک را ما در ورزش فوتبال ایران وارد کردیم. و برای مسابقات جام جهانی از فیفا دستور آمده بود که باید اطلاعات گرافیکی مسابقه را در فینال تصویر داشته باشیم و ما با کمک آقای کاظمی مسئول فنی رپرتاژ یک کامپیوتر به واحد سیار اضافه کردیم. آقای کاظمی جوان بسیار علاقه مند و کوشایی بودند و رئیس واحد بودند طبق استانداردهای فوتبال های خارجی تا جایی که به یاد دارم باید ورود و خروج ها را یادداشت می کردیم، اسامی باید در تیتراژ نوشته می شدند، گل ها را باید می نوشتیم و زمان مسابقه و تعداد گل ها و...

- از لحاظ دوربین و سوئیچ چه کارهایی انجام دادید؟

برای اولین بار دوربین پشت صحنه به کار بردیم، و دوربین پشت صحنه این آمادگی را دارد که وقتی گل زده می شود شما بتوانید از آن زاویه در اسلوموشن ضربه را ببینید مثلاً ما در اسلوموشن از زوایایی غیر از زوایایی که قبلاً در فینال دیدیم بازی را می دیدیم. همچنین از بازوهای کرین که در استودیو و پشت دروازه حرکت می کنند، استفاده کردیم.

- آیا در مسابقه ی ایران و چین مشکلی نداشتید؟

چرا دقیقاً یک مشکل بسیار بزرگ داشتیم. زمانی که بازی شروع شد یکی از دوستان یک لیوان بزرگ چای برای مسئول فنی آورد، ورود خوردنی و نوشیدنی به واحد سیار و اتاق فرمان کلاً ممنوع است. اما در یک لحظه که ایشان می خواستند به من کمک کنند تا پتانسیل شادوی کروماکی را برای کیفیت بهتر کمی کم کنیم لیوان چای ایشان به آن بزرگی ریخت روی میز ملانژور ما که در حال پخش مستقیم فوتبال بودیم که حداقل در ۶۰ کشور در همان لحظه دیده می شد و من فریاد میزدم یا خدا و با خودم فکر می کرد این یک ناکارآمدی برای کشورتلقی خواهد شد. البته خونسردی ام را حفظ کرده بودم و خواستم که مسیر کات اضطراری را آماده کنند چون فکر می کردم الان آتش سوزی خواهد شد اما هرچه جلو رفتیم اتفاقی نیافتاد در آنجا تفاوت برودکست را با پروفشنال متوجه شدم یعنی وقتی دستگاه برودکست است یعنی برای تمامی این مسائل آمادگی وجود دارد مثل ساعت ضدآب دستگاه ها همه برودکست بودند و این دستگاه برای این تجهیز شده بود که بتواند حتی سال ها هم روشن بماند. هیچکس متوجه نشد و این موضوع را من بعد از سال ها برای دوستان تعریف کردم و چه خطر بزرگی بود که از کنار گوش مان عبور کرد.

- خاطره دیگر چه بود؟

ما به مناسبت میلاد حضرت علی علیه السلام جشن جوان را ضبط می کردیم، آقای صمد عقاب در تهران یک سیرک راه اندازی کرده بودند و من همیشه سالن ها و مکان های جدید را پیدا می کردم و برای جشن های مناسبتی از آن ها استفاده می کردم. آقای صمد عقاب به ما گفتند که سیرک شان برای این مناسبت فضای مناسبی دارد و چند روز قبل از تولد حضرت علی با هماهنگی ایشان دوربین را به آنجا بردیم و در کنار جشن فعالیت های سیرک را هم اجرا می کردند درهنگام کار آقای احمد عزیزی شاعر مناسبت های مذهبی بودند و در حال خواندن شعری در وصف حضرت علی علیه السلام بودند که به من خبر رسید چادر کناری آتش گرفته و حتماً



ذهن باز و متحول گرایی داشتند. آقای مفید به من گفتند و من نمونه ها را پیدا کردم و دیدم و ما مسابقه ی بزرگ را از آنها الگو گرفتیم. محسن جان، خودت برای مدتی اولین مدیر تولید شبکه پنج بودی و بسیاری از کارهای جدید در آن شبکه شروع شد. یادم می آید که پخش زنده مراسم اختتامیه جشنواره سینمایی فجر را با تکنیک ضبط پرتابل، با خلاقیت تمام بصورت زنده بر روی آنتن رفتید.

- علت عدم حضور تماشاچی در مسابقات تلویزیونی تا آن زمان قبل از مسابقه بزرگ چه بود؟

مسابقات تماشاگر داشتند اما از مسابقه بزرگ دعوت از مردم به تعداد ۷۰۰ تماشاگر رسید، به هر حال هزینه و هماهنگی لازم داشت و هنوز هم این ذهنیت در تلویزیون وجود دارد که مسابقه باید درجه ی "جیم" باشد و بودجه دست چندم برایش در نظر گرفته می شود و یا اگر نیاز به سرمایه دارد باید یک سرمایه گذار بیرونی باشد.

- حضور مخاطب گسترده در زمان ضبط چه اثری در ضبط تلویزیونی دارد؟

اول از همه متوجه می شوید که این کاری که انجام می شود مورد قبول مردم می باشد یا نه، زیرا در همانجا عکس العمل تماشاچیان و هیجان شان را به صورت مستقیم می بینید و این هیجان به افراد داخل منزل هم منتقل خواهد شد. هرچقدر محیط برنامه راحت تر و با صفا تر باشد بینندگان در منزل هم بالطبع همان حس را خواهند گرفت. اما ما اولین تجربه های حضور گسترده ی تماشاچی را داشتیم.

- آیا اجرای مسابقه سخت تر از شو می باشد؟

خب به هر حال هر کدام ویژگی های خودش را دارد اما در مسابقه باید هیجان لازم مرحله به مرحله حفظ شود، مجری توانا داشته باشد، جایزه ای که از نظر ارزش افراد را ترغیب کند و برندگان توانایی خود را برای کسب جایزه نشان داده باشند، شرکت کنندگان باید رقیبان قدری داشته باشند، اطلاعات عمومی قوی داشته باشند و در جنگ و شوهای تلویزیون با سلیقه و نظم و ترتیب هنرمندان مختلف حضور یافته و معرفی شده و هنر نمایی می کنند.

- به نظر می رسد با توجه به تجربیات و نوآوری های شما و سبک هایی که کارکردید و تکنیک هایی که به کاربرده

باید چادر را تخلیه کنیم بعداً متوجه شدیم که چادر را یکی از کارگرهای آقای عقاب که حقوق نگرفته بود آتش زده و غیر از اینکه چادر آتش گرفته بود شیرها و خرس ها آزاد شده بودند من در واحدسیار بودم و منظره ی پشت را نمی دیدم، جمعیت بسیار زیاد بود و چون تجربیاتی از سینما رکس داشتیم که مردم از سینما که بیرون آمده بودند در اثر ازدحام آسیب دیده بودند حدس می زدم که افراد دچار بحران شوند بنابراین تصمیم گرفتم ضبط را ناگهانی قطع نکنم همانطور که آقای عزیزی شعر می خواندند مردم را به آرامی از کنار در به بیرون هدایت کنیم بنده ی خدا آقای عزیزی را می دیدم که به مردمی که از چادر خارج می شوند نگاه می کند ولی مدیر صحنه به ایشان می گفت شما ادامه دهید تا اینکه همه رفتند و زمانی که ضبط را متوقف کردیم آقای احمد عزیزی پرسیدند چه اتفاقی افتاده؟ و وقتی به شاعر عزیزمان جریان را گفتم نزدیک بود که از هوش برود. آقای احسانی مدیر شبکه نسیم که در آن زمان رییس گروه خانواده بود این ماجرا را به خاطر دارند. این هم موضوعی بود که همکاران به عنوان خاطره تعریف می کنند و شانس آوردیم که باد به سمت مخالف آمده بود و آتش به سمت چادر ما نیامد.

- آیا شما از طرف صدا و سیما دوره ی خاصی را گذرانده بودید؟ و یا از مزایای خاصی مثل ماموریت یا تحصیلات خارج از کشور برای رسیدن به این موقعیتی که دارید استفاده کردید؟

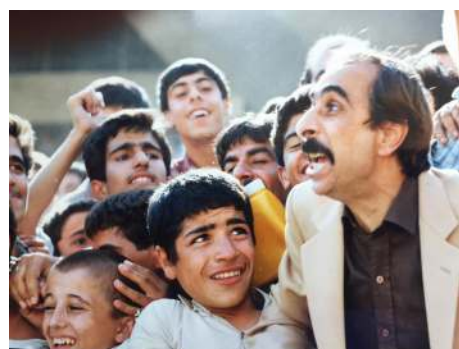
خیر. فقط به خاطر دارم یک دوره امکان استفاده از دوره ی آموزش گرافیک در کامپیوتر که در آن زمان مبحث جدیدی بود را در آلمان برایم فراهم نمودند. در آن زمان تازه روزنه های گرافیک در تلویزیون شروع شده بود.

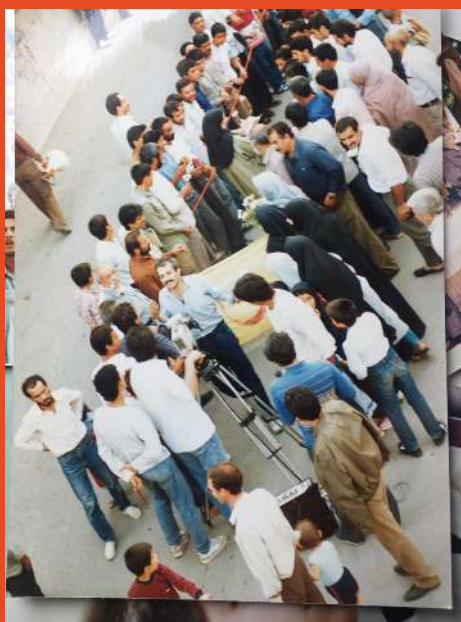
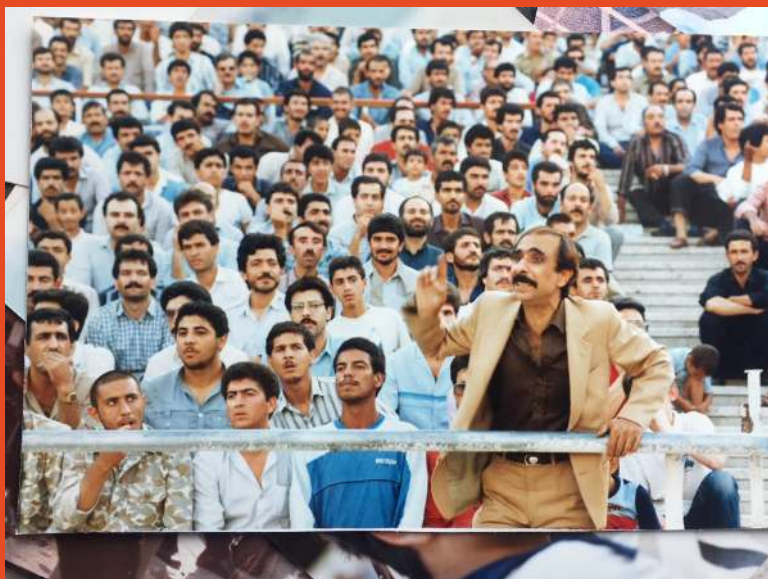
- در واقع مدیریت باید بتواند افراد، موقعیت ها، ویژگی ها، نوآوری ها و خلاقیت ها را کشف و تقویت کند.

بله. مثلاً من یک برنامه ی پانتومیم در بلغارستان ساختم که در آنجا بسیار مورد توجه قرار گرفت و با داوران و عوامل بسیار حرفه ای آشنا شدم و سال بعد به عنوان داور کودکان در براتیسلاوا ی چکسلواکی دعوت شدم. اما اعزام من با مخالفت رو به رو شد.

- در بحث ضبط مسابقات بزرگ چرا تا آن زمان چنین مسابقاتی با بازی های سنگین و تماشاچیان گسترده وجود نداشت؟

آقای مفید و کسانی که شبکه ی پنج را راه اندازی کرده بودند





چند برنامه قبلی را حفظ کرده اید و چند برنامه معمولی را به برند تبدیل کرده اید؟ و ... حتماً تلویزیون هم برای رفتار خودش دلایلی داشته است اما به هر حال اتفاق خوبی در این مورد نیافتاده است. به عنوان مثال هر تهیه کننده می تواند یک برنامه را به عنوان برند به یادگار حفظ کند و اگر ادامه پیدا می کرد، این باعث می شد تماشاگران از جلوی تلویزیون تکان نمی خوردند.

- با توجه به تمام دستاوردهایی که دارید برای نسل جوان چه پیشنهادی دارید و بهترین روش برای انتقال حاصل تجربیات خودتان به نسل جوان چیست؟

از یکطرف به این سادگی انجام پذیر نیست و باید از صمیم قلب بخواهیم تا چنین اتفاقی بیفتد. اما من خودم همیشه به این فکر می کنم که چرا دانشجویان فعلی احساس تعلق به صدا و سیما ندارند؟ در صورتی که یک دانشجو از ابتدا باید این احساس را داشته باشد.

می خواهم بگویم که وقتی من دانشجو بودم یک ماشین ژپان داشتم و ماشینم را درست زیر آنتن صدا و سیما پارک می کردم و به سربازی می رفتم و بعد از یک یا دو ماه برمی گشتم و ماشین را برمی داشتم اما الان یک دانشجو حق ندارد پایش را در جام جم بگذارد. چه حسی به دانشجویی که اجازه ورود به صدا و سیما را ندارد منتقل می شود و چه نتیجه ای دارد. دانشجو تا آخرین روز تحصیل نمی داند آیا جذب صدا و سیما خواهد شد یا نه و احساس هویت ندارد، البته در نهایت هم اکثرشان جذب می شوند اما تا لحظه ی آخر اضطراب شدیدی دارند و صدا و سیما هویت بخشی نمی کند. نکته ی بعد اینکه برای کارآموزی دانشجویان را راه نمی دهند و اگر کارآموز بتواند حضور فعال در عرصه تولید ایفا کند، قطعاً در آینده با روحیه مناسب و ارزنده وارد عرصه کار می شود.

- پس شما در مجموع به شیوه های آموزشی امروز اعتراض دارید؟

با وجود آنکه در کنار ۴۰ سال فعالیت همیشه در کنار دانشگاه صدا و سیما بوده ام بله اعتراض دارم. بله صدر صد. در کل صدا و سیما محیطی غریبه برای دانشجویان فعلی است.

- در مسیری که پیش رو دارید تمایل دارید چه زمینه های دیگری را تجربه کنید؟

من طرحتی دارم که براساس معضلات صدا و سیما چیده شده به این صورت که چرا ما نمی توانیم یک برنامه را هرشب ارائه کنیم؟ چون وقتی که هر شب یک برنامه اجرا می شود هزینه کمتری هم خواهد داشت، درون این طرح سلبیتی به وجود خواهد آمد، بازیگر ساخته می شود، از نویسندگان استفاده می شود و آنها تقویت می شوند و بعد ارتباط متقابل بین مردم و تلویزیون ایجاد می شود.

- انشالله در مصاحبه بعدی در زمینه ی موسیقی هم از تجربیات شما استفاده خواهیم کرد.

حکایت ضبط و پخش موسیقی در تلویزیون ما که حکایت عجیبی است....

- به امید خدا. متشکرم

اید این تجربیات برای انتقال باید به نحوی ثبت و ضبط شوند، حداقل کار اینست که دانشگاه صدا و سیما برای هر کدام از این پروژه های شما یک دستورالعمل یا شیوه و الگوی کار از تجربیات شما و دوستان دیگر به وجود بیاورند، آیا ثبت تجربه ها می توانند خودشان نوعی آموزش باشند یا افراد باید خودشان به صورت فردی و در طول زمان این تجربیات را کسب کنند؟

به نظر من آموزش را نباید فدای آفات سیاست کنیم. تلویزیون ما از ۲۵ سال قبل از انقلاب وجود داشته اما کلاً سوابق آن خط خورده است و راجع به آن سال ها حرفی زده نمی شود، به صرف بد بودن گذشته، خوبی هایش را هم نادیده گرفتیم.

حال از بعد انقلاب هم عادت نکرده ایم خوبی های خودمان را هم حفظ کنیم و بیان کنیم. در واقع تلویزیون باید برندسازی کند و در خصوص سلبیتی ها صاحب نظر باشد.

ما گرفتار ستاره ها می شویم در صورتی که خودمان از صمیم قلب نمی خواهیم یک ستاره هم بسازیم و مدام درگیر همین سلبیتی ها می شویم. تلویزیون باید کارخانه ی سلبیتی سازی داشته باشد.

یکی از کنش ها و واکنش های همین مسابقات استعدادیابی ایجاد کارآفرینی است که متأسفانه چنین اهدافی دنبال نمی شود. ما باید تا الان حداقل ۴۰ تا برنامه ی معروف داشته باشیم. در واقع نگهداری یک درخت شاید ساده تر از به وجود آوردن یک درخت جدید باشد. آیا این برای مدیریتی که بعد از بیست سال برنامه ای به نام نود را تعطیل می کند افتخار است؟

- یعنی صدا و سیما دستاوردهای خودش را به عنوان میراث رسانه ای نمی تواند حفظ کند؟ مثل خانواده ای که به میراث و اعضای خودش مانند نیروی انسانی، تجربیات و امکانات تکنیکی اهمیتی نمی دهد.

بله از این جهت ممکن است مخاطب خودش را نیز از دست بدهد مثلاً اگر مغازه داری می گوید من ۵۰ سال اعتبار دارم یعنی ۵۰ سال است که مشتری دارد. با ریزش هر برنامه یک سری بیننده نیز از دست خواهیم داد.

- این مشکل در خارج از کشور چطور حل می شود؟ این رقابت بسیار زیاد وجود دارد اما تبدیل به بخل و کینه و از دست دادن میراث نمی شود چرا؟

به نظر من تجارت کار خودش را انجام می دهد و تا زمانی که برایشان درآمد داشته باشد با چنگ و دندان آن را حفظ می کنند. در تلویزیون شاید به دلیل خاصی برنامه ها حفظ نمی شوند و زمانی که تازه می خواهند شکل بگیرند برنامه ها مرتب عوض می شوند و هیچ برنامه ای به عنوان برند نگه داشته نمی شوند و به این صورت بیننده ها نیز مرتباً عوض می شوند.

- به این ترتیب خود صدا و سیما هم نمی تواند تبدیل به یک برند بشود و حتی خودش هم دستاوردهای خودش را به عنوان برند نمی شناسد.

دقیقاً نکته ی درستی بود. اگر قرار باشد مدیری را ارزیابی کنند نباید بگویند چند برنامه ی جدید تولید کرده اید، بلکه باید بگویند

فرهنگ دیداری

پرستو کشاورز

قرن بیست و یکم، عصری است که به سختی می توان خود را همپای با تغییرات روز افزون آن پیش برد. در دوره ای که پیدایش اختراعات و نوآوری ها شتابی بیشتر از گذر زمان می گیرند، فواصل زمان یبین پیدایش انقلاب ها و تحولات فرهنگی کوتاه است و از آنجا که فرهنگ یک جامعه زیر بنای رویکردهای اجتماعی، اعتقادی و ارزش باوری آن است، لذا به صراحت می توان گفت که خطر انحلال وانزوای باورهای انسانی، که در قالب فرهنگ آن شکل میگیرد تا بدین اندازه محتمل و نزدیک نبوده است. تولید انبوه رسانه ها با سرعت و کیفیت بالا به روند این تغییرات سرعت بیشتری داده است. روزی که نظریه پردازان مکتب فرانکفورت نگاه به فرهنگ را از دریچه ((صنعت فرهنگ)) میسر دانستند به خوبی از تاثیرات پیشرفت تکنولوژی در زیر ساختهای ارزشهای انسانی واقف بودند و این بی ثباتی و عدم بهره مند بودن از چهارچوبی روشن، پیرامون فرهنگ را، برای آینده پیش بینی کرده بودند.

از این نقطه نظر تعریف فرهنگ کاملاً وابسته به قدرت و نفوذ رسانه های دیداری و شنیداری بر روح و روان مخاطب خویش است. در گذشته ای نه چندان دور زمانی که هنوز بشر تجربه ای از انقلاب صنعتی نداشت و سرعت پیدایش تحولات و نوآوریها به این شدت نبود ضمیر و خود آگاه انسانی زمان باسازی و منطبق کردن خود با تغییراتی که به کندی رخ می داد را داشت. باورهای انسان آن دوره همچون لوحی سنگی بود که به آرامی تغییرات روی آن حک می شد و آن طور که باید شکل می گرفت ولی امروزه این تغییرات بدون مقدمه می آیند و می روند. ذهن و تفکرات بشر امروزی همانند خمیری میماند که در دست کودک نوپای زمانه که فرصت رشد و بلوغ به آن داده نمیشود مدام در حال تغییر شکل است و چه بسا این همه بی ثباتی و تحولات از او دیوانه ای غیر قابل مهار بسازد. (البته هم اکنون نیز می توان نمونه هایی از این جنون را در قالب گروه های تندرویی مثل داعش دید که با بهره مندی از تکنولوژی هوشمند نظامی - تصویری و استفاده از آن، توانسته به اهدافی نیز نائل شود).

سوال اینجاست که آیا می شود بر خلاف جریان بی وقفه رود حرکت کرد؟ آیا میتوان سدی بر سر راه آن ساخت و آرام آرام از دریچه کوچک آن شتاب را با سرعت دلخواه هماهنگ کرد؟ آنچه روشن است پاسخی است منفی. این گونه سوالات برخاسته از آشفتگی های ذهنی بشر امروزی است، وقتی خود را در تنگنای فشار و هجوم تحولات سرسام آور پیدا میکند. پس راه حل چیست؟ چگونه می توان از این گرداب پر سروصدا به سلامت گذشت؟

اگر روند پیدایش و نوآوری های عصر حاضر، لجام گسیخته در حال پیشرویست، به نظر تنها یک راه میتواند نجات بخش زیر ساختهای یک جامعه باشد و آن مدیریت بنیادی و صحیح فرهنگی است. اگر واقع بین باشیم هر رویکردی دو وجه مثبت و منفی را توأمان به همراه دارد و اگر در این راستا بتوانیم فواید آن را از وجه منفی، تمیز دهیم نصف راه را رفته ایم. قدم بعدی می تواند به کار گرفتن قدرت مثبت آن در مسیرهای از پیش تعریف شده باشد. اما چطور می توان به این مهم رسید؟ یکی از راه ها این است که شناخت خود را از آنچه در حال اتفاق افتادن است بالا ببریم، بتوانیم تغییرات را آنالیز کنیم و عوامل



مطالعه تصویری:



((امروزه مطالعه تصویر، اهدافی مهم همچون تولید، مصرف و گردش مولفه های فرهنگی را در تقابل با مواضعی مهم و بنیادی همچون نژاد، جنسیت و ارتباطات را، در بر می گیرد)). (Prosser, ۲۰۰۷:۱۸)

هدف از مطالعه تصویر در عصر حاضر ارزشیابی و شناخت مولفه ها و فاکتور های دیداری است که قادر به بهبود، پیشرفت و حفاظت از زیر ساختهای بصری هر جامعه با در نظر گرفتن بستر آفرینش آن (فرهنگ) است که تمام وجوه فعالیت های انسانی را در بر می گیرد. آنالیز و همسان سازی بین ویژگی های تصویری، ساختار و علل پیدایش آن می تواند در تحقیقات مربوط به حوزه تصویر و فرهنگ بسیار کارآمد باشد.

بنابراین با این نگاه جدید به تصویر نمی توان صرفا برداشتی فیزیکی که فقط بر جنبه دیداری تاکید دارد را انتظار داشت. با توجه به این رویکرد میشل اذعان می کند: ((به طور خاص، مطالعه تصویر به ما کمک می کند تا بسیار بیشتر و وسیعتر از آنچه که صرفا با فعل دیدن عایدمان می شود را تجربه کنیم و این با بررسی فیزیکی تصویر متفاوت است یا بهتر است بگوییم بررسی فیزیکی تصویر

تقویت و ضعف آن را شناسایی کنیم. اگر این تغییرات باعث ارائه تعریف جدیدی از فرهنگ شده است پس اکنون از ابزارهای فرهنگ به شمار می رود یا به تعبیر بهتر از پوستان (۱۹۸۵) به ابزار مکالمه فرهنگ تبدیل شده است. ((مشخص ترین راه برای درک هر فرهنگ مطالعه ابزار، مکالمه آن فرهنگ است، تلویزیون و اینترنت اکنون ابزار قدرتمندی هستند که به کمک تصاویر و در مورد تصاویر آموزش میدهند)). (Postman, ۱۹۸۵)

به جرات میتوان گفت تصویر از قدرتمندترین ابزارهای فرهنگی جوامع پیشرفته است که طی فرایند دیدن معنی می یابد. امروزه فرهنگ با فعل دیدن تعامل بی سابقه ای دارد. میل و گرایش به دیدن امروزه بیش از هر دوره است. ((برای مردم امروز با توجه به شیوه قالب برای ارائه و انتشار افکار، یک چیز بیش از همه اهمیت دارد و آن دیدن است. مردم در این دوران به دیدن بیش از شنیدن اهمیت می دهند و اطلاعات بیشتر را نیز از طریق دیدن دریافت می کنند تا مطالعه و تحقیق یا خواندن و شنیدن. مردمی که عادت دارند هر شب شام خود را در حال تماشای تلویزیون و ماهواره و..... غیره بخورند)). (نوذری- افضل طوسی، ۱۳۸۸).

در نتیجه فرهنگ جامعه امروزی از تصویر و ارتباطات تصویری بیش از گذشته تاثیر می پذیرد. زبان امروز فرهنگ زبان تصویر است مردم در این دوران بیش از گذشته، به تعبیر با چشم دیدن، مطمئن تر از شنیدن است صحنه گذاشته اند و چه خوب نیکولاس میرزوف از صاحب نظران به نام مقوله دیدن این مردم را به مردمی تماشگر تعبیر کرده ((در جامعه تماشگر ما خریدار تصویر بیش از موضوع هستیم)) (Mirzoeff, ۱۹۹۹:۲۷)

این گرایش به دیدن موجب پیشرفت در صنعت تصویر شده است. هم اکنون ابزارهای پیشرفته تولید تصویر فراهم است و علاوه بر تنوع بسیار زیاد باز هم در دست تولید و ارتقای کیفیت است. بنابراین نوع و نحوه برخورد جامعه با مقوله دیدن بسیار متفاوت تر از گذشته است.

برخلاف این مدعا که تغییر در فرهنگ معاصر موجب تغییر در فرهنگ دیداری شده است (ملک افضل، ۱۳۸۶) درست آن است که بگوییم تغییرات در ارزش گذاری و الویتهای دیداری موجبات تغییرات فرهنگی را فراهم ساخته است ((فرهنگ دیداری با توجه به تکنولوژی روز در ارسال اطلاعات و حتی ایجاد سرگرمیها، از دریچه چشم مردم آرام آرام فرهنگ عمومی را تغییر داده و گاه آن را ضعیف و تخریب می کند زیرا امروزه مردم بیشتر از آنکه بخوانند یا بشنوند ترجیح می دهند ببینند و این آسانترین شیوه انتقال فرهنگی آن هم با سرعت نور است (نوذری- افضل طوسی، ۱۳۸۸).

یکی از مهمترین اتفاقات قرن بیست و یکم را میتوان نزدیک شدن دو حوزه فرهنگ و تصویر دانست. مجاورتی بی سابقه که حافظه تاریخی کمتر نمونه هایی از آن به یاد دارد. در گذشته طرفداران تصویر از هر نوع آن فقط به جنبه های زیبایی شناختی و تاریخی آن مشغول بودند به عبارت دیگر نحوه مواجهه با تصویر شخصی محسوب می شد سبکها و روشها می آمدند و می رفتند بی آنکه تغییراتی بنیادی در حوزه وسیعی مثل فرهنگ ایجاد کنند. در بهترین حالت می توان از آنها در نقش یک ناجی و پیامبر اخلاقی که سعی در بهبود و یا تغییر موضوعی را داشت نام برد برای مثال می توان از پروژه عکاسان امنیت مزارع آمریکا (۱۹۳۰) موسوم به FSA نام برد که با ثبت تصاویری اثر گذار وضع نابسامان کشاورزان را به نمایش گذاشت یا به تصاویر ثبت شده توسط لوئیس هاین (۱۹۱۷-۱۹) اشاره کرد که با به تصویر کشیدن کار کردن غیر قانونی کودکان، آن را به قضاوت عموم درآورد.

امروزه اثرات و نتیجه نزدیکی دو حوزه فرهنگ و تصویر در تار و پود جوامع پیشرفته کاملاً مشهود است ((به نظر میرسد زبان تصویر در فرهنگ جهانی و منطقه ای بیش از زبان کلامی ملتها مشتری دارد. تکنولوژی رسانه ها نیز بر اهمیت و سلطه بیان تصویری میافزاید)). (نوذری- افضل طوسی، ۱۳۸۸)

اگر بتوان این تعامل را به صورت هدفمند در اختیار گرفت بدون شک می توان به یکی از همان مولفه های مثبت و پر قدرت این رویکرد جدید که حاصل از پیوند تصویر با فرهنگ است رسید، رویکردی که پیشتر از این از آن، به فرهنگ دیداری یاد کردیم. طبق آنچه قبلاً نیز گفته شد برای به سلامت گذشتن از این بی ثباتیها باید شناخت جامعی از ابزارهای فرهنگ داشت. لذا مطالعه تصویر در مجاورت فرهنگ که همان فرهنگ دیداری را شکل می دهد ضروری به نظر می رسد.

برداشتی از مولفه زیبایی دانست که البته اگر در آن از رنگهای جدا کننده و عناصر تصویری مشخص تری استفاده شود حتما موثر تر خواهد بود. از طرفی نوع و طراحی زیرکانه و ایجاد نقشه ای مناسب را با به کارگرفتن عناصر بصری و در نظر گرفتن قدرت ادراک و تخیل بیننده می تواند به وجه ادراکی- تصویری اشاره داشته باشد.

گروه پیشرو مطالعه تصویری دانشگاه داک در آمریکا هدف خود را اینگونه بیان می کند: مقصود از بررسی و مطالعه تصویر فقط محدود شدن به چگونگی بازنمایی تصویر نیست بلکه مطالعه بر روی نحوه تولید، انتشار، نشانه ها و بازسازی صحیح تصاویر و سیستم بازنمایی آن به شکل های مختلف هنری، مردمی، علمی و تجاری می باشد. از اینرو اهمیت پرداختن به مطالعه جامع تصویری می تواند یکی از ملزومات حیاتی برای متولیان فرهنگی باشد زیرا با علم به شناخت تصویر قادر خواهیم بود رویکرد نوپای فرهنگ دیداری را در بسترهای مناسب هدایت کنیم.

فقط شاخصه کوچکی از دنیای وسیعی است که با مطالعه تصویر محقق می شود. (Mitchel, ۲۰۰۲: ۱۷۸)

به طور کلی می توان گفت مطالعه تصویر به دنبال یافتن مولفه های زیبا و انتخاب عناصر چشم پسند نیست بلکه، جستجویی برای استخراج مولفه هایی از زیبایی است که موجب شکوفا شدن ادراک مصرف کننده تصویر می باشد. این مهم دو جنبه را در بر می گیرد، ابتدا تاکید بر همان وجه زیبایی شناسی صرفا دیداری و در مرحله بعد شناخت خصوصیات ادراکی- تصویری مخاطب.

با یک مثال ساده می توان به فهم بیشتری از این مقوله رسید. همه ما تجربه پیدا کردن آدرسی خاص از روی کروکی کشیده شده را داریم. هر چقدر این کروکی با دقت و ساده تر ترسیم شده باشد و یا به عبارتی سعی شده باشد فقط به کدهای اصلی تصویر به طور کاملا مشخص اشاره شده باشد و از دادن اطلاعات اضافی و گمراه کننده اجتناب شود به طور حتم راهنمای بهتری برای رسیدن به مقصد خواهد بود. در اینجا نحوه ترسیم را می توان

فرهنگ دیداری: VISUAL CULTURE



((فرهنگ دیداری مقوله ایست فراتر از مطالعه تصویر، که در مواجهه با مخاطب در دومرحله عمل میکند. در مرحله اول قطعا مانند چشم اندازی است که در آن جهان تصویر به تولید معنا، ایجاد و حفظ ارزش های زیبا شناختی، کلیشه های جنسیتی و روابط قدرت درون فرهنگ می پردازد و در سطحی دیگر مخاطب متوجه می شود که با وسعت گرفتن دامنه دیداری حوزه ای به وجود می آید که در آن معانی فرهنگی شکل می گیرد. همچنین طیف وسیعی از تجزیه، تحلیل و تفسیر صوتی فضایی را نیز در بر می گیرد)). (Rogoff, ۲۰۰۲: ۲۴)

از سال ۱۹۸۰ میلادی به بعد رویکرد فرهنگ دیداری بسیار مورد توجه محافل فرهنگی هنری قرار گرفت. زمانی که تغییر در نحوه دیدن منجر به آرایه جدیدی از مفهوم فرهنگ شد. این رویکرد باعث اعتبار بخشیدن به اهمیت دیدن در کنار حوزه فرهنگی شد. امروزه جدا از زبانها، نشانه ها و باورها که از ابزارهای مهم فرهنگ محسوب می شوند نگاه بصری به کانون توجه فرهنگی در تمام وجوه آن تبدیل شده است. به علاوه از آنجا که برای درک هر فرهنگ نیاز به ابزارهای کاربردی آن است به جرات می توان اذعان کرد که تمام ابزار و اتفاقات دیداری همانند اهرمی تعیین کننده برای مواجهه با هر نوع فرهنگ محسوب

تصویری یا اگر بهتر بگوییم، خاطرات تصویری نام برد که بسیار زیرکانه وارد صندوقچه خاطرات ذهنی مخاطب شده آنرا غبار روبی و زیر و رو می کند. همه ما خاطراتی تلخ و شیرین را در حافظه بایگانی داریم که فقط یک اتفاق یا جرقه لازم است تا دوباره آنها را مرور کنیم و این اتفاق همان فرهنگ دیداری است که با تاکید بر نحوه دیدن همسو با وفاداری به نگاهی زیبا از دریچه فرهنگ متجلی می شود. بار دیگر باید یادآور شویم فرهنگ دیداری صرفا متکی به قوه بصره نیست بلکه چارچوبی است که کدهای موسیقایی، زبان و صدا را نیز با خود همراه دارد. مایک بال (۲۰۰۳) فرهنگ دیداری را

میشود.

((مطالعه ساختار و عملکرد ماهیت بصری همراه با ملزومات و اثرات قابل انتظار آن قبل از هر چیز متمایز کننده تاریخ سنتی هنر از ویژگی های تعریف شده فرهنگ دیداری است. به طور جامع تر می توان گفت فرهنگ دیداری حوزه ای است که فرصت تجزیه و تحلیل فرهنگ با تاکید بر پایداری ارزشها در آن مهیا می باشد در حالیکه که سرعت انتشار و انتقال بدون وقفه را نیز، باید از تمایلات ذاتی این رویکرد بدانیم)). (Bryson, ۲۰۰۳: ۲۳۲).

در کنار تمام این خصوصیات که برای فرهنگ دیداری ذکر شد می توان از فرهنگ دیداری به مثابه حافظه

آنالیز کرده و اینگونه تعریف می کند ((ابتدا ، با چشم اندازی به دور از تاریخ هنر و الگوهای آن باید گفت در مطالعات فرهنگ دیداری باید ابتدا عناصر و الفاظ بدیهی و پیش پا افتاده در تحلیل ها و روایت های انتقادی را که در نسخه اصلی روایت به صورت واژه هایی مانند: طبیعی، جهانی، صحیح و اجتناب ناپذیر آمده است را حذف کنیم تا روایت جدید حاصل شده آشکار شود. وظیفه مهم دیگر، درک انگیزه های اولویت بندی واقعگرایی است که منافع سیاسی نهفته در آن را آشکار می کند. در نتیجه موضوع شفاف تر می شود : کیفیت هنری کم اهمیت تر از بازنمایی وفادارانه است ، پس برای کسب اعتبار بیشتر باید یک مورد را در ابتدای اولویت بندی قرار دهیم که آن مورد سوم و شاید از مهمترین وظایف مطالعات تصویری است، یافتن محرک های مهم بصری، که موجب بالا رفتن کیفیت دید مخاطب آگاه شده می باشد (Foko) که در حالت عادی قابل رویت نیست). (Bal, 2003: 22)

در انتها می توان گفت ، تحول در تکنولوژی تصویر کاربرد آنرا پیش از پیش در لایه لایه فرهنگ جوامع امروزی افزایش داده ، تکنولوژی پیشرفته می رود تا تمام وجوه زندگی ما را در بر بگیرد. اختراعات جدید علمی همراه با توسعه تکنولوژی منجر به انقلابی بزرگ در زندگی اجتماعی انسان ها شده است ، اگر بخواهیم مهمترین آنرا یادآور شویم باید به تحول چشم گیری که در عرصه دانش دیداری یا به تعبیری دیگر، علم چگونه دیدن اشاره کنیم ، تحولی که آنقدر با قدرت ظاهر شده که فرهنگ را معذب خویش ساخته است. درجهان معاصر ارزیابی تصاویر همانند گذشته، محدود به بررسی زیبایی شناسی یک بوم ساده نقاشی یا یک فریم عکس نیست . آنها ارزیابی می شوند تا نشان دهند که تا چه حد قدرت انطباق پذیری با فرهنگ های متفاوت را دارا هستند و در مواجهه با مسایل گوناگون چگونه عمل می کنند و این همان رویکرد جدیدی است که از آن به فرهنگ دیداری یاد می شود.

Note:

. Bryson, N.(2003), 'Visual culture and the dearth of images' in "Responses to Mieke Bal's 'Visual essentialism and the object of visual culture', Journal Of Visual Culture 2 (2) p. 232 [online] available at www.georgetown.edu/visualarts/VisualCulture/VisualCultureStudies-definitions.html

. Bal, Mieke, "Visual essentialism and the object of visual culture", Journal Of Visual Culture, 2003, Vol 2(1), p. 22 [online] available at www.georgetown.edu/visualarts/VisualCulture/VisualCultureStudies-definitions.html

.Mirzoeff, N. (2002).The Visual Culture Reader, Second Edition, NewYork, Routhledge an imprint of the Taylor & Francis Group

. Prosser, Jon (2007) "Visual methods and the visual culture of schools". Visual studies 22(1) [on line] available at <http://www.tandfonline.com/doi/pdf>

. Rogoff, I. (2002) Studying Visual Culture, In N.Mirzoeff (Ed.) .The Visual Culture Reader , second edition, New York, Routledge . MC Master, S(2010). The Postman Always Rings Thrice: Visual Culture, Disney and Technology in Society http://www.academia.edu/1127897/The_Postman_Always_Rings_Thrice_Visual_Culture_Disney_and_Technology_in_Society [16 June 2013]

ملک افصلی، فاطمه (۱۳۸۴) فرهنگ بصری http://www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/12000013870307.pdf

حسینعلی، نوذری-افضل طوسی، عفت (۱۳۸۹)، تاثیر فرهنگ دیداری بر فرهنگ عمومی در بستر فرآیند جهانی شدن، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره یازدهم، تابستان ۱۳۸۹

آینده جوامع انسانی و تغییرات شغلی

حبیب محمدی



تقریباً شبیه به هم شده است و قاعدتاً در پنجاه سال آینده کاملاً به هم شبیه خواهند شد و تفاوت چندانی با هم نخواهند داشت. زبان هم به همین شکل خواهد بود. فرهنگ ها در هم تنیده خواهند شد و بر یکدیگر تاثیر می گذارند. فرهنگ هایی که غنی تر و قوی تر هستند طبیعتاً تاثیر بیشتری بر روی فرهنگ های ضعیفتر خواهند گذاشت. بعضی از زبان ها از بین خواهد رفت. همانطور که زبان شناسان هم به این معتقدند که هر دو سه روز یکی از زبان های کوچک دنیا از بین می رود و در مجموع زبان هم در حال تغییر است و مهمتر اینکه ما در یک چیز مشترک هستیم و آن کره ی زمین است که خانه ی همه ی ماست و بخاطر همین ما هر عملکردی که داشته باشیم در کره ی زمین روی دیگر نقاط آن نیز تاثیر خواهد گذاشت و این باعث می شود که به سمت جهانی شدن پیش برویم و این اتفاق گریزناپذیر خواهد بود.

من در مرکز رشد و فناوری دانشگاه آزاد مدرس شغلی در حوزه ی روانشناسی هستم و طبق تحقیقات و مطالعاتی که داشته ام متوجه شدم که مشاغل با توجه به نیاز بشر تغییر می کنند. زمانی که عصر شکارواری بود طبیعتاً شغل انسان ها هم شکار کردن بود و در عصر کشاورزی و دامپروری شغل انسان ها متناسب با نیاز جامعه شان تغییر میکرد و همینطور در عصر صنعتی، کارخانه ها، متخصصین و دانشگاه ها به وجود آمدند و در حال حاضر هم شاهد ایجاد انواع و اقسام شغل های جدید هستیم و قاعدتاً شغل هایی نیز از بین خواهند رفت و طبیعتاً این امر گریز ناپذیر خواهد بود.

ما به سمت دنیای جدیدی پیش می رویم البته بسیار سخت خواهد بود که تصور کنیم آینده به چه شکل می باشد اما تا حدودی بر اساس داده های قبل و اتفاقاتی که پیش آمده اند این امکان وجود دارد که پیش بینی کنیم در آینده یک سری از

وقتی تاریخ جهان و بخصوص تاریخ انسان ها را بررسی می کنیم می بینیم که سرعت پیشرفت و تغییر در انسان ها به صورت تصاعدی به پیش می رود و روز به روز بر این سرعت افزوده می شود. اگر به نظریه دیرینه انسان شناس ها نگاه کنیم می بینیم که تغییرات در پرماتها، هومو اکتوسها و هومو ارگاسترها بسیار کند بوده و حتی پس از قرنهای تغییرات چندانی در آنها دیده نمی شود اما از هوموساپینس به اینطرف اگر نگاه کنیم سرعت تغییرات رو به افزایش است بخصوص از عصر کشاورزی به بعد باز هم تغییرات سرعت بیشتری پیدا کرده اند و از پنج هزار سال پیش زمانی که جوامع انسانی متمدن شدند و جوامع بزرگتر را تشکیل دادند سرعت تغییرات نیز چند برابر گذشته شد و پس از آن تغییرات در عصر صنعتی همچنان افزایش یافت و در امروزه که به عصر دیجیتال یا عصر اطلاعات شناخته میشود سرعت پیشرفت بشر و تغییرات به صورت تصاعدی رو به افزایش است یعنی به صورتی که اگر اجداد ما هر صدسال تغییرات کوچکی را در هر شهر و دیاری تجربه می کردند الان هر ده سال یا حتی کمتر این اتفاق می افتد و ما چه بخواهیم یا نخواهیم به سمت جهانی سرشار از تغییر به پیش می رویم.

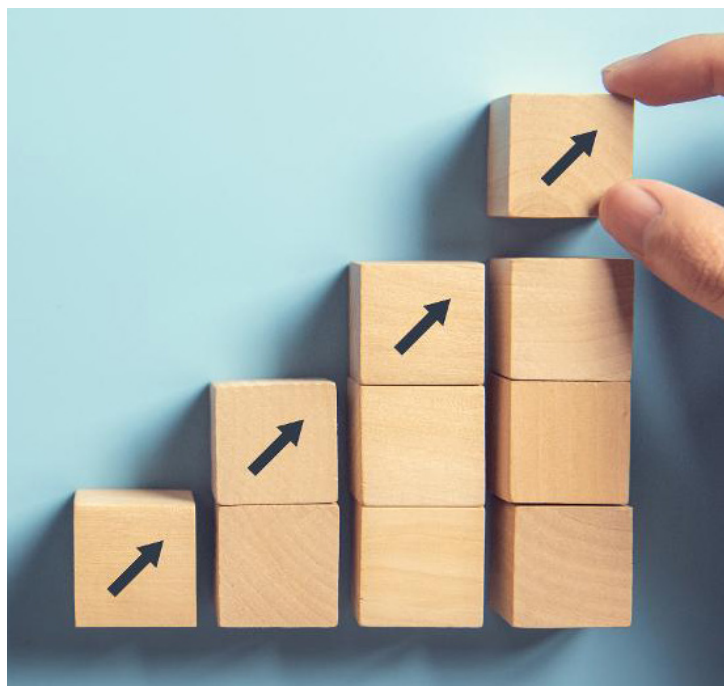
امروزه می دانیم که کره زمین خیلی کوچکتر از آنست که ما بخواهیم با این مرزهای سیاسی که بین مان ایجاد کرده ایم جلوی تغییرات در همه سطوح را بگیریم. برای مثال زبان اسپرانتو در حال رایج شدن است، هرچند شاید اسپرانتو به یک زبان جهانی تبدیل نشود اما انسان ها به سمت یک زبان واحد پیش خواهند رفت. ارتباطات انسان ها با یکدیگر و نیازهایی که نسبت به هم دارند باعث می شود از جهات مختلف به یکدیگر نزدیکتر شوند اگر به دویست سال پیش برگردیم لباس و پوشش هر منطقه ای با هم متفاوت بود و از این پوشش می شد فهمید به کدام منطقه تعلق دارند اما امروزه لباس اکثریت مردم دنیا

خودمختار خواهند بود اما تحت نظارت یک ناظر بزرگتر پیش خواهند رفت.

طبق مطالعات انجام شده در حوزه علوم شناختی که بخشی از آن مربوط به هوش مصنوعی می باشد می توان پیش بینی کرد که در کمتر از ده سال آینده روبات های هوشمند کم کم وارد زندگی ما می شوند تا جایی که مثل تلفن همراه عضوی جدا ناپذیر از وسایل زندگی ما خواهند شد و هر کسی در منزل خود یک روبات خواهد داشت که تمام اطلاعات مورد نیازمان را در اختیار دارد و هرچیزی که از آنها بپرسیم در سریع ترین زمان ممکن به ما خواهد گفت . به مرور تلویزیون های هولوگرافیکی به وجود خواهند آمد، موبایل هایی که در تمام نقاط کره زمین در دسترس خواهند بود ، دوربین هایی که همه جا حضور خواهند داشت تا جایی که حریم شخصی مفهوم خود را از دست خواهد داد. هر چند تصور آن کمی سخت است اما به زودی روبات ها بسیاری از کارهای ما را انجام خواهند داد به طوری که خیلی از شغل ها و تخصص ها را به عهده میگیرند شغل هایی مثل پزشکی ، معلمی ، مهندسی ، فروشنده و انواع خرید و فروش ها به عهده روبات ها خواهد افتاد و حضور انسان ها در این مشاغل بسیار کم رنگ خواهد شد مگر به صورت نظارتی یا موردی موثر حضور خواهند داشت.

اگر از سه هزار سال پیش تا امروز نگاهی گذرا به پیشرفت بشر داشته باشیم می بینیم که در علوم مهندسی و علوم تجربی پیشرفت فوق العاده ای داشته اند اما در علوم انسانی نسبت به پیشرفت علوم مهندسی پیشرفت چندانی نداشته ایم . برای مثال ارباب دو هزار سال پیش امروزه تبدیل به خودروهای هوشمند شده یا تغییر در وسایل ارتباطی نسبت به گذشته بسیار تغییر و پیشرفت کرده است اما در علوم انسانی میبینیم که همچنان آموزه هایی که بزرگانی همچون لائو تزو ، کونگ فو تسه ، اشو، زرتشت، گنوتمه، بودا ، فلاسفه یونان باستان و بویژه پیامبران ادیان ابراهیمی ارائه داده اند همچنان اجرا نمی شود و بشر به صورت عموم نسبت به پیشرفت تکنولوژی در زمینه آداب اجتماعی ، اخلاقیات انسانی و معنای درست زندگی پیشرفت چندانی نکرده است و علی رغم همه ادعاها و شعارها بشر در بربریت مدرن در حوزه اخلاق زیست میکند موضوعی که به نظر من می تواند با ظهور روبات ها تبعات خطرناکی را به دنبال داشته باشد.

حال باید این واقعیت را بپذیریم که ما، فرزندان مان و نسل های آینده دیر یا زود با این حقایق



شغل ها کنار گذاشته خواهند شد، تکنولوژی خیلی بیشتر نمود پیدا خواهد کرد . نگاه به خداوند متفاوت تر ، گاه عمیق تر و به احتمال زیاد جهانی تر از زمان حال خواهد بود . به نقل از ملاصدرا: خداوند هر کسی متناسب با انبساط ذهن خودش و جامعه اش بزرگتر خواهد شد.

تأثیرگذاری متقابل جوامع بشری باعث می شود جوامعی که غنی تر و قوی تر هستند تأثیرات بیشتری بر دیگران بگذارند و طبیعتاً با تغییر سطح آگاهی جوامع ساختار حکومت ها نیز تغییر خواهد کرد چون هیچ حکومتی به دلیل اینکه ارتباط پیوسته ای بین جوامع وجود خواهد داشت دیگر نمی تواند خودمختار باشد و به دلایل مختلف اقتصادی ، فرهنگی ، زبانی ، اطلاعاتی و ارتباطی مجبور هستند که با جوامع دیگر در ارتباط باشند و همین امر باعث می شود که ساختار حکومت ها تقریباً شبیه به هم شوند و به دلیل ارتباط زیاد انسان ها با یکدیگر این ساختار ها تغییر شکل خواهند داد.

نمی توان گفت دقیقاً چند قرن دیگر ولی روزی دیگر چیزی به عنوان برتری نژادی یا قومی و فرقه ای به شکل امروزه وجود نخواهد داشت و به دلیل اینکه انسان ها با افراد دیگر در سراسر دنیا ازدواج می کنند چیزی به عنوان نژاد خاص یا خالص در آینده کمتر خواهد بود . گرچه هر فرهنگ ها و زبان های بزرگ ، زبان و فرهنگ خود را حفظ می کنند اما قطعاً یک زبان مشترک بین همه ی کشورها وجود خواهد داشت یا ایجاد خواهد شد. این خواست مشترک بشر باعث می شود که افراد به سمت یک نگاه تازه تر و همگون تر بروند.

حال اگر هر فرهنگی نتواند اصالت فرهنگ خود را حفظ کند قطعاً در این چرخه ی تغییر و پیشرفت، فرهنگ خود را از دست خواهند داد همانطور که بسیاری از فرهنگ های بومی در جهان از بین رفته اند مانند فرهنگ بومیان استرالیا یا سرخپوستان آمریکا که چیزی از آنها باقی نمانده است و نتوانستند آن را به خوبی حفظ کنند و مغلوب فرهنگ غرب شدند اما بعضی از فرهنگ ها همچنان باقی خواهند ماند همچون فرهنگ چینی ها، هندی ها و ژاپنی ها و امثالهم .

زمانی که مفهوم نژاد یا ملیت از بین برود، برتری نژادی و قومی هم مفهومی نخواهد داشت و همه در کنار هم به صورت فدرال یا ایالت های مختلف زندگی خواهند کرد. و به احتمال زیاد با یک سازمان ناظر بر ایالت ها که متشکل از نمایندگان ایالت ها خواهد بود به شکلی که حکومت ها در اداره کردن جغرافیای خاص خود

واقعیت این است که همیشه در طول تاریخ به این صورت بوده که فرآیند رشد انسان چندان هم عادلانه نبوده است و بسیاری از مواقع خیلی از انسان ها به ناحق از بین رفته اند فقط به این خاطر که گروه مقابل از آنها قوی تر بوده اند مغلوب و حذف شده اند.

به احتمال زیاد در آینده ای نزدیک در جوامع انسانی مدرن به دلیل عدم کارایی مناسب افراد، مدیریت بیشتر حوزه ها به روبات ها سپرده شود و روبات ها طبق اصل سود و زیانی که برنامه ریزی شده اند در زمینه عملکرد و حضور انسان ها تغییرات زیادی ایجاد خواهند کرد. به طور کل شرایط در آینده اصلاً مثل الان نخواهد بود و طبیعتاً تغییرات زیادی اتفاق خواهد افتاد، تغییراتی که اگر بر آن آگاه یا مسلط نباشیم چه بسا ما را برده یا حذف خواهند کرد پس چه بهتر که این تغییرات را بپذیریم و آگاه باشیم و به جای فرار از واقعیت ها، سعی کنیم آن را درک کنیم و برای تغییرات آماده باشیم.

آگاه بودن و محاط بودن به این موضوع در آینده می تواند هم به ما و فرزندانمان و هم به نسل ما و حتی جامعه ی جهانی بسیار کمک کند.

کره ی زمین اصلاً متعلق به گونه ی خاص انسان نیست ما هم یک گونه هستیم مانند بقیه ی گونه ها با این تفاوت که هوشمند تر هستیم و کره ی زمین متعلق به تمام حیوانات و موجودات و حتی نباتات و جمادات هست. بنابراین حال که اداره زمین را به عهده گرفته ایم می توانیم علوم جدید را بیاموزیم، تفکر فرقه ای و قبیله ای به جهان را کنار بگذاریم چون تفکرات قبیله ای باعث عقب ماندگی و نزاع بیشتر در میان بشریت میشود و در مسیر همراهی و گفتمان سازنده حرکت کنیم.

ما مجبور هستیم که به آینده یک نگاه جامع، دقیق و رو به پیشرفت داشته باشیم. باید توانایی تفکر نقاد را در خودمان بالا ببریم و تک بعدی به مسائل علمی و غرب و شرق نگاه نکنیم بلکه به عنوان یک نقاد سازنده به موضوعات بپردازیم. از هر چیزی بهترین آن را بیاموزیم و به بهترین شکل به آن عمل کنیم، گفتمان و تعامل سر لوحه کارمان باشد و همواره خودمان را باور داشته باشیم و از یکدیگر بیاموزیم و تفاوت ها را بپذیریم. پیشرفت جهان گریزناپذیر است و تغییرات منتظر هیچ کس نمی ماند و جوامعی که با تغییرات همراه نباشند مغلوب تاریخ خواهند شد.

سرزمین ما سرزمینی سرشار از ثروت و تاریخی کهن و فرهنگ هایی اصیل هست همچون بسیاری از کشورهای جهان. باور ما به توانمندی های مان و ایجاد تعامل و گفتمانی جهانی و ایجاد رنسانسی در علوم انسانی باعث ساختن جامعه ای شکوفا و دلپذیر خواهد شد، جامعه ای پیشرفته در همه حوزه ها که با آگاهی و تلاش و تعاون و درک متقابل می توانیم با هم بسازیم و این اتفاق امکان پذیر نیست مگر با خواست و تلاش من و شما. به عقیده ی من هر ایده و ایده آلی را می توان با تلاش ایجاد کرد به این شرط که مهارت آن را به دست بیاوریم و برای به دست آوردن آن باید عمیقاً بخواهیم، تفاوت ها را بپذیریم، درک و گفتمان متقابل داشته باشیم، همواره تلاش کنیم و پیوسته به روز باشیم.

لحظه هاتون سرشار از آگاهی و امید به بهروزی

رو به رو خواهیم شد و اگر نتوانیم پیشرفت مان را همراستا با پیشرفت تکنولوژی و علوم مهندسی به پیش ببریم قطعاً باعث انحطاط و فروپاشی انسانیت به معنای درک متقابل و معناساختی اش خواهیم شد و رشد و پیشرفت در حوزه علوم انسانی ایجاد نخواهد شد مگر به واسطه ایجاد فضایی امن جهت گفتمان و پذیرش تفاوت ها در نگرش ها و رهایی از ایدئولوژی های رادیکال و جزم اندیشی های مکتبی و فرقه ای.

علوم انسانی نیازمند رنسانسی تازه است، رنسانسی که بتواند تمام اصول اخلاقی و معنوی گذشته بشر را با شهامت و درایت در فیلتر عقلانیت جمعی عبور دهد و غربال کند هر آنچه را که ناهمسو هست با واقعیت وجودی انسان و جهان امروز. فیلتر عقلانیتی که بر پایه حقوق همه موجودات استوار باشد نه اینکه فقط به حقوق انسان ها توجه کند چون که سعادت و بهروزی ما در گروه تعامل و همزیستی متقابل و مکمل با دیگر موجودات این کره خاکی کوچک خواهد بود.

می توان گفت در آینده علم از جهاتی موجب ایجاد آسودگی و رفاه و از جهاتی دیگر موجب محدودیت هایی برای نوع بشر خواهد بود. امیدوارم بتوانیم همزمان با پیشرفت علوم مهندسی و تجربی و پزشکی، علوم انسانی را نیز به پیش ببریم و قطعاً برای پیشرفت در این حوزه نیاز به واقع گرایی و گفتمانی جهانی داریم که اگر تغییر نکنیم اگر گفتمانی امروزی نداشته باشیم در چرخه تاریخ حذف خواهیم شد. همانطور که وقتی انگلیسی ها به استرالیا رفتند، خیلی از بومیان استرالیا را حذف کردند یا زمانی که اسپانیایی ها به آمریکا رفتند فرهنگ و زبان آنها را تغییر دادند و در هر دوره قدرت ها متفاوت بوده اند اما به هر حال همیشه در دنیا قدرت ها حرف اول را می زنند و قدرت یعنی برتری در حوزه های مختلف که طبیعتاً هر گونه ای در زمینه ای برتری نسبت به دیگر گونه ها دارد و همین برتری ها باعث میشود که گونه ای یا گروهی بر گونه یا گروهی دیگر غلبه کنند. برای مثال گونه ی ما (هوموساپینس) نئاندرتال ها را به صورت کامل از بین برده اند و همینطور تمام گونه های انسانی پیش از خودمان را نیز از بین برده ایم و این واقعیتی است که همچنان ادامه دارد. در طول تاریخ نسل کشی های زیادی اتفاق افتاده و بعضی از نسل ها برای همیشه از بین رفته اند.

انسان ها تصور می کنند متمدن شده اند و دیگر نسلی از بین نخواهد رفت اما تاریخ به ما ثابت میکند که حس برتری و شهوت قدرت در انسان همیشه باعث حذف ضعیف ها خواهد شد چه در گذشته و چه در حال و چه بسا در آینده، و این واقعیت به ما یادآور میشود که برای بقای خود هم که شده همواره در حال رشد و پیشرفت باشیم و جهانی بسازیم شایسته جایگاه انسانی مان.

کسانی که در این چرخه تغییر نکنند، به روز نشوند و عقب مانده باشند و به نوعی برای جامعه ی جهانی هزینه بر باشند به احتمال زیاد بالاچار به سمت تغییر خواهند رفت و یا حذف خواهند شد و یا به نوعی تبدیل به برده های جوامع مدرن قرار میگیرند که یا تمام عمرشان برده شرکت های بزرگ خواهند بود و در ازای زنده بودنشان تا آخر عمر میبایست مثل یک دستگاه کار کنند و یا تبدیل به موش آزمایشگاهی قدرت ها خواهند شد.

شرکت شما در برنامه های هوش مصنوعی سرمایه گذاری می کند. چرا ما باید به بی طرفی شما اعتماد کنیم و مطمئن باشیم که نکاتی مفید را درباره آینده کار در اختیارمان می گذارید؟

و من یک روز صبح بیدار شدم و آن را خواندم و گفتم، "اوه خدای من، آنها در مورد من می گویند. من دارم این کار را انجام می دهم." و بعد فکر کردم: یک دقیقه صبر کن. اگر همینطور ادامه پیدا کند، شاید نه تنها استارت آپ هایی که ما در آنها سرمایه گذاری کردیم دچار مشکل شوند چون مردمی که شغل داشته باشند وجود ندارند تا برای چیزهایی که آنها می سازند پول بدهند و آنها را بخرند، بلکه اقتصاد و جامعه ما هم ممکن است دچار دردسر شود. ببینید، من شخصی هستم که باید اینجا بنشیند و به شما بگوید، "همه چیز خوب پیش می رود. نتیجه تمام این ها عالی خواهد شد. زمانی دستگاه خودپرداز بانک معرفی شد، سال ها بعد، کارمندهای بیشتری در بانک ها بود." حقیقت دارد. و با این حال وقتی به آن نگاه کردم، فکر کردم "این روند سریع ترهم می شود و اگر سریع تر شود، احتمال این وجود دارد که مرکز پابرجا نباشد." اما من متوجه شدم کسی باید جواب این را بداند؛ ایده های زیادی آن بیرون وجود دارد. و من تمام کتاب ها را خواندم، و به کنفرانس ها رفتم، و در یک زمان، ما بیش از ۱۰۰ تلاش را برای مطالعه ی آینده کار شمردیم. و این تجربه دلسرد کننده ای بود، چون همان پیشرفت ها و پسرفت ها را دوباره و دوباره می شنوم: "ربات ها دارند می آیند!" و بعد شخص دیگری می گوید، "اوه، نگرانش نباش، همیشه این حرف ها را زده اند و در نهایت نتیجه خوب می شود." سپس شخص دیگری می گوید، "خب بگذریم، این واقعا درباره معنای کار شماست." بعد همگی شانه ای بالا می اندازند و می روند نوشیدنی بخورند. و به نظر می رسد تئاتر کابوکی (کلاسیک ژاپنی) در مورد این بحث بوده که هیچکس با دیگری صحبت نمی کرده است.

و بسیاری از مردمی که من در دنیای تکنولوژی می شناسم یا با آنها کار کرده ام با سیاست گذاران صحبت نمی کردند؛ سیاست گذاران با آنها صحبت نمی کردند. بنابراین ما با اتاق فکر یک نهاد غیردولتی و غیرحزبی جدید همکاری کردیم تا این موضوع را مطالعه کنیم. و ما گروهی از مردم را گرد هم آوردیم، شامل یکی از بزرگان در یک شرکت تکنولوژی و یک طراح بازی های ویدئویی و یک محافظه کار واقعی یک سرمایه گذار وال استریت و ویرایشگر یک مجله اجتماعی، در واقع، همه آنها در یک اتاق بودند؛ معمولا عجیب است، که سعی کنید بفهمید اینجا قرار است چه خبر باشد. سوالی که ما پرسیدیم ساده بود. تاثیر تکنولوژی بر کار چگونه خواهد بود؟ ما ۱۰ تا ۲۰ سال را در نظر گرفتیم، چون می خواستیم اندازه کافی دورتر را ببینیم که تغییرات اتفاق افتاده باشد. اما ما در مورد انتقال از راه دور یا چیزی شبیه به آن صحبت نمی کردیم. و ما تشخیص دادیم و فکر می کنم هر سال در دنیا این موضوع به ما یادآوری می شود که پیش بینی کردن آینده دشوار است. بنابراین به جای پیش بینی کارهای دیگری می توانید انجام دهید. شما می توانید آینده احتمالی دیگری را پیش بینی کنید، کاری که



معنای کار چیست؟ برین فریدمن



زمان بیشتری طول کشید تا آن را بفهمیم، این است که می گویند کرامت می خواهند. و آن مفهوم ارزش فردی از طریق کار بارها و بارها در صحبت های ما پدیدار شد. چیزی که ما از ابتدا نیاز داریم فهمیدن این است که چه چیزی در مورد کار به مردم کرامت می دهد، تا زندگی که دوست دارند را داشته باشند. ما با کسی صحبت کردیم که علی رغم کارش، از خاله اش نگهداری می کرد. او پول زیادی به دست می آورد. در یک مرحله ما فقط پرسیدیم، "درمورد مراقبت از خاله تان چطور؟ نمی توانید به کسی پول بدهید انجامش دهد؟" او گفت "خاله ام نمی خواهد ما به کسی پول بدهیم. خاله ام مرا می خواهد." بنابراین درواقع این مفهوم مورد نیاز بودن وجود داشت. اگر شما لغت "کرامت" را مطالعه کنید، شگفت انگیز است. این یکی از قدیمی ترین لغات است، از دوران باستان. و دو معنی دارد: یکی ارزش به خود است، و دیگری این است که چیزی مناسب باشد، اندازه باشد، یعنی شما بخشی از چیزی بزرگتر از خودتان باشید، و این به یک کل گسترده تر متصل می شود. که شما در آن مورد نیاز هستید.

فکر می کنم دو نوع جواب وجود دارد: یک طرف بحث پول است که زندگی را بگذرانید. این ثبات است. شما نیاز دارید غذا بخورید. و سپس شما در مورد فرهنگ مان گسترده تر فکری کنید، و می پرسید: ما چه کسانی را قهرمان می دانیم؟ و چیزی که من می خواهم این است که بینم روی جلد مجله کسی است که قهرمان مراقبت کردن است. یا سریال هایی که آن شخص را به نمایش در می آورد که زندگی افراد دیگر را ممکن می سازد تا بتوانیم کارمان را انجام دهیم. بیایید قهرمان ها را بیرون بیاوریم. چیزی که ما نیاز داریم تجربه نیاز به یکدیگر و متصل بودن به یکدیگر است. تمرین فکری برای من این است: اگر قرار بود ۱۰۰ سال عقب برگردید و مردمی داشته باشید - پدربزرگ و مادربزرگم، اجدادم، خیاطی که در معدن کار می کرد - آنها به کاری که همه ما انجام می دهیم می کنند و می گویند، "این کار نیست." ما می نشینیم و تایپ می کنیم و حرف می زنیم و هیچ خطر آسیب دیدگی نداریم. حدس من این است که اگر قرار باشد صد سال دیگر را تصور کنید، همچنان کارهایی برای یکدیگر انجام می دهیم. همچنان به یکدیگر نیاز داریم. و به آن به عنوان کار فکر خواهیم کرد.

تمام چیزی که من سعی دارم بگویم این است که کرامت نباید تنها درباره داشتن یک شغل باشد. چون اگر شما برای داشتن کرامت به کار نیاز داشته باشید، که خیلی از مردم می گویند، ثانیه ای که آن را می گویند، آن را به تمام والدین و تمام معلمان و تمام مراقبان می گویند و ناگهان، چون آنها برای کاری که می کنند پولی نمی گیرند، به نحوی این ویژگی ضروری انسانی را ندارند. از نظر من، این بزرگترین معمای زمان ماست: می توانیم بفهمیم چگونه از طریق زندگی ثبات فراهم کنیم، و سپس می توانیم بفهمیم چگونه یک چیز جامع، نه تنها نژادی، جنسی، بلکه شامل چندین نسل، در این شکل از فهم باشد که چگونه می توانیم به همدیگر نیاز پیدا کنیم.

ما انجام دادیم. ما تمرین طراحی یک سناریو را کردیم، و مواردی را تصور کردیم که هیچ شغلی در آن امنیت ندارد. مواردی را تصور کردیم که هر شغلی در آن امنیت دارد. و ما هر احتمال متفاوتی را که می توانستیم تصور کردیم. نتیجه، که ما را غافلگیر کرد، وقتی بود که شما به آینده فکر می کنید و فکر می کنید باید چه کار کنیم، جواب اینکه باید چه کار کنیم در واقع مثل هم از کار در آمد، مهم نیست چه اتفاقی می افتد. نکته طنز اینکه وقتی به ۱۰ تا ۲۰ سال آینده نگاه می کنید این است که، می فهمید چیزهایی که می خواهیم روی آنها کار کنیم درواقع همین الان دارند اتفاق می افتند. اتوماسیون همین الان است، آینده همین الان است. خوب معنای این چیست و چه چیزی به ما می گوید؟ اگر آینده همین الان هست، ما باید چه کاری انجام دهیم، و در مورد چه چیزی فکر کنیم؟. خوب ما فکر کردیم، "ما مشکل را درک نمی کنیم." و خوب ما به صداهایی نگاه کردیم که حذف شده بودند، که تمام مردمی هستند که تحت تاثیر این تغییر قرار گرفتند. ما تصمیم گرفتیم به آنها گوش بدهیم به شکل "اتوماسیون و مخالفانش." و من چندین سال گذشته را صرف آن کرده ام. اول اینکه مردم کمتر به دنبال پول بیشتر هستند یا بیرون آمدن از ترس اینکه ربات شغل های آنها را بگیرد، و آنها فقط یک چیز ثابت می خواهند. آنها چیز قابل پیش بینی می خواهند. بنابراین اگر از مردم بپرسید از کار چه می خواهند، بیشتر آنها می گویند درآمد ثابت و مطمئن تر، تا اینکه بگویند به دست آوردن پول بیشتر. و اگر شما درمورد این واقعیت فکر کنید که نه تنها در مورد تمام مردم روی زمین که مخارج زندگی شان را به دست نمی آورند حتی آنها که می آورند، اکثریت هر ماه به ماه میزان متفاوتی دریافت می کنند و یک عدم ثبات دارند، ناگهان شما متوجه می شوید، "صبر کن. ما یک مشکل جدی روی دستان داریم." و دومین چیزی که می گویند، که

چرا ما کار می کنیم؟

بری شوارتز

ناپدید می شود، تکنولوژی بد ناپدید می شود. با ایده ها، ایده های اشتباه در مورد انسان که شروع می شود به کنار نمی روند اگر مردم باور کنند که درست هستند. زیرا اگر مردم باور داشته باشند که این ایده ها حقیقت دارند، آنها راه هایی برای زندگی و موسسات ایجاد می کنند که با ایده های اشتباه سازگاری دارند.

انقلاب صنعتی بدین گونه سیستم کارخانه ای را ایجاد کرد که در آن هیچ چیزی احتمالی وجود نداشت که شما بتوانید از کار روزانه تان بگریزید، به جز اینکه در پایان روز به شما پول پرداخت شود. زیرا یکی از پدران انقلاب صنعتی، آدام اسمیت متقاعد شده بود که انسان بطور طبیعی تنبل هست و کاری نمی کند مگر آنکه که شما آن کار را برای آنها ارزشمند کنید و روشی که شما آن را ارزشمند می کنید توسط تشویق آنها و توسط پاداش دادن به آنها هست. این تنها دلیلی بود که کسی کار را انجام می دهد. پس ما یک سیستم کارخانه ای را ایجاد کردیم که سازگار با دیدگاه اشتباه از طبیعت انسان بود. اما زمانی که این سیستم تولیدی جا افتاد، واقعا راه دیگری برای کار کردن مردم نبود، به جز راهی که با دیدگاه آدام اسمیت سازگار بود. این مثال نشان می دهد چگونه یک ایده اشتباه می تواند شرایطی را ایجاد کند و به شرایطی ختم شود که آنها را حقیقی فرض کنند.

این حقیقت ندارد که شما دیگر نمی توانید از کمک خوب برخوردار شوید. جالب آنکه، آدام اسمیت همان مردی که این اختراع خارق العاده از تولید انبوه، و تقسیم کار را به ما داد این نکته را فهمید. او گفت، مردمی که در خط تولید کار می کنند، تبدیل به احمق ترین انسانی که ممکن هست یک بشر بتواند بشود می شود. "چه قصدش این بود و چه نبوده، آنچه که آدام اسمیت به ما می گوید، این هست که شکل نهادها و موسساتی که مردم در آنها کار می کنند مردمی را خلق می کنند که مناسب نیاز آن موسسات و نهادها باشند و مردم را از فرصت هایی که به شکلی رضایت از کارشان ایجاد می کند که ما آن را به عنوان امتیاز میدانیم محروم می کند.

در مورد علوم، ما می توانیم نظریه بسیار جالبی در مورد جهان بدهیم، و کاملا با اعتماد به نفس و جهان هستی کاملا با نظریه ما بی تفاوت باشد. همان راهی را می رود که قبلا رفته است و مهم نیست که ما چه نظریه ای در مورد جهان هستی داریم. اما ما باید نگران نظریه هایی که دربار طبیعت انسان می دهیم باشیم، زیرا طبیعت انسان با نظریه هایی که ما داریم تغییر خواهد کرد که اینها طراحی شده اند تا برای ما تشریح کنند و به ما کمک کنند تا انسان باشیم.

و شما مردم نزدیک ترین استادان جهان هستید که من تاکنون برخورد داشته ام. شما همانطور که به خانه برمی گردید که زندگی خود را اداره کنید، می بایستی یک پرسش را از خودتان بپرسید. چه نوع طبیعت انسانی را می خواهید کمک کنید تا طراحی شود؟

امروز قصد دارم در مورد کار صحبت کنم. و پرسشی که می خواهم بپرسم و پاسخ دهم این هست: "چرا ما کار می کنیم؟" شاید از خودتان این پرسش را بپرسید. البته که میدانم، ما باید امرار معاش کنیم، اما کسی در این اتاق فکر نمی کند که این پرسشی باشد که باید پاسخ دهیم، "چرا ما کار می کنیم؟" فکر می کنم این پاداش مادی دلیل بسیار بدی برای کاری هست که انجام می دهیم. هنگامی که می گویم او این کار را "برای پول" می کند، صرفا توصیف نمی شویم. فکر می کنم این کاملا روشن هست، اما این موضوع کاملا روش برای من یک پرسش بسیار عمیق و خارق العاده ای را ایجاد می کند. چرا، اگر این بسیار روشن هست، چون برای اکثریت قریب به اتفاق مردم روی زمین، کاری که می کنند هیچ یک از این ویژگیها را که ما را از رختخواب بیرون بکشد و هر روز صبح به دفتر کار ببرد را ندارند؟ چگونه ما می گذاریم که اکثریت مردم روی کره زمین کاری خسته کننده، بی معنی و کشنده روح را بکنند؟ چرا سرمایه داری توسعه یافته، حالتی از تولید، از کالاها و خدمات، را ایجاد می کند، که در آن تمامی رضایت غیرمادی حاصل از کار کردن از بین می رود؟ کارگران این نوع کارها را انجام می دهند، چه در کارخانه ها کار کنند چه در مراکز ارتباطات، یا در انبارهای بزرگ، برای پول کار می کنند. قطعاً هیچ دلیل زمینی دیگری وجود ندارد که آنها کار کنند به جز دریافت پول.

خب، پرسش این است، "چرا؟" و پاسخ این هست: پاسخ تکنولوژی هست. تکنولوژی، اتوماسیون مردم را دیوانه کرده، من درباره این نوع تکنولوژی که با زندگی ما درگیر است صحبت نمی کنم، من در مورد تکنولوژی اشیاء صحبت نمی کنم، که همین کار را می کند. من درباره تکنولوژی دیگری صحبت می کنم. من درباره تکنولوژی ایده ها صحبت می کنم. من این را "تکنولوژی ایده" می نامم. بدون شک برای آفریدن اشیاء، علم ایده ها را می آفریند. علم راه های درک و آگاهی را می آفریند و در این علوم اجتماعی، راه های درک و آگاهی که آفریده می شوند راه های درک خودمان هست و آنها تاثیر بسیار شگرفی در در اینکه ما چگونه فکر می کنیم، و چگونه الهام می گیریم، و چگونه رفتار می کنیم را دارند.

اگر فکر کنی فقر تو مربوط به خداست، تو دعا می کنی. اگر فکر کنی فقر تو در نتیجه بی کفایتی خودت هست، نا امید می شوی. و اگر فکر کنی فقر تو نتیجه ظلم و ستم و سلطه گری هست، سپس تو بر می خیزی. واکنش تو به فقر چه انقلابی باشد و چه کنارگیری، بستگی دارد به اینکه علت فقرت را چگونه درک می کنی. و این نقشی است که ایده ها در شکل دادن ما به عنوان انسان بازی می کنند، و اینکه چرا "تکنولوژی ایده" ممکن هست اساسا مهم ترین تکنولوژی باشد که علم به ما می دهد و چیز ویژه ای در مورد تکنولوژی ایده هست، که این را متفاوت از تکنولوژی اشیاء می کند. با اشیاء، اگر تکنولوژی اشتباه کند، این تنها

مدیریت دارایی با تاکید بر سرمایه های نامرئی



سرمایه است. سرمایه با پول فرق دارد. پول صرف خرید کالاها و خدمات مصرفی می‌شود. ولی سرمایه طول عمر بیشتری دارد و برای تولید ثروت به کار می‌رود.

کل دارایی های دولتی که برای ارتقای بهره وری از جمله بزرگراه ها، راه آهن، فرودگاه ها، تأسیسات تصفیه آب، ارتباطات راه دور، شبکه های برق، خدمات انرژی، ساختمان های شهری، بیمارستان های عمومی و مدارس، پلیس، آتش نشانی حفاظت، دادگاه و... بکار می رود سرمایه عمومی هستند.

سرمایه های مرئی سرمایه هایی هستند مانند ماشین آلات، کارخانه ها، محصولات و ... در حسابداری ملی متأسفانه معمولاً تنها سرمایه های مرئی در نظر گرفته می شود.

اما سرمایه های نامرئی هم وجود دارد که ما می توانیم آنها را مدیریت کنیم.

برای مثال سرمایه اجتماعی، سرمایه آموزشی، سرمایه انسانی و سرمایه فرهنگی سرمایه های نامرئی هستند که دارندة آن از جانب مردم مورد عزت و احترام قرار می گیرد و به نوعی، سرمایه نمادین محسوب می شود.

برای موفقیت بیشتر، سعی کنید دارایی های خود را از بدهی ها تفکیک کنید و سرمایه های مرئی و نامرئی خود را بشمارید. سپس کوشش کنید سرمایه های خود را به جریان بیاندازید. از سرمایه های نامرئی خود غافل نشوید. همه چیز با پول شروع نمیشود. داشتن یک ایده و فکر و پشتکار و تیم همراه و دانش وسواد و فهم و نیروی کار و اعتبار اجتماعی و نمونه های آن همگی برای شما سرمایه هستند و می توانند خانواده شما را در مسیر کسب موفقیت بیشتر قرار دهند.

به هر چیزی که در جیب شما پول می گذارد و به درآمدها می افزاید، دارایی گفته می شود.

خانواده ها در طول حیات خود به دارایی هایی دست می یابند و خواسته و ناخواسته بخش چشمگیری از آن در آینده به اعضای آن می رسد.

حفظ و حراست از دارایی و تلاش برای افزودن بر آن موجب می شود تا زندگی جاری با سهولت بیشتری پیش رود و از سوی دیگر خانواده پشتوانه قویتری داشته باشد.

امروزه اصطلاح مدیریت دارایی بطور گسترده در حوزه مدیریت با تمرکز بر سرمایه های نامرئی بجای دارایی های مالی مورد استفاده قرار میگیرد.

اگر از دارایی ها خود، بدهی ها را کم کنیم به آن سرمایه می گوئیم فرق دارایی و بدهی در چیست؟

بدهی هر چیزی است که پول را از جیب شما خارج می کند و دارایی هر چیزی است که پول را به جیب شما واریز می کند.

برخی فکر میکنند خرید هر کالایی میتواند دارایی باشد و مدام در حال افزایش دارایی هایشان هستند. در صورتیکه برخی کالاها دارایی نیستند بدهی هستند. مثلاً اتومبیل شما می تواند یک بدهی باشد چون هر سال مخارج زیادی را برای نگهداری آن هزینه می کنید. اما شاید با بالا رفتن قیمت اتومبیل دارایی شما افزایش یابد. به هر نوع دارایی مالی، کارخانه ها، ماشین آلات و تجهیزاتی که برای تولید در اختیار ما می باشد، سرمایه گفته می شود.

مهم ترین وظیفه ما اینست که در زندگی با مدیریت دارایی ها و منابع و سرمایه گذاری، سود لازم را کسب کنیم.

سرمایه بهترین وسیله برای جذب منافع می باشد. سرمایه گذاری در واقع، به جریان انداختن منابع مالی به عنوان

دفتر آینده پژوهی

این مطلب با حمایت کافه نارنگی تهیه و تنظیم شده است

Cafe. Narengi@

sajjad.today@

عامل شگفت انگیزی که کسب و کار را ارتقاء می دهد مارکو آلورا



به ذهنم خطور کرد: مسئله عدالت بود. این افراد در شرکتی کار می کردند که لازم نبود نگران نتایج کوتاه مدت باشند. آنها بابت بدشانسی یا خطای سهوی توبیخ نمی شدند. آنها می دانستند که بر اساس هدفی که دارند ارزیابی می شوند، و نه نتیجه کار. ارزیابی آنها به عنوان یک انسان بود. آنها بخشی از یک جامعه بودند. هر اتفاقی که می افتاد، شرکت از آن ها حمایت می کرد.

و برای من، این تعریف عدالت بود. تحت این شرایط، شما دیگر روی رعایت شدن عدالت حساس نیستید. و این پیامدهای بی نظیری دارد. این افراد می توانستند بر روی هدفشان تمرکز کنند، که پیدا کردن نفت و گاز بود. آنها نگران سیاست ها، حرص یا هراس شرکت نبودند. آنها می توانستند ریسک پذیرهای خوبی باشند، چرا که بیش از حد تدافعی نبودند و برای به دست آوردن جایزه های بزرگ دست به قمار نمی زدند و آنها اعضای ایده آلی برای یک گروه بودند. آنها به همکارانشان اعتماد داشتند. آنها نگران خصومت دیگران نبودند و می توان گفت آنها تفریح می کردند. آنها به قدری تفریح می کردند، که حتی یکی از نیروهای شرکت اعتراف کرد که در شام کریسمس شرکت بیشتر از شام کریسمس خانوادگی خودش به او خوش گذشته است. اما این افراد، لزوماً، در سیستمی عادلانه کار می کردند که در آن می توانستند کاری که درست می دانستند را انجام دهند نه این که به دنبال منافع شخصی، انجام سریع یا راحت کار باشند، و توانایی انجام کاری که درست می دانیم یکی از پایه های عدالت است، و همچنین محرکی بزرگ. تنها جویندگان نفت نبودند که کار درست را انجام می دادند.

ما یک مدیر منابع انسانی داشتیم که از من خواست فردی از داخل شرکت را برای جایگاهی مدیریتی استخدام کنم. این فرد خیلی مناسب بود، اما دبیرستانش را تمام نکرده بود، بنابراین، به طور رسمی فاقد صلاحیت بود. اما او به قدری خوب بود که این کار منطقی به نظر می رسید و او استخدام شد. یا فرد دیگری، از من بودجه ای برای ساخت یک کارخانه پنیر کنار تأسیسات خودمان در اکوادور در یک دهکده درخواست کرد. هیچ منطقی در آن دیده نمی شد: هیچکس کارخانه پنیر نساخته بود. اما این چیزی بود که آن روستا نیاز داشت، چون که شیر آنها پیش از فروش فاسد می شد، پس به یک کارخانه پنیر نیاز داشتند و بنابراین آن را ساختیم. در این اتفاقات و اتفاقاتی دیگر، آموختم که عادل باشم، همکارانم و من، نیاز داشتیم بتوانیم ریسک کنیم، اما شما در یک سیستم عادلانه می توانید چنین خطری کنید. می توانید جرأت کنید که عادل باشید. من فهمیدم که این افراد و سایر همکارانشان به چنان نتایج بزرگی دست پیدا کردند، و چنان کارهای بزرگی انجام دادند، که هیچ تشویقی نمی توانست باعث آن شود. من هیجان زده شده بودم.

می خواستم یاد بگیرم این سیستم چطور کار می کند. پس با همکارانم، با مدیران، با مدیران منابع انسانی و متخصصین اعصاب صحبت کردم، و فهمیدم چیزی که در ذهن نیروها می گذرد و نحوه کار کردن آنها کاملاً توسط دانش جدید مغز تأیید می شود. همچنین متوجه شدم که چنین سیستمی در تمامی سطوح و انواع شرکت ها قابل اجرا است. شما به حقوق ثابت یا شغل مطمئن نیازی ندارید. چرا که علم ثابت کرده است که انسان ها به صورت ذاتی عدالت را احساس می کنند. ما فرق درست و غلط را پیش از

برای من این طور بود که به عروسی دوستم دعوت نشدم. اول، خیلی برای من مهم نبود. فکر کردم دارد مراسم کوچکی برگزار می کند. اما بعد از آن، چندین نفر را دیدم که به همان مراسم می رفتند، در حالی که به اندازه من به داماد نزدیک نبودند ... و من احساس طرد شدن پیدا کردم. واقعاً حس بدی بود. احساس کردم در حقم ظلم شده است. بی عدالتی به احتمال زیاد شما را هم مثل من، واقعاً از کوره به در می برد. این به این خاطر است که بی عدالتی چنان ما را عصبی می کند که نمی توانیم درست فکر کنیم.

ما ترسو و مشکوک می شویم. مدام به دنبال بی عدالتی می گردیم. ما درد را احساس می کنیم، و می گذریم. بی عدالتی یکی از مسائل اساسی جامعه ماست. بی عدالتی یکی از دلایل اصلی چند قطبی شدن است، و برای کسب و کار مضر است. در کار، بی عدالتی کارمندان را تدافعی و بی مسئولیت می کند.

تحقیقی نشان می دهد که ۷۰ درصد از کارمندان آمریکا، بی مسئولیت هستند، و این مسئله سالانه برای شرکت ها ۵۵۰ میلیارد دلار ضرر به بار می آورد. این مبلغ نیمی از هزینه های است که برای آموزش در آمریکا خرج می شود. این مبلغ معادل تولید ناخالص ملی کشوری مثل اتریش است. بنابراین اولویت ما باید از بین بردن بی عدالتی و برقراری عدالت باشد. اما این کار در عمل به چه معناست؟ آیا این به معنای وضع قوانین بیشتر است؟ یا برقراری سیستمی خاص؟ آیا به معنی ایجاد برابری است؟ خب، تا حدودی این طور هست، اما عدالت جذاب تر از قوانین و برابری است. عدالت به روش های عجیبی اعمال می شود. ۱۵ سال پیش، من از یک بانک سرمایه گذاری آمریکایی استعفا دادم تا در یک شرکت نفتی دولتی بزرگ ایتالیایی کار کنم. آنجا دنیای متفاوتی بود. من فکر می کردم کلید دستیابی به بهترین بازده یک سیستم ریسک-تشویق است که در آن شما به افراد با بهترین عملکرد تشویقی و ارتقاء مقام می دهید و به افراد با عملکرد ضعیف دلیلی برای ترسیدن. اما در این شرکت، ما حقوق ثابت و شغلی مطمئن داشتیم. جایگاه ها تعریف شده بودند، بنابراین مهارت های من خیلی مد نظر نبودند و من ناامید شده بودم. اما بعد دیدم که این شرکت خروجی های فوق العاده ای دارد، و زمینه هایی که در آن به رقابت می پردازد بخش های بسیار سخت و حساسی هستند.

چنین سیستمی در کسب و کار کارآمد بود در مدیریت پروژه هم، در عملیات اکتشاف کاملاً کارآمد بود. تیم اکتشاف ما بیشتر از هر شرکت دیگری در جهان منابع نفتی و گازی را اکتشاف می کرد. تیم ما یک پدیده بود. همه تلاش می کردند تا بفهمند چطور چنین چیزی ممکن است. من فکر می کردم از روی اقبال بلند ماست، اما بعد از هر اکتشاف جدیدی، کمتر این طور به نظر می رسید. اما آیا ما وسیله خاصی داشتیم؟ نه. آیا ما نرم افزاری قوی داشتیم که در اختیار هیچ فرد دیگری نبود؟ نه. آیا یک نابغه داشتیم که به بقیه می گفت نفت کجاست؟ نه، سال ها هیچ فرد متخصصی را جذب نکردیم. پس راز کار ما چه بود؟ من آنها را به دقت مورد بررسی قرار دادم. من دوستم را بررسی کردم، که هفت چاه خشک را حفر کرد، و میلیاردها دلار برای شرکت هزینه تراشید، و در هشتمین چاه به نفت رسید. من برای او نگران بودم ... اما او واقعاً آرام بود. به عبارتی، این افراد می دانستند چه کار می کنند. و بعد این فکر



است که هر قدر سختگیرانه قوانین، فرآیندها، و سیستم ها را بررسی کنید -- و انجام این کار الزامی است -- اما هر قدر هم سخت بررسی کنیم، هیچ وقت به میزان کافی از حس واقعی عدالت نمی‌رسیم و این احساس به این دلیل است که آخرین گام از عدالت نیازمند چیز دیگری است. این احساس مرتبط با احساسات افراد، نیاز آنها، رخدادهای زندگی خصوصی آنها، و نیازهای جامعه است. سؤالات و عوامل بسیاری وجود دارند که گنجاندن آنها داخل یک لیست یا یک فرمول، بسیار سخت است. خیلی سخت می‌توان این عوامل را در تصمیم گیری منطقی دخیل کرد. اما اگر از این عوامل چشم پوشی کنیم، نکات مهمی را در نظر نگرفته ایم، و نتیجه احساس بی‌عدالتی است.

بنابراین باید تصمیمات خود را با محوریت عدالت مرور کنیم. آیا این عادلانه است که این فرد شغلی را که واقعا دوست دارد بگیرد؟ آیا این عادلانه است که آن فرد اخراج شود؟ آیا قیمتی که باید برای این محصول در نظر بگیریم، عادلانه است؟ اینها سؤالات سختی هستند. اما اگر از خودمان بپرسیم که آیا پاسخ منطقی، همان پاسخ درست است ... همگی ما درون خودمان پاسخ را می‌دانیم. ما پاسخ را از کودکی می‌دانستیم، و دانستن جواب درست برای تصمیم گیری بسیار جالب است. و روشن کردن قلب‌هایمان، کلید دستیابی به بالاترین بهره وری از نیروی کار است، چرا که اگر اهمیت بدهید آنها احساس می‌کنند، و تنها زمانی که شما اهمیت بدهید آنها ترس خود را کنار می‌گذارند و خود واقعیشان را در کار نشان می‌دهند. آیا داشتن همکاران و مدیرانی که انتخاب و آموزش آنها بر اساس عدالت و شخصیتی که داشته‌اند بوده، و نه بر اساس آزمون مدیریت ۶۰ سال پیش، عالی نخواهد بود؟ اما چرا در حال حاضر چنین نیست؟ خب، تا حدی به خاطر انفعال، و تا حدی، به خاطر این که عدالت همیشه راحت نیست.

عدالت نیازمند قضاوت و ریسک است. حفر آن هشت چاه یک ریسک بود. ارتقاء آن فرد که دبیرستان را تمام نکرده بود، یک ریسک بود. ساخت یک کارخانه پنیر در اکوادور یک ریسک بود. اما عدالت ریسکی است که ارزش انجام را دارد، پس ما باید از خودمان بپرسیم، کجا می‌توانیم ریسک کنیم؟ کجا می‌توانیم کمی فراتر برویم، تا تفاوت کار منطقی و کار درست را درک کنیم؟

آن که بتوانیم حرف بزنییم یا به آن فکر کنیم می‌دانیم. تجربه مورد علاقه من مربوط به بچه‌های شش ماهه می‌شود که تویی را تماشا می‌کنند که تلاش می‌کند از تپه‌ای بالا برود و مربع مهربانی وجود دارد که به توپ کمک می‌کند از تپه بالا برود و بعد یک مثلث بدذات توپ را به پایین هل می‌دهد.

بعد از این که این فیلم را چند بار دیدند، از بچه‌ها خواسته شد، اسباب بازی خود را بردارند. آنها می‌توانستند بین یک توپ، یک مربع و یک مثلث انتخاب کنند. هیچ کدام از آنها مثلث را انتخاب نکردند. تمامی بچه‌ها می‌خواستند مربع باشند. علم همچنین نشان می‌دهد وقتی عدالت را می‌بینیم یا احساس می‌کنیم، ذهن ما ماده ای را ترشح می‌کند که به ما حس لذت می‌بخشد، لذت زیاد. اما وقتی احساس بی‌عدالتی کنیم، حس درد می‌کنیم ... درد به مراتب بیشتر از دردی که در اثر یک زخم فیزیکی جدی ایجاد می‌شود. چرا که بی‌عدالتی بخش بدوی و ابتدایی مغز ما را فعال می‌کند، قسمتی که با خطرها و نجات سر و کار دارد، و وقتی بی‌عدالتی باعث ایجاد خطری می‌شود، تمام ذهن ما معطوف به همان می‌شود. انگیزه، خلاقیت، کار گروهی، به طور کامل از بین می‌روند. ما برای بقا نیاز داریم تا بخشی از یک اجتماع باشیم. ما چنان بی‌دفاع آفریده شده‌ایم که نیاز داریم تا حدود ۱۰ سالگی کسی مراقبمان باشد، تا زمانی که مغز ما از لحاظ تغذیه بالغ شود. ما نیاز داریم تا در چنین اجتماعی باشیم.

بنابراین چه دوست داشته باشیم یا نه، با دعوت نشدن به عروسی یک دوست، ذهن بدوی من همان واکنشی را نشان می‌دهد که در صورتی که از جامعه‌ام اخراج شوم، نشان می‌دهد. در یک محیط عادلانه، نه تنها همگی ما می‌خواهیم آن مربع باشیم، بلکه به مربع بودن گرایش داریم، و این به دیگران اجازه می‌دهد تا آنها هم در جواب عادل باشند. این تعامل یک حلقه عدالت زیبا می‌سازد. اما وقتی عدالت را شروع می‌کنیم ... یک قطره از بی‌عدالتی تمامی این استخر را آلوده می‌کند، و متأسفانه، قطرات بسیاری در این استخر وجود دارند. بنابراین تلاش ما می‌بایست بر آن باشد که تا جایی که می‌توانیم بی‌عدالتی را از همه جا حذف کنیم، از جامعه خودمان شروع کنیم، از شرکت خودمان شروع کنیم. ما تلاش می‌کنیم تا به صورت فعال فرهنگ پذیرش نظرات و شخصیت‌های متفاوت را جا بپندازیم. دومین کاری که انجام می‌دهیم کمی عملی تر است. تمامی قوانین، فرآیندها، و سیستم‌های شرکت را که برای تصمیم گیری و تخصیص منابع از آنها استفاده می‌کنیم، بررسی می‌کنیم، و آن دسته از مقرراتی که خیلی واضح نیستند، خیلی منطقی نیستند، یا معنای خاصی نمی‌دهند، حذف می‌کنیم، و همچنین تلاش می‌کنیم تا هر چیزی که جریان اطلاعات در داخل شرکت را محدود می‌کند از میان برداریم.

سپس در مورد فرهنگ و انگیزه بررسی مشابهی انجام می‌دهیم. اما منظور من این



رفتار زیگزاگی بازار

در زندگی و کلیه امور ، معمولا میزان دانایی و اطلاعاتی که از یک موضوع داریم به ما تحلیلی برای تصمیم گیری ارائه می دهد. اگر دانش و اطلاعات ما در یک موضوع ناقص باشد ما در تحلیل و تصمیم دچار مشکل می شویم. در اقتصاد زندگی نیز خیلی از ما به همین دلیل تصمیمات اشتباه می گیریم و دچار شکست های ناخواسته می شویم. در شرایطی که اطلاعات ناموثق از کانال های مختلف به ما می رسد ، تحلیل های ما دچار نوسان شده و تصمیمات ما نیز بصورت زیگزاگی تغییر جهت می دهد.

رفتار زیگزاگی در بازار و اقتصاد نتیجه دانش و اطلاعات ناقص در دولت ها و در بین سرمایه گزاران و مردم است. موج خرید و فروش کالاها و بالا رفتن و پایین آمدن قیمت ها نتیجه تحلیل ها و تصمیمات ناقص است . برای داشتن مسیر صحیح در اقتصاد زندگی چند پیش فرض را جدی بگیرید:

۱ اول اینکه خیلی از کانال های اطلاع رسانی در حوزه اقتصاد ، اطلاعات ناقص و دارای سوء گیری به ما می دهند. بخصوص این روزها کانال های اطلاع رسانی وابسته به کشورهای غربی بشدت برای ایجاد تلاطم اقتصادی در کشور ما ، اطلاعات ناقص و تغییر یافته و جهت دار به ما میدهند.

۲ دوم اینکه با مشاهده موج و هیجان عمومی با صبر و شکیبایی بیشتر ابعاد رفتار اقتصادی خود را بررسی کنید.

۳ سوم اینکه برای داشتن اقتصاد مناسب در زندگی ، داشتن یک برنامه کوتاه مدت و یک برنامه درازمدت ضروری است. برنامه ریزی به شما کمک می کند در میان آشفتگی و هیجانات بازار ، رفتار اقتصادی و درآمد متعادل داشته باشید. قدیم ها می گفتند رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود. یعنی داشتن برنامه ای مشخص اگر چه که به آهستگی و مستمر پیش رود.

۴ چهارم اینکه مشاوران فهمیم و دلسوز داشته باشید و در برنامه زندگی تان روشمند عمل کنید.



عوامل تولید در اقتصاد فرهنگ

، یک زمین پر محصول و دیگری کم محصول باشد ، یا رغبت اجتماعی نسبت به یک کالا کاهش می یابد در حالیکه میزان کار مساوی برای آن نسبت به کالای دیگر صرف شده باشد . یا بین کار فنی و تخصصی با همان میزان کار ساده تفاوت وجود دارد ، یا عوامل طبیعی ذوقی بدنی و ذهنی کارگران متفاوت و نتیجه کار فرق خواهد کرد . حتی زمان انجام کار در حالت استراحت شده روانی کارگر با زمان خستگی او متفاوت است . کار، بخش اصلی زندگی اکثر افراد بشر را تشکیل داده است، آنچه واقعاً کار پنداشته می شود به شرایط خاص اجتماعی و به چگونگی تفسیر این شرایط و فعالیت ها بستگی دارد. برای مثال زحمت ، فعالیت بدنی است که برای تضمین بقا انجام می پذیرد. در حالیکه در جوامع پیشرفته محصولاتی تولید می شوند که با فعالیتی بسیار کم تولید می گردد ، در حالیکه در بعضی جوامع زحمت و سختی زیادی برای تولیدات کشیده می شود ، آیا هر نوع فعالیتی کار تعریف می شود ؟ آیا فعالیت هایی که در حوزه بقاء اجتماعی مهم هستند، مثل نوشتن کتاب درسی و زحمت جسمی برای تولید آن کشیده نمی شود غیر کار هستند ؟ ، آیا فعالیتی که یک هنرمند نقاش برای طراحی و نقاشی تابلو خود انجام میدهد کار محسوب نمی شود؟ اگر هر چیزی کار است چه چیزی می تواند فراغت باشد ؟ به تعریف دیگر تمام فعالیت های انسان کار می باشد . آیا کار همان اشتغال است ؟ آیا فعالیت زنان دارای مسئولیت کار خانگی، کار محسوب می شود؟ در بررسی های جامعه شناختی

معمولاً عواملی که انسان به کمک آن کالاها را تولید می کند عوامل تولید می نامند و به سه دسته اساسی تقسیم می شوند: طبیعی (مثل زمین، آب ، باد...)، انسانی (مثل نیروی انسانی فعالیت جسمانی یا روحی و کار...)، سرمایه ای (مثل ابزار و ماشین آلات...)، چون عوامل تولید محدود هستند پس تولید نیز محدود خواهد بود و قانون کمیابی وجود دارد به این مفهوم که انسان عوامل تولید را در تولید کالاهایی بکار می برد که بتواند از طریق آنها تعداد بیشتری از احتیاجات و نیازهایش را برآورده کند. در تولید کالاهای فرهنگی نیز عوامل تولید اهمیت دارند و بدون تامین آنها امکان تولید کالاهای فرهنگی وجود نخواهد داشت. مشکل اقتصاد دانان در تشخیص عوامل تولید برای کالاهای فرهنگی نیست، بلکه در تشخیص نوع کار فرهنگی و هنری اختلاف نظر وجود دارد. بعضی اندیشمندان اقتصادی ، کار را اساس ارزش کالا مصرفی کرده اند و ارزش هر محصول انسانی بر اساس مقدار کاری است که در آن انجام شده است اما اگر حالت احتکار کالا پدید آمد در حالی که کار تازه ای بر روی کالا صورت نگرفته است قیمت آن افزایش می یابد . در این شرایط اقتصاددانان گفته اند که ارزش کار در شرایط رقابت کامل است و کالای تولید شده یک تولید اجتماعی است (و نه تولید فردی خاصی مانند تولید یک اثر هنری) . این نظریه توسط بعضی دیگر اندیشمندان نقد شده است برای مثال : مقدار کار مادی بر روی دو زمین زراعی می تواند دو نوع ارزش ایجاد نماید

مولفین و ناشران قابل مقایسه است. آیا به همان نسبتی که فروشنده کاغذ و چاپخانه دار و ناشر از انتشار کتاب بهره اقتصادی برده اند، مولفین کتاب هم دستمزد مناسب دریافت کرده اند؟ اگر بصورت متوسط مولفین و مترجمین و تنظیم کنندگان کتب برای هر کتاب ۲۰ میلیون ریال دستمزد دریافت کرده باشند (که بسیاری از این مقدار هم محروم هستند)، در مجموع مبلغ ۱۴۰۰ میلیارد ریال یعنی حدود یک دهم درآمد حاصل از کتب منتشر شده سالانه به آنها اختصاص خواهد داشت و به همین دلیل معمولاً مولفین و ناشرین هر دو از ضرر و زیان تالیف و انتشار کتاب در ایران سخن به میان می آورند. دستمزد واقعی مولفین با تفاوتهای کیفی کاری که انجام میدهند چگونه محاسبه می شود و در حوزه اقتصادی چگونه قابل تعیین و استاندارد سازی است؟ چگونه می توان درآمد حاصل از کتاب را بین دست اندرکاران بصورت مناسب توزیع نمود (تا بتدریج از تعداد مولفین و مترجمین و تنظیم کنندگان کتاب کاسته نشود).

علاوه بر نیروی انسانی و منابع مورد نیاز در تولید کالاهای فرهنگی و هنری، موضوع سرمایه مادی در بخش فرهنگ نیز اهمیت فراوان دارد. برخلاف تصور برخی افراد، در بخش فرهنگ نیز، بدون تامین سرمایه امکان تولید و ارائه خدمات فرهنگی وجود ندارد. ما در عصری زندگی می کنیم که سرمایه در شیوه تولید سرمایه داری به صورت یک نظام ارگانیک و فراگیر درآمده است و حاکمیت خود را در نظام عمومی و همگانی تولید کالاها اعمال کرده است. سرمایه با تقلیل انسان و خوار کردن او به بخشی از هزینه های تولید و نیروی کار لازم او را تابع جبر اقتصادی نموده است. دیگر ارضای نیازهای انسان مطرح نیست بلکه گسترش سرمایه به عنوان هدفی در خور و در خدمت نظام سرمایه داری است. انباشت بی پایان سرمایه و عدم توجه به ارضای نیازهای انسان و پایمال شدن بی رحمانه نیازهای ابتدایی اکثریت عظیم مردم جهان روز بروز گسترده تر می شود. نقش سرمایه داری و انحصار در تولید صنایع فرهنگی و هنری جهان نتیجه مستقیم انحصار و سرمایه گذاریهای فرهنگی در کشورهای پیشرفته است. برای بسیاری از کشورهای جهان، رقابت در تولید کالاهای فرهنگی و هنری با جهان غرب به دلیل سرمایه داری و انحصار در تولید بسیار سخت و پیچیده شده است. اقتصاددانان مفهوم سرمایه گذاری را مترادف با بوجود آوردن دارایی های حقیقی جدید از قبیل کالاهای سرمایه ای شبیه تأسیسات و کارخانجات می دانند. سرمایه گذار انتظار دارد که در مقابل سرمایه ای که صرف می نماید بازدهی بیشتری از سرمایه اولیه داشته باشد. بنگاه های تولیدی وقتی اقدام به سرمایه گذاری جدید خواهند کرد که تقاضا برای کالایی که تولید می کند افزایش یافته باشد. بر طبق اصل شتاب هنگامی که تقاضا برای کالاها افزایش باید تقاضا برای کالاهای سرمایه ای و سرمایه گذاری که یک تقاضای مشتق می باشد نیز بیشتر افزایش خواهد یافت. کالاهای سرمایه ای در بخش فرهنگ بسیار گرانبه می باشند و هزینه سرمایه گذاری برای امکانات و تجهیزات و راه اندازی اماکن فرهنگی سنگین است و سرمایه گذار با میزان بهره ای که از این سرمایه گذاری خواهد داشت محاسبه منطقی و عقلانی انجام خواهد داد. ادامه دارد....

منبع: کتاب اقتصاد فرهنگ در ایران - محسن فردرو - انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات

کار عملاً با اشتغال دارای دستمزد سروکار دارد. ما غذا می خوریم، آب می نوشیم، اما آنرا کار تلقی نمی کنیم، ما خرید می کنیم اما خرید کردن کار تلقی نمی شود این فعالیت ها می توانند خسته کننده باشند اما چون خارج از روابط پولی قرار گرفته اند کار تلقی نمی شوند. نظافت و آشپزی و فعالیت های خانگی هم می توانند دارای دستمزد باشند و هم بدون دستمزد. ورزش کردن می تواند یک حرفه باشد می تواند تفریح و فراغت باشد. باغبانی برای فردی می تواند تفریح و آسایش باشد و برای فرد دیگری شغل تلقی شود. کار هنرمندان نیز همین شرایط را دارد، بعضی اوقات کار تلقی می شود و بیشتر اوقات کار تلقی نمی شود. از سوی دیگر کار می تواند دارای قداست فضیلت اخلاقی و یا ارزش طبقاتی باشد. محتوای کار می تواند انتقاد آمیز باشد و یا می تواند مولد یا غیر مولد تلقی شود. جهت گیری ها نسبت به کار متفاوت است و ریشه نظریه های متضاد اقتصادی شده است. کار فرهنگی و هنری نیز تابعی از همین مفاهیم است و در جوامع غیر پیشرفته آنرا کار به حساب نمی آورند و در مقابل نیز دستمزدی به آن تعلق نمی گیرد، در صورتیکه در جوامع پیشرفته حتی برای ایده و افکار نیز ارزش مادی و محاسبه اقتصادی بعمل می آید. اگرچه درآمد حاصل از اشتغال برای مردم بسیار مهم است اما تعدادی از افراد درآمدهایی کسب می کنند که ناشی از کار خود نیست بلکه ناشی از ساخت قدرت، ساخت اقتصادی، مالکیت، ارث و موارد مشابه است. به عبارت دیگر منشأ درآمد می تواند غیر از نتایج حاصل از کار باشد. در بعضی جوامع زور و قدرت می تواند مالکیت ایجاد نماید. روابط مبتنی بر زور و قدرت تکاثر ایجاد می نماید. امروزه انحصار پول و سرمایه ابزار تراکم قدرت اقتصادی مراکز سلطه شده است. همچنین قدرت ها تلاش می کنند بر منابع طبیعی کشورهای گوناگون بصورت انحصاری تمرکز داشته باشند تا امکان غارت بی حساب منابع موجود جهان برای کسب درآمدهای بی حد و حصر داشته باشند. انحصار دانش و اطلاعات، انحصار خبررسانی در دنیا در همین مسیر مالکیت و کسب ثروت و غارت منابع توسط کشورهای استعماری انجام می شود. امروزه در دنیا دانش و فنون دقیقاً بصورت یک کالا به معنای اقتصادی آن در جهان سرمایه داری درآمده است و همان نقشی را بازی می کند که مواد خام همچون نفت می توانند در کسب ثروت داشته باشند.

در اقتصاد فرهنگ هر فعالیتی که بتواند پاسخگوی بخشی از نیازهای فرهنگی و هنری مردم باشد و مورد استفاده و مصرف قرار گیرد، کار فرهنگی محسوب می شود و کار فرهنگی می تواند منجر به تولید کالاهای فرهنگی شیء یا غیر شیء شود و ارزش مادی یا معنوی داشته باشد. اما ارزش گذاری معنوی و محتوایی یک کتاب یا یک اثر هنری با شاخص های اقتصادی امکان پذیر نیست، چرا که تفاوت کیفیت یک کتاب یا اثر هنری را نمیتوان با میزان وقت اختصاص داده به آن ارزیابی نمود. اگر عناوین کتب منتشر شده در کشور سالانه حدود ۷۰۰۰۰ عنوان باشد و تیراژ هر کدام بصورت متوسط ۲۰۰۰ نسخه و قیمت هر جلد کتاب بصورت متوسط ۱۰۰ هزار ریال باشد مجموع ارزش اقتصادی کتب منتشر شده در سال نزدیک به ۱۴۰۰۰ میلیارد ریال خواهد بود، که حداقل نیمی از آن مربوط به هزینه مواد اولیه مانند کاغذ و هزینه چاپ است. آیا با این محاسبه، ارزش فرهنگی کتب منتشر شده محاسبه شده است؟ آیا منابع مصرف شده مانند کاغذ و امکانات چاپ و نیروی انسانی دست اندرکار، با ارزش کار انجام شده توسط

اسکات دینز مور

چگونه شغل مناسب خود پیدا کنیم؟



بیش از ۸۰ درصد مردم از کارشان لذت نمی برند. این عددی بود که در مطالعات بدست آمده بود. می خواستم بفهمم آن چیست که این دو دسته از آدم ها رو از هم جدا می کند آنهایی که عاشق کارشان هستند و با کارشان دنیا روتکان می دهند و اون ۸۰ درصد آنهایی که زندگیشان سراسر یأس و نا امیدی است. پس شروع کردم به مصاحبه با همه افرادی که شغلشان برایشان الهام بخش بود. کتاب خواندم و مطالعات موردی انجام دادم، در کل ۳۰۰ کتاب در زمینه هدف و شغل، هرچه جلوتر می رفتم افراد بیشتر و بیشتری از من می پرسیدند، "کار شما پیدا کردن شغل مناسب است؟ اینجا بود که یک سوال ساده می پرسیدم. "چرا مشغول این کار هستی؟" و در اکثر موارد جواب شان این بود: "خوب، چون یکی بهم گفته که باید اینکارو بکنم." هر چه بیشتر با این افراد وقت گذراندم و مشکل را بیشتر دیدم، فکر کردم، چه می شد اگر یه گروه تشکیل می دادیم، جایی که مردم احساس می کردند که به آن تعلق دارند و افراد را تشویق به تغییر کنیم؟ و این همانی شد که بهش می گویم "افسانه ات را زندگی کن" اما همچنان که به این کشف رسیدم متوجه ساختاری متشکل از سه چیز ساده شدم که در همه این افراد پر شور و مشتاق به تغییر مشترک است، فرقی نمی کند که استیو جابز باشید یا مثلاً یک نانوا.

اولین گام از این ساختار سه مرحله ای برای کار با اشتیاق، تبدیل شدن به متخصص شناخت و فهم خودتان است، چون اگر ندانید که دنبال چه هستید هیچ وقت آن را پیدا نمی کنید. پس اولین گام پی بردن به نقاط قوت منحصر به فردتان است. آن چیست که وقتی از خواب بیدار می شوید دوست دارید انجام بدهید؟ چه برایش پول بدهند چه ندهند، کاری که مردم به خاطرش از شما تشکر کنند. گام بعدی این است که بفهمیم سلسله مراتب تصمیم گیری ما چیست؟ آیا ما به مردم، خانواده و سلامتی اهمیت می دهیم و یا به موفقیت و اینجور چیزها؟ ما باید اول این را بدانیم تا بتوانیم تصمیم بگیریم.

گام بعدی تجارب ماست. همه چنین تجربه هایی داریم. ما هر روز و هر دقیقه در حال یادگیری هستیم درباره آنچه عاشق اش هستیم یا از آن متنفریم، چیزی که در آن ماهریم و چیزی که نیستیم. می توانیم برای خودمان تعریفی از موفقیت داشته باشیم.

جنبش "افسانه ات را زندگی کن" که ما ساختیم، ساخته نمی شد اگه من این قطب نما را برای تشخیص نداشتم که، "وای، این همانی است که می خواهم دنبال کنم و با آن در دنیا تغییر ایجاد کنم." اگر ندانید دنبال چه چیزی هستید هیچ وقت به آن نمی رسید.

به قول جیم رون: "شما میانگین پنج نفری هستید که بیشترین وقت را با آنها می گذرانید" و در طول تاریخ بزرگترین ترند برای موفقیت از هر جایی که هستی تا هر کجا می خواهی باشی افرادی هستند که انتخاب می کنید تا هوای شما را داشته باشند. آنها همه چیز را عوض می کنند این حقیقت اثبات شده است. در این سه رکن، یک چیز بیشتر از هر چیزی بین شان مشترک است. آنها صد در صد تحت کنترل ما هستند. هیچ شخصی نمیتواند بگوید که نمی توانید خودتان رو بشناسید. هیچ کس نمی تواند بگوید نمی توانید یه قدم به جلو بردارید و محدودیت هایتان را بشناسید. هیچ کس نمی تواند بگوید نمی شود دور رو برتان آدم های با انگیزه باشد یا اینکه نباید از آدم های نا امید کننده دور بشوید. خیلی چیزها از دست ما خارج است. اما این سه چیز کاملاً دسته خودمان است، و میتوانند کل دنیای مان را عوض کنند اگر ما تصمیم به انجام آنها داشته باشیم.

میخواهم یک سوال از شما بپرسم، شاید تنها سوالی که اهمیت دارد، این است که چه کاری وجود دارد که شما نمی توانید انجام اش بدهید؟ آن را کشف کنید، بآن زندگی کنید، نه فقط برای خودتان بلکه برای همه اطرافیان تان، چون این همان نقطه شروع تغییر دنیاست. آن چه کاری است که نمی توانید انجام اش بدهید؟.



جملات کوتاه از استاد الهی قمشه ای

از دست دادن ماجرایی ، به امنیت متوسل شویم. از مجهولات بپرهیزیم و پا به وادی ناشناخته ها نگذاریم. ولی به این حقیقت تویه کنیم که زندگی که در آن لذت کشف کردن نباشد، ممتا طعمی امتحان شده دارد و تکراریست... بروید و عالم های ناشناخته را در وادی علم، هنر و موسیقی کشف کنید و لذت ببرید .

هیچ دعائی بالاترازاین نیست که خدا ما را از خودش دور نکند و هیچ دردی هم بالاتراز درد هجران نیست .

اگر می گویند ذکر کنید ، منظور این نیست که یک تسبیح دستمون بگیریم و بگوییم: یا الله ، یا رحمان ، یا رحیم و ... ، اسم ببریم! اینها ذکر نیست. ذکر اینست که او در کل زندگی ما حضور داشته باشد. اگر یک اسم خدا جمل است، پس باید در معماری مان باشد، توی رفتارهای مان باشد، تو لباسمون باشد تو ظاهر و باطنمون باید باشد، تو صحبت کردنمون باید باشد. کو جمل!؟ که تو می گویی من ذاکره! هر کس ذاکر نباشد به اسماء الله زندگیش سفت می شود، معیشتش تنگ می شود .

در زندگی مهم این نیست که به ایده آل زندگی تان برسید بلکه مهم این است که در مسیر رسیدن به ایده آل زندگی تان حرکت کنید .

اموال پرسی های ما بصورت تعارف درآمد و سریع تمام می شود ولی وقتی می گوییم مال تو چگونه؟ یعنی واقعا دلم می خواهد بدانم و می فوادم بیایم در زندگی تو و بدانم چه نیازی داری؟ ما اگر واقعا مال هم را بپرسیم فیلی از مشکلات مل می شود.

آدم فقط وقتی گول می خورد که صاف نیست و گرنه نمی شود که انسان فرق دروغ با راست را نفهمد چون دروغ فیلی طعم و بو و مزه اش با راست فرق می کند .

بوی کبر و بوی مرض و بوی آرزو در سخن گفتن بیاید ، چون پیاز ، آنچنان که اگر شامه ظاهری ماسالم باشد بوی پیاز را می توانیم تشخیص دهیم . اگر شامه باطنی ما هم سالم باشد می توانیم تشخیص دهیم و می توانیم اطلاعات را بگیریم .

شما رهبر ارکستر سمفونیک افکار و احساسات فویشید. نباید گامهای خود را با صدای طبل و شیپور دیگران هماهنگ کنید. گوش به نوای درون خود بسپارید. نواهایی که از درونتان بر می فیزد را هدایت کنید

ما موجودات فانی نیستیم که به بهشت می رویم. ما موجودات بهشتی هستیم که از خاک سر بر آورده ایم.

تنها مانع موجود بر سر شادمانی و نشاط، اعتقاد شما به وجود مانع بر این راه است. به همین دلیل راه را اشتباه می روید و گرفتار مشکل می شوید

وقتی یک دانه ی گیاه می کاری، هزاران هزار دانه میشود، همه اش برای تو. وقتی یک گل به کسی می دهی، هزاران هزار گل از دیگران می گیری؟ می دانی عزیز ، تو روی گنج داری زندگی میکنی و امیدوارم این را بدانی.

سلیمان باش و دستور بده. به فحشمت بگو : برو اونطرف وایسا. برو و بر سر تکبرم خالی شو. به قهرت بگو: شما بفرمایید و بین من و جناب دروغ قهر برقرار کنید. به دیو درونت قاطعانه بگو: نه ، من غلام تو نیستم. تو غلام منی. مانند سلیمان مُلک وجودت را فرمانروایی کن.

فیلی خوب است که انسان زیبایی ها و خوبی ها را ستایش کند و خوبی های مردم را بیان کند آنوقت اگر این ستایش برای خودمق باشد برمی گردد به مق ولی اگر این ستایش را برای این کرد که به یک چیز دنی و مقیری برسد آنوقت این ستایش مانع می شود بین انسان و مق و نشانه دلبستگی به این دنیا است.

مشکل فرصتی است تا چیزی مسی در وجودت را به طلای ناب تبدیل کنی.

کسی که بینایی را خلق کرده است، یقینا بیناست . یک کور نمی تواند بینایی را خلق کند. پس او تو را می بیند. از او کمک بفواه .

انسان ها معمولا ما را تشویق می کنند که به بهای از دست دادن کجکاو، امتیاط را بر گزینیم و به قیمت



ایثار اجتماعی

تنظیم کننده : داود پاک نیت

تحقق گفتمان ایثار اجتماعی مستلزم التزام عملی آحاد جامعه در زمینه نهادینه نمودن این مہم در حوزه های مختلف اجتماعی می باشد. با مطالعه عمیق و تفسیر و درک مفهوم تعدادی از آیات کلام ... مجید و بسیاری از روایات و سیره ائمه معصومین (علیه السلام) نمونه ها و مصادیق بارز از ایثار و رفتارهای ایثارگران را می توان ملاحظه نمود که در استمرار مطالب قابل ارایه، تعدادی از آن ها ذکر خواهند شد.

خود نتایج مثبتی را به همراه دارد که فرد خاطی را تحت تأثیر قرار می دهد و با فرصتی که به او می دهیم او را در مسیر نیک بختی قرار می دهیم. اهمیت این مسیر بر هیچ یک از مدیران و برنامه ریزان پوشیده نیست که در مسیر ترویج و توسعه این فرهنگ متعالی هر قدر کار کنیم کافی نیست و فرهنگ ایثار از نیازهای اساسی جامعه است و باید در تمام جنبه های جامعه و زندگی روزمره جاری باشد و در بین تمام مردم نهادینه شود تا زمینه های پیشرفت جامعه و کشور بیش از پیش محقق گردد. بدون تردید تمسک به روحیه جهادی، فرهنگ مقاومت و ایثار بر طرف کننده مشکلات اساسی جامعه اسلامی است و بر اساس نص صریح بیان ارزشمند مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای (مدظله العالی) «جامعه مأنوس با فرهنگ ایثار و شهادت توقف و عقب گرد نخواهد داشت».

بر اساس آمارهای اعلام شده تاکنون قریب به سه میلیون زن سرپرست خانواده در کشور هستند که با تمام وجود برای اداره زندگی پاک و سالم خود و فرزندان تلاش می کنند، بیش از ۲۵۰۰۰ بیمار واجد شرایط جهت دریافت عضو در کشور وجود دارد و سالانه از ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ مورد مرگ مغزی که رخ می دهد فقط ۸۰۰ نفر به اهدای عضو می رسند و ... که ضرورت توجه جدی به این مقوله را مضاعف می نماید. در مقابل بسیاری از رفتارها و اقدامات ایثارگران از جمله: اهدای خون نه صرفاً با نیت سلامت فرد اهداء کننده، بلکه با هدف تأمین نیاز مردم و خدمت به مردم؛ کارها و فعالیت های پرسابقه و گسترده خیرین در حوزه

در این یادداشت قصد بر این است که مبانی نظری ایثار اجتماعی بصورت خلاصه مورد اشاره قرار گیرد و در ادامه آسیب شناسی اجتماعی، بیان مصادیق و راهکارهای تقویت این مہم و نقش و جایگاه و اقدامات قابل انجام توسط اجزای جامعه مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این رابطه ذکر این مطالب خالی از لطف نیست اذعان نماییم که : علی رغم وجود مبانی غنی در این زمینه، این مہم در بازه های زمانی مختلف توسط برخی از دست اندرکاران امر مورد توجه جدی قرار نگرفته بود که بحمدالله طی سنوات اخیر این موضوع با اهمیت فراوان با جدیت بیشتری دنبال می گردد.

گفتنی است ایثار اجتماعی به دلیل این که در محیط اجتماعی اتفاق می افتد، افرادی که در مواجهه و مجاورت با رفتارهای ایثارگران و فداکارانه قرار می گیرند نیز میل به تقلید و باز تولید این رفتار پسندیده اجتماعی پیدا می کنند و باعث شکل گیری یک جریان اجتماعی در جامعه می شوند. زمانی که از ایثار و فداکاری اجتماعی سخن به میان می آید، شهادت به عنوان والاترین درجه ایثار اجتماعی و اوج قلّه، در اذهان نقش می بندد. لیکن پیمودن این مسیر مستلزم عبور از دامنه قلّه و تأمل در برگ های دفتر زندگی غریبانه ایثارگران و فداکارانی است که بدون ادعا در عرصه های مختلف و سطح جامعه مشغول گذران زندگی می باشند.

گاهی فداکاری و ایثار چشم پوشی از خطای دیگران است و دادن فرصت به دیگری و به عبارتی بخشیدن او و ... این رفتار به نوبه

معنای زندگی

مطلبی را از مدرسه زندگی فارسی در شبکه های اجتماعی دیدم جالب بود:

"ویکتور فرانکل"، روانشناس و عصب شناس اتریشی و بنیانگذار مکتب معنادرمانی (لوگوتراپی) در پایان کتاب مشهور خود "انسان در جستجوی معنا" کنایه ی جالبی به دکتر "زیگموند فروید" میزند و از قول او نقل می کند: "که اگر گروهی از انسان ها را گرسنه نگه داریم نهایتاً همه مثل حیوان رفتار می کنند". فرانکل می گوید: خدا را شکر که فروید هرگز اردوگاه های جنگ جهانی دوم را تجربه نکرد و تمام تجربیاتش با بیمارانش از همان کانایه ی معروف روانکاو نشأت می گیرد که رویش گلیلم دستباف انداخته بود و اتاق را با اساسیه ی چوب اعلای عهد ویکتوریا تزئین کرده بود.

در مقابل، تجربه ی مستقیم خود ویکتور فرانکل از اردوگاه های جنگ جهانی دوم و دیدن گرسنگی این بود که انسان ها در چنین شرایطی همه مثل حیوان رفتار نمی کنند و در واقع رفتار آنها تماماً به این برمی گردد که در این رنج و اسارت و گرسنگی چه معنایی می بینند. ناامیدی یعنی رنجی که انسان در آن معنایی پیدا نکند، مثلاً فرانکل انسان هایی را دید که امید بسته بودند تا در کریسمس فلان سال آزاد شوند و به خانه برگردند خیلی از این آدم ها با گذشتن کریسمس و قبل از شب سال نو می مردند، او می گوید در اردوگاه از سیگار به جای پول برای معامله استفاده می کردیم و آن با بیسکویت یا لنگه کفش سالم معاوضه می کردیم. به محض اینکه یک زندانی شروع می کرد به دود کردن تمام سیگارهایش و صبح روز بعد برای کار اجباری از جایش بلند نمی شد می فهمیدیم که نا امید شده و کار او تمام است و تا ۴۸ ساعت دیگر می میرد. آدم های ناامید در اردوگاه دزدی می کردند، جاسوسی و خودکشی می کردند بنا براین یک معنای اصیل هم مسئله ی مرگ و زندگی است و هم مسئله ی شرافت و بی شرافتی. فرانکل در این کتاب هشدار می دهد که باید با جریان خزنده ی پوچ گرایی در روانشناسی مبارزه کنیم، روانشناسی که انسان را صرفاً یک ماشین بداند، خودش هم تا مرتبه ی یک تعمیرکار سقوط می کند. به نظر او معنا را در ۳ چیز می شود جستجو کرد، اول: کار و خدمتی ارزشمند، دوم، عشق ورزیدن بدون قید و شرط و سوم رنج کشیدن با متانت و صبوری. بیشتر اعضای خانواده ی فرانکل در اردوگاه های جنگ از بین رفتند، اما خودش چطور جان به در برد؟ او می گوید: "تمام مدت خودم را تصور می کردم که کتاب روانشناسی در مورد اردوگاه جنگ، را نوشتم و با یک تجربه ی دسته اول در مورد پیدا کردن معنا در سخت ترین شرایط درس می دهم و سخنرانی می کنم، این رسالت و معنای زندگی من بود که تا جهنم بروم و برگردم و داستاتم را تعریف کنم".

های مختلف اجتماعی، اقدامات مهم و ارزشمندی مثل: بخشش و عضو در حوزه قضایی، تلاش های بی وقفه پدران و مادران برای نگهداری و مراقبت از فرزند معلول و بیمار صعب العلاج یا ناعلاج، صبر، حوصله و مهربانی والدین و یا همسران جانبازانی که سال ها در بدترین شرایط جسمی و روحی زندگی می کنند لیکن پروانه وار گرد وجودشان با عشق و علاقه می گردند و کمترین شکوه یا ناراضایتی و ناسپاسی و منت گذاری ندارند، تلاش های صبورانه، پرزحمت و طاقت فرسای شبانه روزی پرستاران با وجود تعداد بیماران با انواع مریضی ها و مشکلات ناشی از آن، وجود تعداد زیادی از مدیران و کارکنان و کارگران جامعه اسلامی ایران که با گمنامی ولی با نهایت پشتکار و دلگرمی در خدمتگزاری بی منت، بدون کم فروشی در انجام کار و ارایه خدمات بدون معطل کردن مردم یا سخت گیری های بی مورد به امر مقدس خدمت کردن به مردم مشغول هستند و صدها مورد مشابه قابل ذکر وجود دارد که می توان بعنوان نشانه های بارز توجه جدی و اقبال عمومی به این مهم دانست.

با عنایت به مطالب عنوان شده و بروز حوادث غیر مترقبه از قبیل سیل، زلزله، بیماریهای همه گیر و... اهمیت این مطلب بیش از پیش محرز می گردد که: از جمله رسالت ها و مسئولیت های اساسی کارگزاران نظام اسلامی انتقال دادن ارزش های حاکم در جامعه از جمله: مفاهیمی از قبیل ایثار اجتماعی و باورهای مطلوب جامعه در زمینه رفتارهای فردی و جمعی می باشد که حاصل آن یقیناً منجر به تقویت نشاط و پویایی، عطوفت، استواری، عزم و تلاش و نهادینه نمودن این مهم در سطح جامعه خواهد شد. نمونه های عینی رفتارهای ایثار گرانه را در کشور عزیزمان ایران اسلامی و سایر نقاط جهان بصورت مستمر شاهد هستیم.

احصاء و معرفی شاخص های سنجش رفتارهای ایثارگران در جامعه و راهکارهای تقویت این امر اقدام مؤثری در دستیابی به اهداف متعالی در این زمینه می باشد که در این راستا شاخص هایی ازجمله: ولایت مداری، دین داری، التزام عملی به فضائل اخلاقی، پاکدستی و خدمتگزار واقعی بودن، اجتناب از تملق و چاپلوسی، وفای به عهد، خستگی ناپذیری، داشتن و حیات جوانمردانه و قهرمانانه و ... را می توان برشمرد. در پایان این بخش متذکر می گردد که با تلاش جمعی علماء، اساتید، اندیشمندان، هنرمندان و کارگزاران بخش های مختلف نظام اسلامی و پرداختن جدی به این مهم و انجام تدابیر لازم می توان مفاهیم یاد شده را تعمیم داده و در زمینه عملیاتی نمودن آن ها گام های اساسی تری برداشت. در این راستا شناسایی و تکمیل مؤلفه های تأثیر گذار، تبیین راهبردها و سیاست ها و راهکارهای عملیاتی جهت تحقق اهداف مورد نظر نیز از اهمیت بسزایی برخوردار هستند.

سند منگوله دار

میر هادی سید موسوی

از در شهرداری اومد بیرون و رفت سمت ماشینش . هوا گرم بود . آنقدر گرم که تحملش به تنهایی برای خراب کردن اعصاب آدم کافی بود چه برسه که رفته باشی شهرداری و کلی اینور و اونور کرده باشند و تازه تهش هم به نتیجه مطلوب نرسیده باشی . حالا باید کلی هم به حاجی جواب پس میداد که چرا کار انجام نشده . پیش خودش فکر کرد نکنه من زود ناامید شدم و باید بیشتر بالا پائین میرفتم و سمج بازی در می آوردم ؟ آخه همیشه حاجی اون یکی کارمند که به نوعی رقیبش محسوب میشد رو میکوبید تو سرش:

- وقتی میره تو یه اداره ای تا نتیجه نگیره بیرون نمیداد . یاد بگیر ازش .

ولی تحت هر گونه مواخذه ای هم حاضر نبود برگرد دوباره تو اون اداره ای که هیچ کس کار هیچکس رو راه نمی انداخت . از عرض خیابون رد شد و رسید به ماشینش . یه وانت پیکان آبی بود . کلید انداخت و در رو باز کرد و نشست ، ولی یه چیزی عجیب بود ؟ چرا انقدر صدا ماشین زیاد میومد ؟ به سمت راست نگاه کرد . مغزش گویا هیچ فرمانی نمیداد ، چیزی که میدید رو نمیتونست باور کنه .

کلی شیشه خورده روی همه صندلی و کاپشنش ریخته بود . شیشه رو شکونده بودن و کیفش که زیر کاپشنش جا ساز کرده بود رو دزیده بودند . نفسش تو سینه حبس شد . نمیدونست باید چی کار کنه . اون کاپشن رو برای همین تو ماشین نگه داشته بود که یه موقع هایی اون کیف دستی مشکی سنگین رو با خودش توی اداره جات نبره و فقط پرونده مربوط به همون کاری که داشت رو میبرد .

حاجی یکی از پیمانکارهای معروف و خوشنام و قدیمی بود که خیلی معتبر بود و خیلی از مالک ها باهاش شریک میشدند برای ساخت و ساز ملک قدیمیشون . بعد یه وکالت به نام یکی از کارمندهای حاجی میزدن که از طرف مالک بره دنبال کارهای اداری ملک . بالطبع همه مدارک ملک هم دست همون کارمند بود . چند تا از این وکالت ها هم به نام اون بود و هر اداره ای میرفت پرونده مربوط به اون ملک رو میبرد و مابقی پرونده ها رو توی همون کیف سیاه دستی تو ماشین میگذاشت .

یه چند ثانیه ای فقط هاج و واج نگاه میکرد . وقتی یکم به خودش اومد به اولین چیزی که فکر کرد این بود : چیا تو کیفم بود ؟ واای ... سررسیدی که همه حساب کتاب هام رو توش مینوشتم و باید سر ماه تحویل حاجی میدادم . همه مدارک شناسائی خودم . از همه بدتر پایان خدمتم . حالا چه جوری دوباره بگیرم . خدایا چه بساطی شد . خاک تو سرم ... مدارک ملک ها؟؟؟

چشاش پر شده بود . از ترس اینکه مدارک رو چیکار کنه . با تمام توان نشست به فکر کردن که چه مدارکی از چه ملک هایی پیشش بوده . هر چی فکر کرد فقط این یادش میومد ، هر مدرکی که بوده میشه به راحتی دوباره گرفت و یا کپی بوده و مهم نبوده ولی سند منگوله دار ملک حاج آقا عبدالهی ... اون رو چکار میکرد ؟ چه جوری به حاجی بگه ؟

فقط خدا میدونه چقدر کنار خیابون نشست و خودش رو آماده کرد که به حاجی زنگ بزنه .

- سلام حاجی .

- سلام ... چی شد؟

- خیلی زشته عبدالهی بفهمه سندش رو دزد برده . از اونجایی که وکالت تام الاختیار به تو و کامبیز داده از فردا با هم برین دنبال یه المثنی و سریع یه المثنی بگیرین بعد من دعوتش میکنم دفتر و همه چیز رو بهش میگم . اون آدم خیلی حساسیه و نمیخواست مدارک رو بده و وقتی من کلی اصرار کردم داد و بهش گفتم پیش ما امنه حالا بفهمه دق میکنه . اصلا نباید بفهمه سریع از فردا صبح برین دنبال المثنی .

وای که چند روز بعدی چقدر روزهای بدی بود . با کامبیز که یه همکار خیلی مهربون بود رفتن ثبت احوال گرفتن سند این ملک میخوره به ثبت اسناد شهر ری چون قدیمیه . تا شهر ری یه عالمه راه بود ولی باید میرفتن یعنی هر روز باید میرفتین . یه اداره بزرگ و بدون حساب کتاب ، و قدیمی که همه چیز توش دفتر و کتاب داشت و دریغ از یه بخش مکانیزه . چقدر تو این راهرو بالا پائین رفتن و چقدر استرس کشیدن . از همه بدتر هر روز ظهر دادن خبر های نه چندان امیدوار کننده به حاجی بود . وای که سخت ترین بخشش بود . همه استرس داشتن که نکنه حاجی عبدالهی بفهمه . هر رزو داشت سال میگذشت . هر روز یه برنامه جدید . فلان کپی ، فلان استعلام ، حالا فلان نامه از اداره جات مختلف ، بعدش روزنامه کردن سه نوبت ... حتی دنبال المثنی مدارک خودش هم نرفت هیچی مهم نبود جز سند منگوله دار حاجی عبدالهی.

تا اینکه اون روز دوباره داشتن از شهر ری بر میگشتن . تو ماشین خسته و له بودن . گرما داشت نابود میکرد که تلفنش زنگ خورد حاجی بود . با نا امیدی گوشی رو برداشت و فرصت نکرد بگه سلام ... حاجی بی وقفه با تمام توانی که داشت فریاد میزد . جوری فریاد میزد که هر آینه امکان داشت سخته کنه :

- لعنت بهت ... لعنت بهت که آبرو برای من نداشتی ... لعنت بهت که همیشه گیج و بی حواسی ... لعنت بهت که ...
و همینطوری فریاد میزد ... با بدبختی لابلای حرف های حاجی پرسید:

- آخه چی شده حاجی ...
- چی شده ؟ الان حاجی عبدالهی زنگ زد ...
- خوب؟؟

دلش هری ریخت . حاجی عبدالهی فهمیده و لابد معامله را بهم زده و کلی هم آبروریزی برای حاجی داشته . حاجی یکم تن صداس رو آورد پائین و به تعریف کردن ادامه داد ::

- زنگ زده از من میپرسه که حاجی برای چی دارین برای ملک من سند المثنی میگیرید...

- از کجا فهمیده ؟
- منم همین رو پرسیدم گفت از ثبت شهر ری براش نامه اومده که یک نفر داره با وکالت روی سند شما المثنی میگیره و اعلام مفقودی کرده .

- خوب بهش راستش رو میگفتی .

- منم بهش گفتم که والله حاجی عبدالهی راستش کیف کارمند من رو دزد زده و سند شما هم توش بوده ما هم نخواستیم شما رو نگران کنیم گفتیم سند بگیریم و بعد به شما بگیم . بعدش یه لبخندی زد البته یه پوز خندی زد و گفت : حاجی مگه یادت نیست ؟ من هیچ وقت سند رو به شما ندادم و اصلش پیش منه . از اونجای که میدونم حافظه خوبی داری پس اصلا نمیتونم خودم رو توجیح کنم که چرا داشتنی رو ملک من سند المثنی میکردی . این رو گفت و قطع کرد .

بعد گوئی دوباره داغ دل حاجی تازه شده بود شروع کرد به فریاد زدن :

- لعنت بهت ...
کنار خیابان پارک کرد به فریادهای حاجی گوش میداد و لبخندی روی لبش بود .

- شهرداری که نشد ...
- ای بابا ... باشه خداحا...
- حاجی کیفم رو دزد برده .
- چی؟؟ کیفت ؟ کدوم کیف ؟ از کجا ؟
چی توش بود؟؟
- همون مشکی .. همه چیم توش بود .
مدارک خودم ... سند حاجی عبدالهی هم بود .
چند ثانیه سکوت شد. داشت سخته میکرد .

- به هیچکس هیچی نگو عصر بیا دفتر ببینم چیکار میتونیم بکنیم .
همیشه واکنش های حاجی براش غیر قابل حدس بود . انتظار یه عالمه دعوا و داد بیداد داشت ولی هیچی نگفت و قطع کرد . پیش خودش فکر کرد . حتما همه چیز رو گذاشته برای عصر تو دفتر که دمار از روزگارم دربیاره . رفت خونه و به زور یه ناهاری خورد . مادرش کلی غصه خورد . عصر مثل کسی که به قتلگاه میره رفت دفتر . ولی باز واکنش حاجی عادی بود . همه همکارانش دلسوزی میکردن . جمع شده بودن تو اتاق حاجی تا ببینن چیکار میشه کرد . نهایتاً حاجی تصمیمش رو گرفت :



نسل هتل نشین!

این مطلب را در شبکه های اجتماعی دیدم که منسوب به دکتر فرهنگ هلاکویی بود برایم جالب بود: چهل سال پیش، دخترهای خانه صبح ها زود بیدار می شدند تا قبل از مدرسه رفتن، همه جای خانه را رفت و روب کرده باشد و بعد اجازه داشتند راهی مدرسه شوند. پسرها باید یا صبح زود یا عصر، نان و مایحتاج خانه را خرید میکردند و کارهای مردانه را در کمک پدر خود انجام میدادند. حالا با نسلی روبرو هستیم که صبح که بیدار می شوند، از هتل خانه شان خارج می شوند. چون که والدینشان به عنوان مستخدمین "هتل خانه" همه جا را رفت و روب خواهند کرد. و با یک تلفن همه چیز درب خانه مهیاست. نسلی که در برابر اتفاقی که در آن می خوابد و خانه ای که در آن زندگی میکند و ظرفی که در آن غذا می خورد احساس مسئولیت ندارد؛ آیا در برابر سرزمینی که از آب و خاک آن بهره مند است حس مسئولیت خواهد داشت!! برای این نسل، سرزمین هم چون هتلی است که می توان خورد و خوابید و ریخت و پاشید؛ از مواهب طبیعی آن بهره مند شد و بعد اگر باب میل نبود آن را ترک کرد. سرزمین هم، مثل خانه، برای این نسل، هتل است. با این تفاوت که متأسفانه مستخدم سرجهاز ندارد و همه فقط برای خوردن و خوابیدن و بردن آمده اند. این نسل را چه کسی و چه کسانی چنین تربیت کردند؟ کی بود؟ کی بود؟! اتفاقاً این دفعه، من بودم، تو بودی، ما بودیم و... همه بودند. کمی به خود بیاییم و تکانی به خودمان و این نسل هتل نشین بدهیم!! گرچه به نظر من نسلی که این بچه ها رو تربیت کرد، فکر می کرد چون خودش سختی کشیده باید هر جور امکاناتی رو برای بچه اش فراهم کنه و این موضوع از تهیه سیسمونی برای کودک به دنیا نیومده شروع میشه و متأسفانه ادامه پیدا میکنه تا جاییکه شان والای مادر و پدری خودش رو در حد یک مستخدم برای اربابش پایین بیاره مبدا که آبی در دل فرزندش تگون بخوره. اما غافل شد از اینکه هر باغچه و مزرعه ای با آب زیادی فاسد میشه و به لجن زار تبدیل خواهد شد. گاهی باغبان به گیاهش بی آبی رو تحمیل میکنه چون میدونه اون گیاه نیاز داره چند روز بستر خشکی داشته باشه تا بتونه ریشه هاش رو توی خاک رشدبده و به حیاتش ادامه بده! امیدوارم همه ما مادرها و پدرها بتونیم به این درک برسیم که امکانات هتلی ایجاد کردن برای فرزندمون افتخار نیست! مسئولیت پذیر کردن و قدردان بار آوردن کودکمون افتخاره!



شناخت دنیای متنوع افراد

گفتگو با سبا مقدم درمانگر تملیلی و زوج درمانگر

من روانکاو هستم؛ البته به طور دقیق‌تر، کار من روان‌درمانی با رویکرد تحلیلی است. نمی‌دانم چقدرش فرهنگی است و چقدرش اجتماعی، ولی از آنجایی که با فرد و روانش سر و کار دارم، این به یک معنا یعنی همه چیز.

درمان تحلیلی یا به عبارت دیگر دغدغه حرفه‌ای من این است که بدانم در سر آدم‌ها چه خبر است و چرا؟ چه احساس و فکری دارند و ریشه و سرمنشأ این احساس و فکر کجاست؟ تاریخچه‌اش چیست؟ این مدل «بودن» از چه بستر فرهنگی-اجتماعی (بعضاً سیاسی-اقتصادی) برخاسته؟ البته در این مسیر، گذشته فرد همان اندازه مهم است که اکنونش، روابط گذشته-اش همان اندازه تأثیرگذارند که انتخاب‌های ارتباطی فعلی‌اش.

علاوه بر اطلاعاتی که از این شخص (اشخاص) می‌گیرم، یعنی اطلاعاتی در مورد خانه‌ای که از آن آمده، تجارب ارتباطی که در کودکی داشته (با والدین، پدربزرگ و مادربزرگ، خواهر و برادر، همسایه، فامیل، دوستان و مسئولان مدرسه و ...)، به یک جنبه دیگر هم توجه خواهم کرد؛ احساسات خودم در تعامل با این شخص. یعنی دائم از خودم خواهم پرسید این فرد روبرو، چه احساسی در من برمی‌انگیزد؟ وقتی دنیایش را برای من تعریف می‌کند، ناخواسته چه احساسات و افکاری در من برانگیخته می‌شوند؟ یاد چه خاطراتی از زندگی شخصی خودم می‌افتم و چه تصاویری در ذهنم ساخته می‌شوند از این دنیا؟ یاد فیلم خاصی می‌افتم؟ آیا عصبانی می‌شوم یا دلسوزی‌ام تحریک می‌شود؟ دوست دارم باز هم او را ببینم؟ و یا نشستن و بودن با او برایم سخت است؟ چرا؟ گفتارش حوصله سر بر است؟ حضورش اضطراب آور است؟ یاد غم و غصه‌هایم می‌افتم؟ یا اصلاً هیچ کدام از اینها، بلکه کاملاً گیج و مبہوت و در تقلا برای فهمیدن دنیایش، ساعتها و جلسات متمادی پی هم می‌گذرانم؟

به‌علاوه، در جلسه با مراجعینم- هر هفته به مدت چند سال - علاوه بر اینکه تاریخچه و خاطراتشان برایم مهم است، از آنها در مورد زندگی فعلی‌شان هم خواهم پرسید، اینکه آرزوها و برنامه‌هایشان چیست؟ روابط بلندمدت و کوتاه‌مدتشان چه بوده و چگونه توصیفشان می‌کند؟ آیا هیچ مشغولیتی -اعم از شغلی و غیر شغلی- دارند که به طور هدفمند و متعهدانه پی بگیرند؟ چرا؟ روابطشان با خانواده‌هایشان، اکنون چگونه است؟ موفق شده‌اند دوستان و دوستی عمیقی بسازند؟ اصلاً نسبت به خود چه احساسی و چه نگاهی راجع به زندگی دارند؟

خلاصه بعد از کلی سوال از آنها، به افکار و احساسات هر لحظه و هر جلسه خودم رجوع خواهم کرد و بعد از شفاف‌سازی‌شان برای خودم، شروع به در میان گذاشتن‌شان-به صورت کاملاً فیلتر شده- می‌کنم. یعنی بعد از گذشت مدتی از جلسات مان، به آنها خواهم گفت در مورد سوال‌هایی که از خود و از من پرسیده‌اند، چه فکری می‌کنم و نظرم چیست. به آنها در مورد احساساتی که در من- نه به عنوان درمانگر، که به عنوان یک شخص واقعی- با مدل رفتاری و گفتاری‌شان ایجاد می‌کنند، خواهم گفت و نظرشان را خواهم شنید و بعد از حصول توافق، با هم به علت و ریشه آنچه گفته شده، می‌پردازیم و در صورت تمایل ایشان، تغییری در آن ایجاد می‌کنیم. البته بسیار هم پیش می‌آید که برای سوالات و ابهامات و گرفتاری‌هایشان پاسخ مشخصی که در پی‌اش هستند را، ندارم؛ مثلاً وقتی می‌پرسند «چرا من؟ چرا همیشه بحران‌های غیرقابل پیش‌بینی و اتفاقات بد فقط برای من رخ می‌دهند؟»، «چرا هم‌چنین پدر و مادری داشتم؟»، «چگونه می‌توانم احساس خوشبختی کنم؟ اصلاً تعریف خوشبختی چیست؟»، «با این همه زخم قدیمی چه کنم؟»، «در مواجهه با کابوس‌های شبانه‌ام تکلیف چیست؟» و از این دست سوالات. در این صورت، پیشنهاد خواهم داد که مدتی بیشتر با هم به آن مسئله فکر کنیم و جوابی «بسازیم» و نه لزوماً «بیابیم»!

خلاصه که یک رابطه «واقعی»-طبعاً در چارچوب اصول حرفه‌ای- خواهیم ساخت تا با هم به سوال‌های آنها فکر کنیم و تلاش کنیم «بفهمیم» تمام آنچه که آنها در درکش همیشه تنها بوده‌اند. سپس آنها تصمیم خواهند گرفت زین پس می‌خواهند با این درک جدید چه کنند؟

در این مقطع از زمان، نام آنچه که انجام می‌دهم را یک «رفاقت حرفه‌ای» می‌گذارم؛ شاید بعدتر نظرم عوض شود، نمی‌دانم.



بهترین تجربه های شغلی شما کدام است؟

چند سالی است که کار درمانی با زوجها را شروع کرده‌ام. البته که درمان فردی همچنان برایم جذابیت‌ها و کیف خاص خود را دارد، ولی زوج‌درمانی و بررسی پویایی‌ها و گره‌های ارتباطی زوجها، دنیای جدیدی است با تعاریف و چارچوبهای ویژه.

هر چه بیشتر در این مسیر پیش می‌روم، بیشتر می‌خوانم و با زوج‌های بیشتری ملاقات می‌کنم، بیشتر متوجه می‌شوم که چرا بشری که توانسته یا به کره ماه بگذارد- با وجود همه پیچیدگی‌های علمی و فنی این ماجرا- در مسیر ارتباطی با افراد نزدیک خود، همچون همسر، گرفتاری‌های بسیار جدی دارد.

توضیح چرایی‌اش ساده است (البته که حلش به این سادگی نیست): در دل رابطه یک زوج، نه فقط دو نفر رابطه، که بلکه لشگری از افراد حضور دارند- البته درون روان و ذهن هر یک از آنها- که به آن می‌گوییم «بازنمایی روانی» از افراد مهم زندگی؛ یعنی تصویر ذهنی که هریک از پدر و مادر خود دارند، تأثیراتی که از خواهر و برادرها گرفته‌اند، نوع دوستان و مسئولین مدرسه‌ای که هر کدام داشته‌اند و به طور کلی، تمام روابطی که در طول سالیان هر یک از آنها به خود دیده‌اند، در زندگی این زوج، در مدل بودنشان و نوع ارتباط برقرار کردنشان امروز، تأثیرگذار هستند.

توانستید بشمرید که در رابطه یک زن و شوهر، صحبت چند نفر است؟! صدای این دو نفر، قرار است از لابه لای همه‌چیز چندین نفر، به گوش هم برسند؟! تک‌تک افراد نام برده، صدا، تصویر و نقش خاص خود را خواهند داشت، مخرب یا سازنده (و چه بسا مخرب بیشتر!) گمان کنم با تصورش هم سرتان گیج می‌رود. ولی این دقیقاً اتفاقی است که رخ می‌دهد. و علت پیچیدگی ماجرا هم این است که این دو نفر نمی‌توانند صدای خود را بدون خدشه و پارازیت و تحریف شدن به گوش همدیگر برسانند.

حالا من چه می‌کنم؟ باز، توضیحش ساده است ولی خودش در عمل نه! و آن این است که تلاش می‌کنم از بین ده‌ها صدا و تصویر (تصویر مادر و پدر و معلم اول دبستان و خاله پدری و دوست نزدیک خانوادگی و بچه‌های همسایه و ...) صدای حقیقی آن دو را به گوش هم برسانم. البته که این نیز ساده نیست، چون این صدا اغلب همچون امواج مخدوش رادیویی است و مدام نیازمند تنظیماتی است که بتوان از لابه‌لای هزاران موج، فرکانس اصلی را

پیدا کرد و جان کلام را شنید.

در این بین آنچه ماجرا را پیچیده‌تر می‌کند، این است که این فرکانس اصلی، اغلب به زبان خارجی است! یعنی بعضاً زوجها خود نیز نمی‌دانند دقیقاً از چه چیزی ناراحت هستند، یا اگر هم می‌دانند، دست کم نمی‌توانند آن را به گونه‌ای منتقل کنند، که صریح و مستقیم، به گوش طرف مقابل برسد و نه تنها تدافعی نشود، بلکه همدلی‌اش هم جذب شود!

به تجربه دیده‌ام وقتی افراد مستقیم و با کلمات «سالم» درخواست خود را مطرح می‌کنند- حال این درخواست می‌تواند درخواست تأمین یک نیاز مثل نیاز به توجه، نیاز به دیده شدن، نیاز به تأیید یا همدلی باشد، می‌تواند یک اعتراض و یا ابراز دلخوری باشد، یا حتی تلاش برای تصمیم‌گیری و حل یک مسئله باشد و غیره- به نتیجه مطلوب می‌رسند و این یعنی یک زوج خوشحال!

ما، سه نفری، تلاش می‌کنیم بفهمیم مشکل و گیر کار کجاست؟ پاشنه آشیل روان هر یک از آنها یا همان نقطه ضعف یا آلرژی روان هر یک از این دو نفر کجاست؟ ریشه‌اش چیست؟ در کودکی، در روابط قبلی، یا در اوایل همین رابطه چه اتفاق و اتفاقاتی باعث شده‌اند این مشکلات به‌وجود بیاید؟ از همه مهم‌تر، باورهای قدیمی، ترس‌ها و آرزوهای ناخودآگاه این زوج چه هستند که به طور غیرمستقیم در حال آسیب زدن به این رابطه هستند؟ سهم و مسئولیت هر یک در دامن زدن و کورت‌تر کردن این گره ارتباطی چیست و راه‌حلش کدامست؟ مهارت و آموزش‌های مورد نیاز این رابطه چه مواردی هستند؟ خلاءهای عاطفی هر یک از این دو چیست؟ بانک عاطفی آنها چقدر پس‌انداز دارد و اصلاً پایه‌ها و ستون‌های این خانه چقدر محکم و اصولی پی‌ریزی شده‌اند و برای استحکام‌شان چه کاری می‌توان و باید انجام داد؟ ولی دست آخر اگر زوجی تمایل به ادامه رابطه نداشته باشند، چطور می‌توان این جدایی را با آسیب کمتری برای آنها و دیگر افراد درگیر ماجرا (فرزندان، والدین هر یک و ...) میسر ساخت؟!

مهم‌ترین چالش‌های حوزه تخصصی شما چیست؟

فقدان درون‌نگری! یا بهتر بگویم باور نداشتن به اهمیت درون‌نگری! درون‌نگری یعنی اینکه فرد بتواند نگاه نقادانه به رفتار و احساسات خود (نه طرف مقابلش) داشته باشد و در پی یافتن راهی برای حل

اطرافش به لحاظ فرهنگی غنی بوده؟ یعنی آیا کسی به او امید داشته و برای آموزش و پرورش مهارت‌های این کودک قصد و برنامه‌ای وجود داشته؟ آیا اطرافیان بلندپرواز و خوش‌بینی داشته؟ آیا در خانه‌اش، داشتن آرزو و هدف، اراده و برنامه‌ریزی، جدی گرفته می‌شده؟ حمایت و تشویق می‌شده؟ یا اینکه به لحاظ فرهنگی-اجتماعی-چه بسا جنسیتی، تمایلات، نیازهای رشدی و اشتیاق‌های اصیل فرد باید سانسور می‌شدند؟ و یا حتی به لحاظ جغرافیایی یا اقتصادی، داشتن یک سری خواسته‌ها صرفاً افکار مسخره و دور از دسترسی بیش نبوده؟

اینها را گفتم که روشن باشد چقدر این مفاهیمی که همه به سادگی از آن حرف می‌زنیم (موفقیت، حس خوشبختی، رابطه خوب و ...) پیچیده هستند. ولی منظورم این نبود که اگر همه سوال‌هایی که در بالا پرسیدم، پاسخ مایوس‌کننده‌ای دارند، پس برای چنین فرد یا افرادی آینده سیاه و تاریک است! ایداً. گذشته از خانواده، مدرسه، شهر و کشوری که در آن بزرگ شده‌اید و با وجود الگوهای بد و مخربی که درونی (و ناخودآگاه) شده‌اند، همچنان امید به تغییر در شخصیت وجود دارد: شاید همان مثال امواج رادیویی برای توضیح منظوم مفید باشد. اینکه چقدر کنج‌کاو هستید و چقدر انگیزه دارید که بین هزاران موج درهم و برهم و نامشخص و صوت‌های زیاد و خراب، صدای خودتان-اشتیاق درونی و اصیل خودتان- را «شناسایی» و شاید بهتر باشد بگویم از اول «تعریف کنید»! اینکه چقدر به یافتن این صدا امید و باور داشته باشید و با مقایسه‌های بی‌جا ریشه این نهال نوپا را نخشکانید و اجازه ندهید که بخشکانند! چقدر از این دارایی نهان حراست خواهید کرد، تا پس از طی کردن مسیر خاکی و ناهموار اولیه، در جاده اصلی بیفتد؛ جایی که دیگر کمتر کسی جرأت شک کردن به آن را داشته باشد و یا بتواند به دیده تردید، تمسخر یا تحقیر به آن نگاه کند.

چه پیشنهادی برای جوانان کشور دارید؟

من در مطب خود، روزانه با جوان‌هایی ملاقات می‌کنم که به لحاظ نداشتن انگیزه، هدف، برنامه و بلندپروازی، مرا پر از تعجب و حیرت و غصه می‌کنند! و شاید اغراق نباشد اگر بگویم که گاه، سهم عمده کارمان صرف احیای انگیزه‌های از دست رفته می‌شود! بازبینی اهداف سرکوب شده! ترمیم عزت نفس آسیب خورده یا له شده! جایگزین کردن الگوهای بی‌برنامگی و بی-هدفی! چالش با حس پوچی فراگیر! بررسی ریشه‌های درماندگی و ناامیدی آموخته شده!

این از بخش جوانان؛

ولی در تمامی مواردی که در بالا گفتم، همیشه رد پای یک بزرگتر خوب در سرنوشت یک جوان تعیین کننده است. بزرگتری که راه را بلد باشد، و یا دست کم، راهنمای خوب بودن را بلد باشد؛ بزرگتری که ترس از دست دادن صندلی و جایگاه و مقامش نداشته باشد، بزرگتری که رشد و بهتر شدن جوانان را تهدیدی برای موجودیت خود نبیند و هم تاب بیاورد بالندگی نسل جوانتر را و هم سخاوتمندانه اجازه دهد پختگی، خرد، تجربه و تدبیرش توسط نسل بعد الگو و درونی شود و از این طریق باشد که جاودانه می‌شود.

آن برآید. البته که در این مورد به نظر من اوضاع به مراتب بهتر است از گذشته و اکنون ما علاوه بر زنان که در این راه پیشکسوت بوده‌اند، شاهد حضور مردان و نوجوانان و کودکان هم هستیم و این یعنی پیشرفت شگرف در مسیر خودشناسی به کمک افراد متخصص در این زمینه.

ولی شاید مهمترین چالش نه در مورد مراجعین و فرهنگ استفاده از خدمات روانشناختی، که از نظر من، خود متخصصین هستند. کم نشنیده‌ایم که «روانشناس‌ها و مشاورها و روانپزشکان خود ... هستند»! یکی از مهم‌ترین علل آن این است که بخش عمده‌ای از آموزش و سوپرویزن (تحت نظر کار کردن) و درمان شدن خود روان‌درمانگران، به صورت فرمالیته انجام می‌شود. درواقع فقط اگر درمانگری شخصا برای کاری که می‌کند و برای افرادی که به او مراجعه می‌کنند ارزش قائل باشد و وجدان کاری داشته باشد است که ما با درمانگر حرفه‌ای و اتفاقاً موفق‌تری سروکار داریم. در غیر این صورت، تکرار سناریوی قدیمی «روانشناس‌ها و مشاورها و روانپزشکان خود ... هستند» است.

ولی از این بدتر، اثر مخربی است که این جایگاه می‌تواند بر روی انسان‌ها داشته باشد. در واقع به واسطه اعتباری که دانش و مدرک روانشناسی به فرد می‌دهد، امکان و پتانسیل ایجاد کردن بدترین آسیب‌ها وجود دارد. یعنی اگر این متخصصین خود در فرایند خودشناسی نباشند (به طور به خصوص منظوم در درمان بودن است نه صرفاً مطالعه کتب مرتبط)، اگر با چاله‌های روانی و آسیب‌های کودکی و زخم‌های روحی و عقده‌های ناخودآگاه خود آشنا نباشند و نتیجتاً برای حل و درمانشان اقدام جدی (حداقل به مدت چند سال تراپی) نکنند، لاجرم در مسیر آسیب زدن به افراد هستند. چراکه دانش کتابی صرف (از هر مکتب و رویکردی) به هیچ عنوان نتوانسته و نخواهد توانست انسان را از مشکلات روحی و روانی‌اش مصون بدارد.

به نظر شما مهم ترین عوامل موفقیت افراد در زندگی کدامند؟

از نظر من موفقیت، نه یک اتفاق که یک فرایند است. به همین دلیل شاید این سوال درست‌تر باشد که بپرسیم «چه روند و فرایندی در دل خود حس موفقیت به همراه دارد؟» البته که حتی با تغییر سوال هم نمی‌توانم پاسخ مشخصی برای آن داشته باشم. در هر حال، هر تعریفی هم که از موفقیت داشته باشیم، از نظر من این مفهوم، محصول چندین متغیر است و از آنجا که رویکرد کاری‌ام و به طور کلی لنز روی چشمانم روانکاوانه و تحلیلی است، طبیعتاً اثر گذشته و الگوهای والدینی را در آن نمی-توانم نادیده یا کم‌اهمیت بدانم.

بخش زیادی از شخصیت، تحت تاثیر فرایندی است که ما به آن «هماندسازی» می‌گوییم. اینکه فرد بداند کیست و از خود و زندگی چه می‌خواهد، تحت چه شرایطی به حس موفقیت یا حس خود-ارزشمندی دست پیدا می‌کند، همه و همه ریشه در محیط اولیه‌ای دارد که در آن رشد کرده است. اینکه این فرد هنگامی که برای خود هویت تعریف می‌کرده، چه الگوهایی داشته؟ چه خانواده‌ای به خود دیده؟ با او چه رفتاری و درباره او چه باوری داشتند؟ آیا انسان‌های هدفمندی در اطراف خود دیده؟ آیا محیط

فرهنگ از کودکی تا بزرگسالی



نونا توکلی

کارشناس مدیریت فرهنگی
کارشناس ارشد مدیریت دولتی

بدون شک هر پیری روزی میانسال هر میانسالی روزی جوان و هر جوانی روزی نوجوان و هر نوجوانی روزی کودکی بر بستر رویاهای زیبای آینده ای مبهم بوده است. اینکه زن چه تاثیر شگرفی در رفتار و خلق و خوی یک انسان دارد بدون تردید غیر قابل انکار است ولی آنچه به آن می پردازیم یک واقعیت مهم از تاثیر داستانهای کودکانه بر ذهن کودک و ثبت ارزشها، انگیزه ها، جهت دهی به افکار و پرورش روح خلاقیت و نیز مهربانی و انسان دوستی و عشق به هر جنبنده و نبات و تمامی مخلوقاتی است که یک اشتباه در توجیه این حس خوب می تواند تمامی آینده کودک و اجتماعی که در شعاع آن قرار دارند را متاثر گرداند.

وقتی خوراک ذهن و تمایلات روحی ما به سوی نظم و عشق و لذت از نعماتی باشد که در اختیار ماست بدون تردید هیچگاه به حقوق دیگران تجاوز نخواهیم کرد، آنگاه که به کودکان در داستانهای کودکانه گذشت و نوع دوستی را می آموزیم هرگز منتظر نخواهیم بود که با کوچکترین اختلافی با همراه زندگی خود قهر کند و رفتار کینه توزانه در پیش بگیرد و دنبال انتقام های سخت باشند.

قصه روباه و کلاغ را که گفتیم به او آموخته ایم اول گوش کند و با یک تمجید منافعش را به خطر نیندازد! اما به او با قصه خرگوش و لاک پشت آموخته ایم که دچار غرور بیجا نشود و با قصه هزار پا و هزار دست به او فرهنگ صحیح نگاه به توانایی های انسان ها را می آموزیم!

گاهی لازم است همه ما دوباره و دوباره این بنیان های فرهنگ تفکری و رفتار اجتماعی را به یاد آوریم، شاید به خاطرم آن بیاید که ریشه ای ترین مشکلات و معضلات جامعه در این قصه های کودکانه دیده و حل شده بود! چرا در بزرگسالی به این پیچیدگی شده است؟! احتمالا جایی فراموش کرده ایم که مثل ها و قصه ها و خاطرات نگاشته شده و باقیمانده از گذشتگان همان ریشه های فرهنگی است که ۳۰ سال بعد انتظار داریم در جامعه متبلور شود! همان گذشت و نگاه صحیح به هم نوع و هر جاننداری است که در خونه مادر بزرگه وجود داشت! همان دغدغه های کدوی قلقله زن است و همان پاکیزگی و نظم مورد نیاز در حسنی!

دنبال نام داستان ها نیستیم، دنبال راز نهفته در پشت قصه های تکراری کودکی هستیم تا عمق رفتارشناسی و ایجاد تمایلات حسی و ذهنی را برای سالهای دور را دنبال کنیم. اگر نیکو بنگریم تمامی نقش های برشمرده از آن قصه ها روزی تغییرات بزرگی را در زندگی های نوجوانی و جوانی و میانسالی و پیری رقم زده است.

■ پس تا فرصت هست الواح ذهن های پاک کودکانمان را برای آینده ای سرشار از قناعت فرهنگی و مناعت طبع پرورش دهیم و برای خود نیز گاهی داستان راز های ساده زندگی را مرور کنیم چرا که درس هایی بسیار در پس همین کودکانه های پر شور نهفته است.



مداخلات رشدی

زهره فاتحی

مسئول انجمن بازی و ورزش کودکان شهر بابک
و مدیر باشگاه ورزشی کودکان تکامل

دکتر قدیری

دکترای رفتار
حرکتی و عضو
هیات علمی
دانشگاه خوارزمی



دکتر صالح رفیعی

دکترای رفتار حرکتی
و عضو هیات علمی
پژوهشگاه علوم
ورزشی



• مفهوم سواد بدنی

سواد بدنی اولین بار توسط مارگارت وایتهد ارائه شد که پایه گذار سواد بدنی است.

مارگارت وایتهد روی ۴ عامل انگیزشی کار میکرد که این انگیزه را در ایشان بوجود می آورد که مفهوم جدید سواد بدنی را در جامعه گسترش دهد و بتواند ارزش واقعی اش را برگرداند و از حالت تفریح خارج کند و به عنوان یک نیاز مطرح کند.

اولین بحثی که پیش آمد بحثهای فلسفی بود که خود مارگارت بخاطر بعد فلسفی که درگیر آن بود را وارد کرد.

می گفت که جسم ما جدا از محیط نیست و در یک مقوله فرعی حساب نمی شود و ما میتوانیم از طریق جسم و بدن بسیاری از حوزه های دیگر را رشد بدهیم و از طرف دیگر مشکلاتی که بود در حوزه توسعه مهارتهای پایه بود چون زمانی ایجاد شده بود که خانواده ها و مربیان اصلا به رشد حرکتی کودکان اهمیتی نمی دادند و بیشترین تمرکزها روی حوزه شناختی بود و حوزه زبانی و کمتر به حوزه حرکتی پرداخته می شد.

مارگارت وایتهد اعتقاد داشت صرفا یک سواد به معنای داشتن یک آمادگی بدنی مناسب نیست هر چند میتواند یک شرط مناسب و خوبی باشد که بگوییم افراد با سواد هستند. اگر بخواهیم بگوییم افراد با سواد هستند باید اینجوری تعریف کنیم که انگیزه و مشارکت در ورزش این افراد بالاست اعتماد به نفس حرکتی، توانایی و شایستگی حرکتی بالاتری دارند درک و دانش درستی از فعالیت بدنی دارند و مجموع اینها ابعاد حرکتی، عاطفی، روانی، اجتماعی و شناختی باعث میشود که افراد از فعالیت بدنی یک مفهوم کاملا درونی شده داشته باشند و این را تا پایان عمرشان نگه دارند و فعالیت بدنی را جزو لاینفک زندگیشان قرار دهند و دنبال سبک زندگی فعال باشند، چیزی که اکثریت ماها نداریم و یا کمتر دسترسی داریم.

• دیدگاه پیازه و رشد حرکتی

نظریه رشد پیازه از رایج ترین نظریه ها در زمینه رشد کودک است. پیازه اعتقاد داشت که پایگاه رشد کودک حرکت است اگر بخواهیم

رشدی در کودک رخ بدهد چه رشد شناختی، عاطفی، اجتماعی و... باید از حرکت آغاز کنیم. حرکت یک کمپ اولیه است که بعد از آن رشد های دیگر شروع میشود. ولی متأسفانه این مفاهیم فراموش شده و شاهد این بودیم که گروهی از افراد تاکید خاصی به مفاهیم تحصیلی مثل ریاضیات و علوم و... داشتند و البته منطقی هم هست که پیشرفت تحصیلی برای خانواده ها شاخص اصلی است و نگران آینده فرزندشان و پیشرفت تحصیلی تضمین کننده آینده فرزندشان است و به همین دلیل روی این قضیه سرمایه گذاری بیشتری می کنند و از همان کودکی، کودک را درگیر این موضوع کرده و این یک جنبه گرایی در این حوزه باعث شده که از بخش حرکت و فعالیت بدنی غافل شویم.

کودکان از نظر حرکتی و جسمانی بیسواد هستند و این تغییر آنقدر زیاد هست که تبدیل به یک معضل شده و متخصصان رشد و کسانی که در این حوزه کار میکنند تمام تلاششان این است مفهوم سواد بدنی را به جامعه برگردانند که از حوزه حرکت میتوان به حوزه شناخت رسید.

• ویژگیهای افراد با سواد

چالش را دوست دارند. اعتماد به نفس بالایی دارند. ارتباطات دوستانه خوبی دارند.

ولی کسانی که تک بعدی بزرگ میشوند و برای آنها در جنبه های خاصی سرمایه گذاری میشود این ویژگیها کمتر است. از فعالیتهای جدید لذت نمی برند مخصوصا کودکان که "من نمیتوانم" در آنها بالاست.

اگر کودکان وارد حوزه ورزش شده و کار اصولی با آنها انجام شود را با بقیه کودکان مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که افراد جسورتری هستند قدرت ریسک پذیری بالایی دارند و میتوانند در فعالیتهایی که ناشی از یک اعتماد به نفس درونی هست وارد شوند.

• مدل توسعه بلند مدت ورزشکاران یا LTAD

در این مدل بخشهای اول آن اختصاص دارد روی ۱۲ سال اول زندگی بویژه ۸ سال اول که باید روی مهارتهای حرکتی پایه کودکان کار شود، پرداخته است و بعد از آن وارد ورزش تخصصی شوند. باید یک فضایی آماده کرد که اول کودکان آموزشهای اولیه

را ببینند و مداخلات رشدی مناسب را گرفته بعد وارد ورزش تخصصی شوند.

• **دومفهوم که روی شایستگی کودکان میتواند تاثیر داشته باشد:**

۱- فیزیکیال فیتنس کودکان
۲- شایستگی کودکان که حول FMSها ومفاهیم حرکتی خواهد بود.

• **سوال: چقدرروی FMSها باید مانور داد؟ چه مداخلات رشدی را باید در نظر گرفت؟**

ماباید بیشتر تاکید داشته باشیم روی آموزش مهارتهای پایه واساس کاررو بازی بگذاریم؟ اگر بازی باشد این سوال پیش می آید که فقط جنبه شادی وسرگرم بودن مهمه یا نه؟ رویکردهای انعکاسی وآموزشهای نوین باید هدف دیگر آموزش باشد؟

در اینجا نقش مداخلات رشدی خیلی مهم است که در آن بازده زمانی چه چیزی اهمیت زیادی پیدا میکند.

سوال مهمی که هست اینکه باید مداخلات را چطورری برنامه ریزی کنیم؟

در این رده سنی اگر پایه را درست واصولی کار شود مهارتهای ورزشی که در آینده قرار است آموزش ببینند و برای این رده ساخته شود درست شده وسواد جسمانی در ۱۲ سال اول پرورش پیدا میکند و ادامه دار خواهد بود.

در این دوران ۲ مقطع رشدی داریم:

۱- دوران طفولیت؛ تا ۲ سالگی

۲- دوران کودکی؛ از ۲ تا ۹ سالگی میتواند ادامه داشته باشد.

دوران طفولیت:

در دوران طفولیت بحث سواد بدنی خیلی متفاوت تر است تا کودکی اما نکاتی که در دوران کودکی اهمیت زیادی دارند رشد ادراکی (ادراک بینایی، شنوایی، لامسه) است.

این سه ادراک خیلی مهم هستند وقتی کودکان با همسالان خود در یک محیط قرار میگیرند میتوانند یک عامل تعیین کننده برای رشد کودک در آینده باشند. یکی از تعیین کننده های اصلی رشد انسان در آینده میزان تجارب بینایی است که یک کودک می تواند در کنار تجارب دیگر داشته باشد.

تعاملاتی که بین کودک ومادر، کودک و پدر وجود دارد می تواند یک عامل تعیین کننده که همان پیوند جویی است در رشد حرکتی کودک در آینده باشد اینها مسائلی است که در دوران طفولیت اهمیت دارد ومطرح می شود.

دوران کودکی:

یک دوره مهم که از ۲ سالگی شروع می شود و در این بین مداخلات باید بر اساس اصول خودشان طراحی شوند. یکی از دلایلی که گفته میشود کودکان نباید تا (سن ۸ یا ۹ سالگی) وارد ورزش تخصصی شوند همین ادراکاتی است که در بالا راجع به آنها صحبت شد چون هنوز به بلوغ نرسیده اند و هماهنگی چشم ودست و پا وتعقیب بینایی اینقدر تقویت نشده که مثلاً تویی که در حال حرکت است را دنبال کند وتعقیب کند. باید این بلوغ اتفاق بیفتد تا کودکان بتوانند وارد ورزش تخصصی شوند. پس نوع مداخلات وفراهم ساختن مداخلات باید بتواند این ادراکات را استارت بزند. مداخلات اولیه خیلی مهم هستند.

سوال: بچه های ۲ سال به بالا که تازه حرکت را شروع کرده اند و میخواهیم روی FMSها ومهارتها کار کنیم چه ریزه کاریهایی را باید انجام دهیم؟ چطور باید وارد شویم که FMSها را در دامنه وسیعی از حرکات ومحیط کار کنیم وواژگان حرکتی کودکان را افزایش دهیم؟

چون ما میدانیم که محدود کردن کودکان به چند حرکت درست نیست و اینکه چند حرکت را بلد باشد وبقیه را نتواند انجام دهد یعنی شایستگی مناسبی ندارد.

افرادی که در حوزه کودک کار میکنند دودسته اند: گروهی که به صورت تئوری و نظری کار می کنند وگروهی که در تئوری کار نمی کنند.

گروه اول دو گروه هستند: گروهی که بر اساس دیدگاه سیستمهای پویا و پویایی محیط کار می کنند ونظامهایی که در محیط هستند ومداخلات. گروه دیگر بر اساس دیدگاه های شناختی و بیشتر بحثهای شناختی کار میکنند.

سیستمهای پویا: یک بحث جدید که توسط متخصصین رشد حرکتی و کسانی که در این حوزه فعالیت میکنند وبیشتر روی سیستمهای پویا تمرکز دارند.

اگر بخواهیم یک مداخله طراحی کنیم باید از یک مرحله عبور کنیم:

اول اینکه هرآموزشی را باید از خود کودک آغاز کرد. کسی که بخواهد در حوزه کودک فعالیت کند باید ارزیابی کند یعنی تخصص ارزیابی داشته باشد، محدودیت های کودک را درک کند. مثلاً در بحث هماهنگی چشم ودست یا چشم و پا باید بداند که هماهنگی چشم ودست و پا چیست تا بتواند ارزیابی کند. دیتا بگیرد وبر اساس دیتاهایی که وجود دارد محدودیت های کودک را تشخیص بدهد. باید سطح رشد حرکتی کودک ارزیابی شود. (محدودیت یعنی یک عامل تعیین کننده برای رشد)

یکی از شاخصهای اصلی ارزیابی برای تعیین مداخلات میزان تعادل کودک است. کودکان بر اساس مشکلات آنتروپومتریک، آسیب شناسی وحرکات اصلاحی اکثریت دچار اختلال تعادل هستند. تحقیقات نشان می دهد چون کودکان قدرت و استحکام لازم را ندارند اگر بخواهیم مداخله گری کنیم باید این محدودیت های فردی را بشناسیم سطح رشد حرکتی از نظر FMSها و مهارتهای حرکتی پایه تخمین بزنیم که آیا کودک اصلاً می تواند از بین موانع عبور کند، بپرد ویا شوت هوایی بزند و... و سوالات زیادی که باید پرسیده شود تا سطح رشدی کودک تخمین زده شود.

اگر دیتای مناسبی از کودک نداشته باشیم یعنی مداخله مناسبی نداریم ومطمئننا مداخله فقیری خواهیم داشت. (فقر دیتا= فقر مداخله) بحث دیگر بحث انگیزش حرکتی کودکان است. پرسشنامه هایی در این زمینه تهیه شده که بتوان ارزیابی خوبی داشت. با شناخت کودکان بر اساس فاکتورهای گفته شده ودیتای گرفته شده با کودکان کار کرد.

مرحله بعد مهندسی محیط است. در طراحی مداخلات رشد حرکتی مهندسی محیط مفهوم خیلی مهمی است که متاسفانه در این زمینه کار زیادی برای کودکان انجام نشده مثلاً در مهدها یک سرسره یا ترامپولین و... استفاده میشود وبه اینکار مهندسی محیط میگویند که یک بحث ضدانگیزشی است.

در این زمینه متوجه شدند که سیستم غیرخطی نمیتواند همه مفاهیم را به کودکان منتقل کند مخصوصاً در بحث سواد بدنی. یکی از چالش های اصلی که در طراحی مداخلات وجود دارد سطح مهارت و تبصر خود مربی است و بهترین کار این است که مربی مبتدی به صورت غیر خطی کار نکند.

مربی هر چقدر ماهرتر شود بصورت خودکار به سمت آموزش غیرخطی می رود و این زمان نیست که تمام محدودیتها را درک کند و بداند که چه تمرینی طراحی کند که کودک راحت تر چالش را انجام دهد.

در بحث FMS ها یک مشکل وجود دارد که اینها را چطور می باید معرفی کرد که نگران کننده نباشد. اگر به شکل تکی و منفرد روی FMS ها کار کنند (لی، سکسکه دوییدن، مهارتهای دستکاری دریافت و پرتاب و...) دریافتند که اینکار اشتباه است و باید بصورت ترکیبی کار شود و گرنه سواد بدنی در افراد ایجاد نمیشود. مثلاً دوییدن باید با آگاهی بدنی، آگاهی زمان، آگاهی جهت یابی و جابجایی باشد. تمرینات نباید بصورت منظم باشد بصورت بازی باشد بازی که توسعه شناختی در آن بکار گرفته شود.

حوزه های مضمونی: حوزه بازی - حرکات موزون - حرکات ژیمناستیک رشدی

این نکته مهم است که بازیها را باید بصورت هدفمند حرکتی انجام داده و در این زمینه رشد کنیم. کودکان را باید در محیط های متغیر قرار داد شرایط استیل (ثابت) نمیتواند کودک را تحت فشار محیطی قرار دهد و منجر به رشد کودک نمیشود باید بدنیال ترکیب FMS ها و مفاهیم باشیم تا چالش اصولی و خوبی در حوزه رشد صورت بگیرد و این اهمیت زیادی دارد.

سازوکار مداخله می گوید که چه کاری با کودک انجام دادی؟ چه باز خوردی گرفته است؟ این باز خورد تاثیر می گذارد یا نه؟ اگر تاثیر داشته چقدر تاثیر گذار بوده؟ ارزیابی کن و اصلاح کن

طراحی تکلیف: از خطی شروع کنیم بصورت خودکار به غیر خطی منجر خواهد شد.

اگر مهندسی محیط درست اتفاق افتد خود رویکرد خطی اتفاق خواهد افتاد.

تنوع ایجاد کردن برای کودکان فوق العاده می تواند مهم باشد و متخصصان روی این قضیه تاکید زیادی دارند.

میتوانیم فرضهای متنوعی برای کودکان در محیطهای مختلف ایجاد کنیم صرفاً نباید به این مساله محدود باشیم که حتماً داخل یک سالن با کودکان کار کنیم باید محیطهای مختلف را تجربه کنند.

در طراحی فضاهای کودکان و چپش آنها کار درستی صورت نگرفته و غنای لازم را ندارند. در محیط باید چپش بر اساس محدودیتهای فردی صورت بگیرد. غنی سازی محیط برای مهدها و باشگاه ها و هر محیطی که کودکان در آن قرار دارند خیلی مهم است چون که کودکان دوباره به این فضا بر میگردند و واژگان حرکتی که این واژگان با حسهای مختلف حرکت با استفاده از انواع اقسام محرک ها انجام می شود.

فضاهایی که برای کودکان در نظر گرفته می شود باید از نظریات سنسورایی مناسب باشد که حسهای حرکتی و پیکری را به خوبی تحریک کند؛ کف، دیوارها، اجسام و وسایل و... زبری و خشونتهای مختلف را داشته باشد. که بتواند ثبات سنسوری را به خوبی تحریک کنند. محیط باید چند حسی باشد. فقط بینایی نباشد سنسورهای شنوایی و لامسه در محیط وجود داشته باشد که برای کودک چالش زا و هیجانی باشد. (مثلاً از ارتفاع های متفاوت بالا و پایین برود. موسیقیایی باشد متناسب با کودکان که کودک تحت چالش و فشار قرار گیرد و البته ایمنی کار در نظر گرفته شود).

اگر این چالشها را برای کودکان ایجاد نکنیم نمیتوانیم انتظار داشته باشیم کودک متنوع عمل کند و تقویت و شایستگی حرکتی که مدنظر و هدف ماست در کودک ایجاد شود. محیط باشگاه باید سازماندهی شود و بعد از یک مدت محرکها جابجا شوند.

گام سوم طراحی مداخلات رشدی طراحی تکلیف است. هر چه زمان بیشتری می گذرد متخصصان رشد متوجه می شوند که اشتباهاتی وجود دارد. مثلاً قبلاً گفته میشد که طراحی تکلیف باید معلم محور باشد یعنی سیستم خطی باشد. بعد از مدتی گروهی گفتند که باید غیرخطی کار شود کودک باید تحت چالش قرار بگیرد و بر اساس همین چالشها آموزش ببیند. بعد از سالها مطالعه



جمع بندی

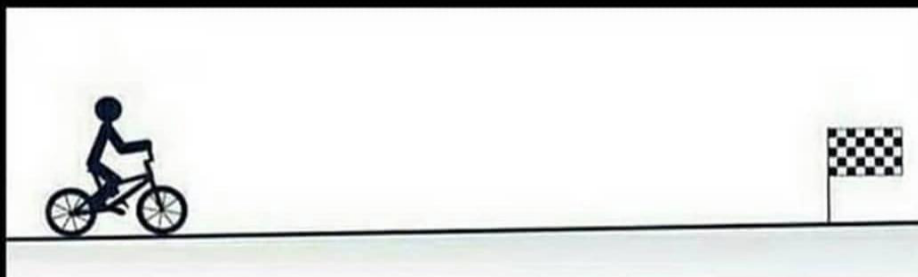
هر کسی که می خواهد در حوزه رشد حرکتی کودک فعالیت کند باید جدیدترین مقالات این حوزه را مطالعه کند. برای اینکه بتوانیم کسانی که را تربیت کنیم با سواد باشند و فعالیت بدنی را در طول عمر داشته باشند. چه سطح مهارت بالا یا پایینی داشته باشند، چه ناتوان باشند، چه پیر و سالمند باشند باید بدانند ورزش کردن و فعالیت ورزشی منظم داشتن میتواند سلامت جسم و روان و همه ابعاد زندگی این افراد را تضمین کند و یک زندگی سالم داشته باشند. در این زمینه بستر ساز اولیه در دست متخصصان رشد و حوزه کودک است اینکه ۱۰-۱۲ سال اول زندگی مهارتها و مفاهیم رو به شکل اصولی توسعه بدهیم. که یکی از راه کارهای اصلی مداخلات رشدی است.

روی این دوتا مفهوم مهم هم باید برنامه ریزی و کار کرد:

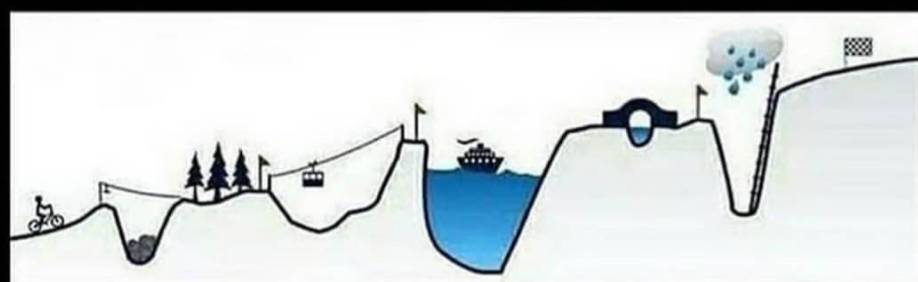
۱- مهندسی محیط و شرایط محیطی مناسب که انواع اقسام حرکات و ادراکات را تحریک کند.

۲- طراحی خود تکلیف های حرکتی است که دورویکرد خطی و غیرخطی است. در گام اول با خطی شروع کرده (مربیان مبتدی) و خود به خود به غیرخطی منجر خواهد شد.

YOUR PLAN



REALITY



The heaviest burdens that we carry are the thoughts in our head.

#HOUSEOFLEADERS

سنگین ترین باری که با خودمان حمل می کنیم افکاری
هستند که در سرمان داریم



بزرگترین رمز تعامل با مردم

دیل هاریسون کارنگی
(Dale Harbison Carnegie)



دیل هاریسون کارنگی (Dale Harbison Carnegie) را می شناسید. او نویسنده ای زبردست و سخنران توسعه دهنده درس هایی در زمینه پیشرفت شخصی و خودیاری و ارتباط با مردم بود. یکی از شاخص ترین و مهم ترین ایده کارنگی در کتاب هایش این بود که می توان اخلاق برخی را با تغییر دادن رفتارمان با آنها ، تغییر دهیم. دیل کارنگی در سال ۱۸۸۸ در خانواده ای فقیر و کشاورز چشم به جهان گشود. بعدها در کالج ایالتی آموزگاران وارنزبرگ، میزوری مشغول به تحصیل شد. اولین شغل وی بعد از دانشگاه ، فروش دوره های مکاتبات آموزشی بود. دیل بعد از فروشنده گی در سال ۱۹۱۱ به آرزوی دیرینه اش که تدریس و سخنرانی در شاتواکوا (جنیش سواد آموزی برای بزرگسالان) بود رسید؛ و سرانجام از آکادمی هنرهای تجسمی در نیویورک سر درآورد. آیین دوست یابی (چگونه می توان دوست یافت و در مردم نفوذ کرد؟) یکی از کتاب های ارزشمند او می باشد. کارنگی درباره علت نگارش این کتاب اظهار می کند کمیته ای در دانشگاه شیکاگو یک تحقیق راجع به امیال عموم مردم جامعه انجام دادند که نتیجه حاصل شده از این حکایت داشت که مردم بعد از خواستن سلامتی، علاقه مند هستند بدانند چگونه می توانند روی باقی مردم تأثیر بگذارند؟ بنابراین تصمیم گرفتند که دوره ای برای بزرگسالان بگذارند تا این مسائل را برای آنها آموزش دهند، اما کتابی برای تدریس پیدا نکردند، زیرا تا آن زمان هیچ کتابی در این باره به رشته تحریر در نیامده بود؛ بنابراین دیل تصمیم می گیرد تا خودش دست به کار شود و اولین کتاب را براین اساس بنویسد. متن حاضر ترجمه بخش کوتاهی از کتاب آیین دوست یابی است که خشایار خطیر در سال ۱۳۶۳ انجام داده و انتشارات جاویدان به چاپ رسانده است . با توجه به ترجمه های مختلفی که از این کتاب موجود است ترجیح دادیم این ترجمه را که بیش از سه دهه از آن می گذرد بدلیل زیبایی دلنشینی بیان ادبی ، برای طرح موضوع استفاده نماییم. احساس و آرزوی مهم بودن نیازی است انسانی که در مسیر رشد و پیشرفت انسان ها و ارتباط با مردم موثر و با ارزش است. دیل کارنگی معتقد است که "تنها بوسیله تشویق است که می توان بهترین استعداد های انسانی را ظاهر و آشکار ساخت و هیچ چیز برای نابودی استعداد اشخاص هولناک تر از انتقاد و سرزنش بی رویه او نیست."

مطالب و نوشته های او درس های زندگی با اهمیتی هستند که می تواند موجب موفقیت بسیاری از ما باشد.

یاد و آثارش گرامی باد

مختصر کرد:

- ۱ - سلامتی و نگهداری حیات
- ۲ - غذا
- ۳ - خواب
- ۴ - پول و آنچه که با آن می توان خرید
- ۵ - بقای نفس
- ۶ - ارضای تمایلات شهوی
- ۷ - سعادت فرزندان
- ۸ - اهمیت و بزرگی خود

غالب این آرزوها را میتوان برآورد ولی یک چیز هست که کمتر قانع و ارضاء می شود و از لحاظ عمق و قوت از گرسنگی دست کمی ندارد و این همان است که فروید آن را " آرزوی بزرگ بودن "، و جان دیویی " آرزوی مهم بودن " می نامید. لینکلن نامه خود را یکبار با این جمله آغاز کرد همه تعارف را دوست دارند ، و این حقیقتی است ما تعارف و تحسین را دوست داریم و مایلیم که همه قدر و اعتبار ما را دانسته و تشنه ستایش های بی ریا و صمیمانه هستیم و افسوس که کمتر این نعمت حاصل می شود. آنکه از این آرزو چشم پوشیده و این عطش نهان را فرو نشانده کسی است که " زمام امور مردم را در دست دارد و همه او را محترم دانسته و مورد ستایش قرار می دهند و بقول و گفته او گوش می دهند حتی گور کن نیز در مرگ او غمین خواهد بود " .

احساس و آرزوی مهم بودن و عظمت یکی از اساسی ترین موارد است که بشر را از حیوانات برجسته و ممتاز می نماید . در ایالت میسوری پدرم مزرعه ای داشت که در آن خوک و حیوانات شاخ داری نظیر بز و گاو پرورش می داد و آنها را هنگام مسابقه به دهات میبرد و اغلب ما برنده جایزه نخستین می شدیم و موقعی که بخانه می آمدیم روبان های آبی و نوارهای الوانی را که بعنوان جایزه پدرم دریافت کرده بود بر پارچه سفیدی می دوخت و اگر مهمانی بمنزل میامد آن پارچه را در برابرش می گسترد و خود یک سرپارچه را می گرفت و سر دیگر را بدست من می داد تا تمام نشانه های افتخار وی در انتظار جلوه گر شود . اگر اجداد ما دارای این حس خاموش نشدنی برای مهم بودن و عظمت جویی نبودند تمدن وجود نمی یافت و بدون آن بی شبهه ما نظیر بهائم می بودیم .

همین مبل مشهورگشتن بود که شاگردی فقیر و بینوا را از محل کسب خود به مطالعه کتب حقوقی که در میان جعبه ای در حراج به قیمت پنجاه سنت خریداری کرده بود را وادار نمود . شاید شما نام این شاگرد فقیر لیک تیز هوش را شنیده باشید ، نام او لینکلن بود .

همین آرزوی بزرگ شدن بود که چارلز دیکنز را بنگاشتن کتب جاودانی خود واداشت و راکفلر را بجمع آوری میلیون ها ثروت ترغیب کرد که هرگز مصرف نکرد و نظائر همین آرزوها ست که غنی ترین مردمان را در شهر وادار بساختن بنایی که بیش از حاجت شخصی او است می نماید .

و همین امیال است که وامی دارد تا آخرین مدل لباس ها را بپوشید و شیک ترین اتومبیل ها را برانید و درباره پیشرفت اطفال خود صحبت کنید و بدون آنکه خود متوجه باشیم برای



در زیر این آسمان بزرگ تنها یک راه موجود است تا بتوان کسی را وادار به انجام عملی کرد. آیا تاکنون به آن اندیشیده اید و آن عبارت است از تولید میل در وجود شخص برای انجام آن کار. به یاد داشته باشید که طریق دیگری موجود نیست .

و البته شما میتوانید شخصی را وادار نمائید تا به زور اسلحه در رهگذری ساعت خود را به شما بدهد و همچنین می توانید کاری را وادار به تشریک مساعی نمائید، این تا وقتی است که پشت او نکرده اید و او را تهدید به شلیک کردن می کنید. شما میتوانید با تازیانه کودکی را مجبور کنید تا آنچه را که می خواهید انجام دهد ولی این شیوه های ناهنجار نتایجی بس خطرناک و ناگوار خواهد داشت . تنها راهی که من می توانم بدست آورم تا شما کاری را انجام دهید ، بوسیله دادن چیزی است که شما می خواهید . شما چه می خواهید؟

دکتر زیگموند فروید که یکی از پزشکان روان شناس معروف قرن بیستم است می گوید که تمام اعمال ما از دو انگیزه بزرگ سرچشمه می گیرد : تمایلات شهوانی ، و آرزوی بزرگ بودن . گفته پروفیسور جان دیویی ، فیلسوف مشهور در این باره اندک تفاوتی دارد. وی می گوید و عمیق ترین در نهاد بشر همانا " آرزوی مهم بودن است "، این کلام را بخاطر بسپارید " آرزوی مهم بودن " .

شما چه می خواهید ؟ چیز بسیاری نمی خواهید، اما چیزهایی که شما می توانید آرزو کنید و غالب آنچه را که شما با ابرام خستگی ناپذیر طالب آن هستید می توان در این هشت عنوان

تایید اهمیت خودمان می کوشیم و همین میل و آرزوست که بسیاری از جوانان را گانگستر و آدمکش می سازد .

آقای مول رونی رئیس پلیس شهر نیویورک می گوید: جوانان جنایتکار در این دوره از باد غرور مست اند و نخستین چیزی که بعد از دستگیر شدن تقاضا می نمایند این است تا به آنان اجازه داده شود جرائم پلیدی که آنها را قهرمان زمانه خوانده اند را مطالعه کنند و دورنمای فجیع مجازات با صندلی الکتریک که در انتظار آنهاست بکلی از نظر شان ناپدید است و چشم امیدشان به روزنامه هایی است که تصویری شان را در ردیف باب روث، لاگارد، انشتین، تکنینی، لیند برگ یا روزولت ترسیم می کنند.

اگر به من بگویی چگونه حس بزرگ بودن و مهم گشتن را در خود فرو می نشانی به تو خواهم گفت تا تو که هستی ؟.

زیرا که همین نماینده رفتار تو خواهد بود و این تنها نکته قابل توجه در وجود هر کسی است . برای نمونه جان راکفلر را این احساس واداشت تا در شهر پکن در چین بیمارستانی برای میلیون ها مردم فقیر که او هرگز نه آنان را دیده بود و نه می دید بسازد و بالعکس دیلینگر را این میل و عملش نهانی وادار نمود تا آدمکش و راهزن گردد و بانک بزند و بدین وسیله اهمیت خود را ظاهر سازد و هنگامی که پلیس می خواست او را در مینیسوتا دستگیر نمایند خود را به کلیه دهقانی افکنده و گفت " من دیلینگر هستم "، او در شمار دشمنان درجه اول اجتماع بود معهذا به اعمال خویش افتخار می کرد و می گفت " من بشما آزاری نمی رسانم فقط بدانید که من دیلینگر هستم ".

آری تفاوت عمده ای که مابین دیلینگر و راکفلر وجود دارد در این است که چگونه و به چه طریق این احساس بزرگ بودن و مهم گشتن را برای خود انتخاب کرده و بدست آورده اند.

تاریخ پر از شواهد و قرائنی از حالات و رفتار مردان بزرگی است که پیوسته می کوشیدند تا عظمت و ابهت خود را آشکار سازند . حتی جورج واشنگتن نیز مایل بود که وی را رئیس جمهور ایالات متحده بخوانند و کریستف کلمب می خواست تا وی را دریاسالار و نایب السلطنه هند بخوانند و کاترین بزرگ ملکه روس از باز کردن نامه هایی که بر آنها عبارت " علیاحضرت امپراتریس " نوشته نشده بود امتناع می ورزید و خانم لیکن روزی در کاخ سفید خطاب بخانم گرانت فریاد برآورده و گفت " چگونه جرات می کنید تاوقتی که من به شما اجازه نشستن نداده ام بنشینید . میلیونرها سرمایه لازم جهت مسافرت به قطب جنوب را فراهم آورده و به دریاسالار بیرو دادند به امید آنکه نام ایشان بر کوه های منجمد آن ناحیه بگذارد و ویکتور هوگو آرزو می نمود تا به احترام وی پاریس را بنام وی بخوانند و حتی شکسپیر که یکی از بزرگترین بزرگان جهان است توقع داشت تا برای افزودن مقام او عناوین نجبا را به خاندان وی اضافه نمایند.

برخی اوقات دیده شده که بعضی اشخاص خود را بیمار می سازند تا اینکه توجه و محبت دیگران را نسبت به خود جلب نمایند . همسریک رئیس جمهور سابق آمریکا بارها شوهر خود را وادار می نمود تا ساعت ها بر بالین وی نشسته و او را تسلی دهد و دلخوش سازد و در آغوش خود نگهدارد تا بخواب رود و بدینوسیله وی را از انجام کارهای بزرگ کشور وامیداشت و حتی برای نشان

دادن اینکه تا چه اندازه بررئیس جمهور نفوذ دارد تقاضا می کرد تا شوهرش در مطب دندانپزشک او را همراهی کند و اگر رئیس جمهور برای حضور در مجلس مهمی او را ترک می گفت آشوب و جنجالی عظیم به پا می شد.

ماری رو برتس راین هارت، رمان نویس مشهور روزی داستان زن جوان و سالمی را برایم تعریف کرد که خود را بیمار و ناتوان ساخته بود تا بدینوسیله توجه اعضاء خانواده بسوی خویش جلب نماید و اهمیت خود را واثق و استوار گرداند و چون کم کم درک کرده بود که با افزایش سن احتمال شوهر کردن برایش کمتر شده در برابر دیدگان خود افق تاریکی گسترده بود و دیگر هیچگونه امید و دلخوشی زندگی نداشت ... وی می گفت " این خانم بستری شد و مدت ده سال مادر پیرش از وی پرستاری و مراقبت می کرد و روزی چند بار ظروف غذای وی را از پله ها بالامی برد ... عاقبت مادر از این وضع بستوه آمده و بدرد حیات گفت و این خانم بیمار چند هفته به ناله وزاری مشغول بود و چون دیگر کسی به دادش نمی رسید بالاخره از بستر بیماری برخاست و لباس بتن کرد و زندگی کرد و زندگی سابق را از سر گرفت " . پزشکان روانشناس نوشته اند افرادی وجود دارند که دیوانه می شوند تا در حال خیال و صرع اهمیتی را دریابند که جهان حقیقی از ایشان دریغ داشته است . در بیمارستان ها دیده می شود که امراض دماغی بیش از سایر بیماری ها است .

در میان غالب دانشجویانی که اکنون مشغول تحصیل میباشند یک شانزدهم آنان مدتی از حیات و زندگانی خود را در بیمارستان طی کرده اند. اکنون ببینیم که عوامل دیوانگی و جنون چیست؟



سفارش نامه خصوصی به شما می دهند که هر وقت می خواهید بلامانع مثلا نزد آقاخان بروید . این اشخاص در دنیای شگرفی که برای خود ساخته اند وسیله رفع عطش عظمت را بدست آورده اند .

اگر مردمان برای فرو نشاندن این حس و مرتفع ساختن این نیاز، ممکن است دیوانه شوند، فکر کنید چه معجزاتی از ما بروز خواهد کرد، اگر بتوانیم نسبت به قدر و منزلت و هنر اشخاصی که پیرامون ما را گرفته اند منصف و حق گزار باشیم !

و من کسی را جز یک نفر نمی شناسم که در سال یک میلیون دلار حقوق گرفته باشد آن هم از یکنفر اسکانلندی وی شارل شواب بود که مورد اطمینان آندره کارنگی ملقب به پادشاه فولاد بود. کارنگی سالی یک میلیون دلار به او می داد چرا ؟ آیا شواب نابغه بود ؟ آیا در فن صنایع فولاد و آهن برمهندسين دیگر رجحان و برتری داشت ؟ خیر شارل شواب به من اعتراف کرد که از میان همکارانش بسیارند افرادی که در این فن و پیشه براو برتری دارند . آنچه او را از دیگران متمایز می ساخت هنر و قدرت بی نظیر و آگاهی وی بر رمز معامله با دیگران بود و می دانست به آنها چه باید داد و آنان چه می خواهد و هرگز از تشویق و ترغیب ایشان فروگذار نمی کرد.

بیان اسرار وی همین است که او خود برای من شرح داد و سزاوار است که این سخنان برلوحی از فلز منقش گردد و تا پایان عمر آن را نگاه داریم و آن را در هر خانه و هر مدرسه و مغازه و اداره ای بیاویزیم. جوانان ما در عوض اتلاف وقت برای از بر کردن افعال زبان لاتین و یا دانستن اینکه در برزیل سالانه چقدر باران میبارد ؛ یکاش این سخنان را در ضمیر و در خاطر خویش می نگاشتند. این سخنانی است که اگر قابل باشیم بوسیله آنها بتوانیم سیر گردش زندگی خود را تغییر دهیم. شواب می گفت "بزرگترین سرمایه من قدرتی است که تولید هیجان در اشخاص دارم من هرگز از کسی انتقاد نمی کنم و براو خرده نمی گیرم " "تنها بوسیله تشویق است که می توان بهترین استعدادهای انسانی را ظاهر و آشکار ساخت .

هیچ چیز برای کشتن استعداد شخصی هولناک تر از انتقاد و سرزنش او نیست. همانطور که گفتم من کسی را سرزنش نمی کنم و باید آرزو و هدفهای نهانی را که در اشخاص وجود دارد تحریک نمود و اگر هدف و میلی در او وجود ندارد در وجودش ایجاد آرمان و آرزو کرد و بدین سبب من همواره آماده تحسین و ترغیب دیگران هستم. اگر کاری را مشاهده کنم که بخوبی انجام داده شده است صمیمانه در تشویق و تعریف آن مبالغه نمیکنم .، اما این بود سخنان شواب. اما ما چه می کنیم ؟ درست عکس دستورات و گفته او هر گاه در چشم ما چیزی نادرست و غیر عادی و ناهنجار آید فریاد می کنیم و زبان به گلایه باز می کنیم. شواب می گفت : "من بسیار سفر کرده ام و مردم بی شماری دیده ام و بوضوح دریافته ام که عموما با تشویق و تمجید هر کاری را به پایان رسانده اند. تا با سرزنش و عیب جوئی "

به عقیده او همین نکته یکی از عوامل پیشرفت سریع و فوق العاده امور کارنگی محسوب می شود. این مرد هیچگاه از یاد نمی برد که در حضور جمعی از همکاران خود سپاسگزاری نماید. در خلوت هم از آنان اظهار امتنان می نمود حتی بعد از مرگ نیز

هرگز کسی نمی تواند به چنین پرسش پیچیده و غامضی پاسخی متقن بدهد ولی ما می دانیم که بعضی از امراض نظرسفلیس در فساد سلول های مغزی مؤثر بوده و تعادل فکر و دماغ را برهم می زنند و میتوان نیمی از عوامل جنون را علل مادی و جسمانی دانست . پس نیمی دیگر از علل جنون و دیوانگی چیست ؟ مطلب عمده در همین جاست که نیمه دیگر دیوانگی در اشخاص سالم و معتدل بروز می نماید .

موشکافی و تجزیه قوای دماغی ایشان سلامت مغز آنان را ثابت می کند و نشان دهنده آن است که هیچگونه ضایعه ای در بافت های مغز آنها را حاصل نگشته ، پس چرا اینگونه مردم عقل خود را از دست می دهند و من این سؤال را از رئیس پزشکان یکی از بزرگترین بیمارستان های خودمان کرده ام وی که در اثر تحقیق و کاوش در احوال مجانین و تحمل زحمات فراوانی در این باره صاحب بزرگترین افتخارات و امتیازها بود با صراحت کامل اعتراف نمود که تاکنون با این نکته پی نبرده است که علت فقدان عقل در اشخاص سالم چیست و هیچکس هم به درستی از این سرآگاه نیست و با وجود این میگفت در بسیاری از بیماران خود چنین تشخیص دادم که جنون دیوانگی حس خود پرستی آنان را اقناع می کند و آنچه را که ایشان در زندگی معمولی بدان دسترسی پیدا نکرده اند در عالم خیال می یابند و این داستان را برایم تعریف کرد :

" من در اینجا بانوی بیماری دارم که زناشویی وی را گرفتار حادثه ناگواری ساخت. او آرزویش این بود که پس از ازدواج و برخورداری شدن از نعمی که از آن مترتب است دارای فرزند شده و مقامی ارجمند در اجتماع کسب نماید ولی افسوس که حوادث و گردش روزگار باوی مساعدت نکرد و بنای امیدش را واژگون ساخت . شوهرش از وی گریزان شد به نحوی که حتی مایل نبود با او در یکجا غذا بخورد و او را وادار می کرد تا در طبقه زیرین عمارت به کار کردن مشغول گردد. تحقیر زیاد و تنهایی و نداشتن اولاد به حدی درد آور تاثیر گذاشت که او را به ورطه جنون کشاند در عالم توهم و خیال می بیند که از شوهرش طلاق گرفته و به عقد یک لرد انگلیسی در آمده و اصرار می کند تا او را لیدی اسمیت بنامند و نیز تصور می نماید که هر شب نوزادی از وی بوجود میاید و چون مرا می بیند می گوید : "دکتر امشب بچه زائیده ام " .

جهان راستین کشتی امید و آرزوی او را به صخره وحشت انگیز یاس و نومیدی در هم کوفته و منهدم ساخته لیک در جزایر روشن و سحر انگیز جنون زورق طلائی خیال او بی گزند به ساحل می رسد در حالیکه باد بان هایش با نسیم مراد در اهتزاز و ترنم است .

آیا این قابل ترحم نیست ؟ نمیدانم . طبیب اش می گفت : چنانچه اگر بیماری وی به اندک توجه من رفع می گشت هرگز سعی نمی کردم ، زیرا او در جهان و دنیایی که برای خویش بنیان کرده به راستی سعادتمندتر از جهان ماست.

بطور کلی دیوانگان از ما و شما سعادتمند ترند و چرا نباشند و آنان با یک حرکت تمام مسائل پیچیده و دشواری را که موجب آزارشان بود حل کرده و در کمال سهولت و سخاوت چکی بمبلغ یک میلیون بنام شما حواله می دهند و بدون هیچ دشتی

من بارها این شیوه را به کار برده ام اشخاص باهوش هرگز فریب این سخنان را نمی خورند . البته تملق خشن و درشت در مردمان ظریف تأثیری نخواهد داشت زیرا که میان تهی و باطل است و معمولاً توأمان با مقاصدی گفته می شود. طبیعی است که شنونده آنها را دفع می نماید و در روحش تأثیر مطلوب نخواهد گذاشت.

چه فرق است میان مدح و ثنائی که از قلبی پاک و بی آرایش سرچشمه می گیرد با تملقی که مولد و بانی فساد است ، تملق زیان آورتر از سودی است که محتملاً در بر خواهد داشت .مردمان ریاکار که دغل کاری و چاپلوسی پیشه می کنند غالباً زبانی غیر قابل جبران متوجه ایشان می باشد، زیرا چاپلوسی یکنوع خدعه و ریای مضحکی است که آشکار می گردد اما سپاس و تمجید صمیمانه چیز دیگری است .

هیچگاه و هرگز شما را دعوت به تملق و چاپلوسی نمی کنم مقصود همانا ایجاد نحوه مخصوصی از تفکر است که بکلی زندگی شخص را صورتی دیگر می بخشد.

جرج پنجم پادشاه انگلیس در دفتر کار خود در کاخ بوکنیکهام بر روی دیوار مقابل شش پند نقش کرده بود که یکی از آنها چنین است : "بمن بیاموزید از شنیدن و گفتن تملق های پست و مستهجن خود را محافظت کنم ."

امرسون فیلسوف مشهور می گفت : « آنچه هستیید شما را بهتر معرفی می کند تا آنچه می گوئید ، یعنی به هر زبانی مایلید صحبت کنید زیرا سخن بر واقعیت آنچه که شما هستیید سرپوش نخواهد گذاشت و بالاخره نهاد و سرشت واقعی شما از زیر این پرده گفتار که شما بر خود پوشیده اید آشکار خواهد گشت. اگر تملق برای ترقی و سعادت بشر کافی بود چندان اشکالی نداشت . در هنگام صحبت در عوض آنکه توجه خود را به خویشتن مشغول داریم باید بکوشیم تا صفات و اخلاق مخاطب خود را بیاد آورده و محسنات او را در نظر آورده و با صمیمیت هر چه تمامتر او را ثنا گوئیم و هیچگاه به تملق هایی نپردازیم که حتی خودمان به آنها اعتقاد نداریم .

و چنانچه امرسون می گوید : "من چون کسی را ملاقات کنم و بطریقی توجه مرا بخود معطوف سازد از وی پندی گرفته و چیزی می آموزم ."

آیا تصور نمی کنید آنچه که در باره حکیمی بزرگوار نظیر امرسون صادق بود خیلی بیشتر در باره من و شما صادق باشد ؟ اندیشیدن درباره خود و آمال و هنرهای مان را باید ترک گوئیم و احوال و خصوصیات دیگران را مورد اندیشه قرار دهیم و مقید باشیم تا هرگز گرد چاپلوسی و تملق نگردیم و مدح و تحسینی که می گوئیم همه از صمیم قلب باشد، و اگر مواردی پیش آید از تشکر و اظهار قدردانی و محبت دریغ نکنیم دراین صورت سخنان و گفتار ما در دیگران مؤثر و مفید خواهد بود .چنانچه گفته اند " سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بردل " .

و مردمان سخنان شما را بیاد آورده و تکرار خواهند کرد و در تمام ادوار زندگی خویش آنها را تکرار می کنند در حالیکه شما آنرا فراموش کرده اید .

بر سنگ مزار خویش چنین نوشت :

و در این جا کسی آرمیده که در عملی زندگانی خود موفق شد تا پیرامون خود مردانی گرد آورد که از او هوشمندتر بودند .

راز پیروزی و موفقیت راکفلر نیز چنین است وقتی که شریک او موسوم به و ادوارد بدفورد ، در معاملاتی که در آمریکای جنوبی انجام و یک میلیون دلار به کمپانی خسارت رسید جای آن بود که راکفلر بروی خشم گیرد ولی او می دانست که بدفورد تمامی کوشش و سعی خود را به خرج داده ، بدین سبب خاموش ماند و دم نزد و در عین حال در روش کار بدفورد موفق به کشف نکته ای شد که وی را مستحق تمجید و تشکر می نمود و بدین جهت از وی سپاسگزاری کرد و گفت : « به راستی رفتار شما بسیار عالی است ما نیز در این کشور بیش از آنچه که شما انجام داده اید ، قادر نخواهیم بود .

زیکفیلد که از مشهورترین صحنه سازان تئاتر در برادوی بود با جلوه دادن به بانوان چنین شهرتی کسب کرد .بارها پیش آمد زن در مانده ای را که هیچکس نمیخواست دو بار به او نظر کند چنان می آراست که چون به روی صحنه نمایش میآمده جلوه ای فریبا دلها را می ربود و حس اعجاب را در همان بر می انگیخت .

زیکفیلد می دانست که دلخوشی و اعتماد بنفس چگونه شخص را دگرگون می سازد از فرط تحسین و تعریف زنانی که دارای قیانه معمولی بودند و با وی کار می کردند بحسن وجمال خود مغرور گشته و بسبب اطمینان و غروری که در آنان ایجاد شده بود در جلوه گری و نمایش اعجاز می کردند.

این مرد کاردان و تیز هوش مزد دختران نمایش خانه را از هفته ای سی دلار به هفته ای هفتاد دلار ترقی داد و در جلب قلوب بازیکنان مهارت و ظرافتی عجیب بکار برد ،وی در نخستین شبی که نمایش وی در "فولی" دائر گشت ، هر یک از بهترین بازیکنانش تلگرافی کرد و دسته گلی به یک یک دخترانی که در آن نمایش شرکت کرده بودند داد .

انسان بیش از غذا به تشویق و تمجید نیازمند است ،عجب آنکه برخی شرم دارند از اینکه به نوکر و با کارگران خود چند روز غذا ندهند اما متوجه نیست که ندادن غذای معنوی چقدر از غذای جسمانی سخیف تر و دشوارتر است .

یکی از هنرپیشه های معروف می گفت : و هیچ چیز ضروری تر از تشویق و کف زدن تماشاچیان برای من نیست زیرا بدین وسیله لیاقت و استعداد من قوت یافته و رشد می کند.

ما جسم فرزندان، دوستان و کارکنان را با غذا پرورش می دهیم ولی آن طعمی که لازمه روح بشر است کمتر در اختیار آنان قرار می دهیم .سبب زمینی و کباب که مولد انرژی است به آنان ارزانی می کنیم اما در گفتن سخنان دلپذیر و آرامش بخش که در ضمیر و خاطره ایشان سالیان دراز چون نغمه های روح پرور آسمانی طنین خواهد افکند ، غفلت کرده و دریغ می نمائیم .

بعضی از خوانندگان در همین هنگام چون این سطور را می خوانند می گویند که مقصود تو چاپلوسی و تملق و خوش آمد گویی است .

امید به آینده جوان ایرانی

داوود سلیمانچی

امیدواری به آینده از موضوعات مهمی است که مورد توجه جامعه‌شناسان، روانشناسان و علمای سیاست قرار دارد. جامعه‌شناسان به پیامدهای جمعی و روانشناسان به پیامدهای فردی و دانشمندان سیاسی به آثار سیاسی این پدیده می‌پردازند. امید از دیدگاه جامعه‌شناختی تمایلی روانی است که افراد را برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های قابل دسترسی همگان به تلاش وایمی‌دارد و آنان را به استقلال، حرکت به سوی آینده و تحکیم هویت اجتماعی و فردی فراهم می‌آورد. در واقع امید عبارت است از تمایلی که با انتظار وقوع مثبت همراه است و یا به عبارت دیگر ارزیابی مثبت از آنچه را که فرد متمایل است و می‌خواهد که به وقوع بپیوندد. میزان امید یا ناامیدی می‌تواند بر تعاملات بین افراد تأثیر بگذارد. این تعاملات در قالب سرمایه اجتماعی افراد مشخص می‌شود.

اگر توسعه در جامعه متوازن و چندجانبه باشد، امید و نشاط در جامعه به میزان کافی وجود خواهد داشت. به عنوان مثال، کشورهای آمریکای شمالی و برخی کشورهای اروپایی که واجد بسیاری از شاخص‌های توسعه اند در شاخص‌هایی چون امید و شادمانی، رتبه‌های برتر را دارند. طبیعی است که در جامعه‌ای اگر قشر جوان آن، با ناامیدی دست و پنجه نرم کند، آن جامعه آینده مبهم و پسرته‌ای در پیش خواهد داشت. البته به این ناامیدی در کتاب «فراسوی چپ و راست» گیدنز (۱۳۸۳) اشاره شده است.

برای درک بهتر این که هر جامعه‌ای چگونه به آینده خود می‌اندیشد و برای آن آماده می‌شود، باید به سراغ سیاست‌ها و رویکرد آن کشور در مورد نسل جوان رفت.

جوانان در هر کشوری به عنوان نیروی انسانی سرمایه‌های اصلی و مایه قدرت و توان آن کشور محسوب می‌شوند. کشوری در مسیر پیشرفت و توسعه موفق می‌شود که به بهترین شکل از نیرو و پتانسیل جوانان خویش در عرصه‌های مختلف استفاده کند. اگر به شکل مناسب و با برنامه‌ریزی دقیق از توان این نیروی عظیم استفاده شود، یک فرصت بی‌نظیر را برای پیشرفت و توسعه همه جانبه و ارتقا امنیت ملی کشور به ارمغان خواهد آورد.

در مقابل اگر نیروی جوان به حال خود رها شود و به نیازهای منطقی آنان توجهی نشود و برای استفاده از نیروی آنان برنامه‌ریزی لازم انجام نگیرد، پیشرفت و رشد کشور دچار وقفه و مشکل خواهد شد و امنیت ملی کشور به خطر خواهد افتاد. ایران اسلامی نیز در دوره‌ای از تاریخ خود به سر می‌برد که بیشترین جمعیت نیروی جوان را تجربه می‌کند، به طوری که آمارها نشان می‌دهد ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۵ سال سن دارند، که متأسفانه این خیل عظیم نیروی انسانی که می‌تواند رشد بسیاری را برای کشور به همراه داشته باشد، در سایه بی‌تدبیری مسئولان در حال هدر رفتن است و به‌زودی با روند کاهشی رشد جمعیت و سالخوردگی جوانان امروز، می‌بایست با این حجم عظیم نیروی کار جوان و این سرمایه ارزشمند خداحافظی کنیم. مشکلات عدیده اقتصادی، بیکاری و مشکلات ارزی باعث شده است تا جوانان با خود فکر کنند چگونه می‌توانند زندگی آینده خود را بسازند.





در سال‌های نه چندان دور، جوانان با کمک خانواده‌های خود زندگی ساده‌ای را آغاز می‌کردند اما امروز به دلیل تغییر سبک زندگی و بالا رفتن توقعات و مشکلات اقتصادی، جوانان نمی‌توانند زندگی خود را بسازند و اگر هم توانسته‌اند از خان ازدواج عبور کنند با مشکلات بی‌شماری روبرو می‌شوند که یکی از آنها رفتن به زیر بار قرض است. رسیدن به ازدواج البته مقدماتی هم دارد. رفتن به سربازی، پیدا کردن کار، حقوق مناسب و ... همه اینها باعث می‌شود که جوانان سعی کنند، به این زودی‌ها زندگی زناشویی را تجربه نکنند.

نسل جوان‌های این سال‌ها، از نسل‌های دیگر خیلی متفاوت به نظر می‌آیند، گویی پر از ویژگی‌های متناقض هستند، هراس و شجاعت، امید و یاس، سرزندگی و افسردگی و ... چرا این نسل اینگونه است؟

با رسیدن بسیاری از جوانان به ۳۰ سالگی، نبود هیچ شغل و آینده‌ای بشدت آزار دهنده است. پس از پشت سر گذاشتن تحصیلات دانشگاهی و خدمت مقدس سربازی، اکنون با وجود یک رکود سفت و سخت و تعطیلی کارخانجات و نبود استخدام درست حسابی دولتی، جوانان ناامیدتر از قبل منتظر یک اتفاق جدید هستند. این روزها همه از ازدواج نکردن جوانان بخاطر افزایش خواسته‌ها خبر می‌دهند ولی کیست که نداند نبود شغل و آینده و اندک پشتوانه یکی از دلایل اصلی کاهش ازدواج در این جامعه است.

شاید خواسته جوانان در داشتن یک شغل دولتی درست نباشد ولی نبود یک اقتصاد منسجم و بحران هرروز واحدهای تولیدی باعث شده امید به شغل خصوصی بخصوص در بخش تولید و صنعت کاهش یابد.

از طرفی قوانین دست و پاگیر برای یک کار خصوصی و ایجاد شرکت و ایده بدلیل فشاری که بجای شرکت‌های دولتی به خصوصی‌ها وارد میشود و حمایتی که اصلاً از آنها نمیشود جوانان را رهسپار شغلی دولتی که حداقل حقوق همیشگی‌اش را دارد میشود. از آن طرف بیشتر شغل‌های دولتی (کارمندی) نیاز به یک بند پ محکم دارد که تا نباشد نمیتوان به آن رسید. شغلی که حکم طلا را در این زمانه دارد.

زمانی قرار بود با مقابله با قدرت‌ها، تولید داخلی را قدرتمند سازیم ولی مسئولینی که فکرشان با عمل‌شان همسان نبود باعث روز بروز به ورطه ورشکستگی صنعت داخلی نزدیک تر شویم، اکنون همه که دولت جدید با عملکرد بهتر آمد جوانان هزاران هزار آرزو داشتند ولی گویا قرار نیست این امید و آرزو هم به سرمنزل مقصود برسد و حالا این آمال و آرزوها به یاس تبدیل شده است.

الان نوبت اندیشیدن و تدبیر چاره‌ای برای خروج از این وضعیت بحرانی است زیرا روز بروز امید جوانان کاهش می‌یابد؛ می‌شود از این جوانان در پیشرفت کشور و افزایش توان بهره‌بری بهترین استفاده را کرد. همین جوانان هستند که با کمی اعتماد، ایران را به یکی از قدرتهای بلامنازع تبدیل کرد. خواه در بخش صنعت باشد، یا مدیریت، یا ورزش و...

جوان ایرانی فقط کمی اعتماد می‌خواهد و کمی همراهی دولت و مسئولین و کمی هم پشتوانه‌ای که از او حمایت کند.

تجربه برنامه ریزی فرهنگی جهان امروز، جهان سازمان ها و گروه های اجتماعی است

گزارش جلسه سوم :: گزارشگر سارا



اینک جلسه سوم:

در جلسه سوم محسن اشاره کرد که برای برنامه ریزی فرهنگی لازم است انسان ها را در شبکه ای از روابط اجتماعی که زندگی می کنند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم به سایر مردم می پیوندند در نظر بگیریم. مهمترین عناصر ساخت اجتماعی که انسان ها را به یکدیگر متصل می کند عبارتند از پایگاه ها، نقش ها، گروه ها و نهادها. منظور از پایگاه ها، تأکید موقعیت افراد در جامعه است و گروه ها، مجموعه افرادی از جامعه هستند که به شیوه منظم و براساس انتظارات مشترک درباره رفتار یکدیگر با هم در کنش متقابل به سر می برند و نهاد (institution)، مجموعه ثابتی از ارزش ها، هنجارها، پایگاه ها، نقش ها و گروه هایی هستند که حول محور یک نیاز اجتماعی و اساسی بوجود می آیند. مسعود گفت: نهادها عرصه مسائل اجتماعی عمده می باشند و در مقابل دگرگونی مقاومت کرده و به آهستگی تغییر می یابند.

مقدمه:

در گزارش شماره یک برایتان نوشتم که قبل از برگزاری کارگاه های تجربی برنامه ریزی فرهنگی جلساتی با همین عنوان از یکسال قبل در دفتر آینده پژوهی تحولات فرهنگی و اجتماعی با عنوان تجربه برنامه ریزی فرهنگی برگزار می شد که طرح مباحث این جلسات به قلم منشی جلسه که خودم هستم خالی از لطف نیست. در این گزارش سعی شده بود اسامی و سمت ها و مدارک دانشگاهی افراد طرح نشود تا توجه مخاطب بیش از پیش به محتوای مطالب جلب شود و نه گویندگان آن. جلسه اول با موضوع برنامه فرهنگی برای نسل ایکس برگزار شد. بهترین کار در هر برنامه فرهنگی در نظر گرفتن چرخه زندگی است. نظریه چرخه زندگی در علوم اجتماعی و حتی در اقتصاد مد نظر قرار گرفته است. تفاوت های سنی افراد اولین تمایز آشکار در هر دوره از زندگی ما می باشد. برخی تجربه های زندگی بصورت عمومی در هر دوره سنی در هر جامعه ای قابل پیش بینی است و تکرار می شود. برخی نیز تجربه های منحصر به فرد در یک نسل است و تکرار ناشدنی هستند. پس ما در برنامه فرهنگی برای نسل ایکس به دوره های زندگی و تجربه های تکرار شدنی و تکرار ناشدنی روبرو هستیم. محسن گفت در برنامه های فرهنگی باید به تجربه های منحصر به فرد نسل ها؛ بیش از تجربه های تکرار پذیر توجه نمود. در جلسه دوم موضوع همچنان تدوین برنامه فرهنگی برای نسل ایکس بود. ما می توانیم فرهنگ را معرفت مشترک بین مردمان تعریف کنیم. یعنی اشتراک افراد در باورها و ارزش ها و رفتارها و احساسات مهم است. برای برنامه ریزی نسل ایکس باید ابتدا اشتراکات فرهنگی هر نسل را استخراج کنیم و داشته های مشترک را ثبت و ذخیره نماییم.

نسل یا گروه سنی جوان معمولاً در مرحله اجتماعی شدن و یا فرهنگ پذیری هستند و از طریق تعامل با نهادهای اجتماعی و شبکه اجتماعی مانند خانواده و دوستان و متأثر از شرایط و محیط شکل می گیرند....



از نیازهای اجتماعی و اساسی افراد آن جامعه پاسخ می داد. اولین نوع گروه های انسانی، گروه های قومی بود که براساس خانواده، خویشاوندی، تبار مشترک و زمینه مشترک در باورها، ارزش ها، رسوم و هنجارها خود را مجزا از دیگر گروه ها می دانستند، اما با پدید آمدن دهکده ها و شهرک ها و بزرگ شدن شهرها و کشورها افراد تنها یک هویت قومی ندارند بلکه در گروه های محلی، مدرسه ای، شهری، منطقه ای، دینی، جنسی، حرفه ای و انواع دگرگونی گروه های ذینفع تعلق دارند.

محسن گفت باید اشاره کنیم که بعضی گروه ها در اقلیت و بعضی در اکثریت قرار می گیرند و از لحاظ اقتدار، قدرت و منزلت متفاوت می شوند. با گسترش روابط انسانی، جوامع بصورت ملت و دولت نام برده شدند و ملت در اصطلاح به همه افرادی اطلاق می شود که فرهنگ مشترک، زبان، دین، تاریخ، سرزمین، نیاکان و یک واحد سیاسی مستقل و متمرکز را تشکیل داده اند. از سوی دیگر جوامع انسانی که ابتدا از گروه های اولیه کوچک برخوردار بودند، پس از گسترش بصورت ملت و دولت، برای دستیابی به اهداف خاص، گروه های ثانویه بزرگی را

گوناگون تقسیم شدند. از نقش های اساسی دولت ها تنظیم امور اقتصادی، تنظیم روابط میان افراد و گروه ها، تأمین نیازهای معیشتی، امنیت غذایی و ساخت انبارهای مرکزی برای ذخیره مواد خوراکی، حفظ نظم و حفاظت از جامعه در برابر بیگانگان بود. توانایی تفکر و دوراندیشی انسان ها و توانایی بی همتای انسان ها در یادگیری، بزودی موجب پدید آمدن ظرفیت های فرهنگی آنها شد و کاربرد نمادها در گفتار و زبان و خط و تحریر و تثبیت و ضبط و انتقال اطلاعات و تجربیات و بازشناسی هویتی و شکل گیری جهان بینی و عقیده و تفسیر از اهداف خلقت، جهان و روابط میان اجزاء جهان و راه اندازی نظام معانی برای شناسایی جهان و بیان احساسات و دستورالعمل و قواعد رفتاری و آموزش یافته ها به کودکان بصورت نهاد فرهنگی متشکل از ارزش ها و هنجارها و پایگاه ها و نقش ها تشکیل یافت.

من گفتم: همچنین تقسیم کار و تعیین وظایف و تشخیص نیازهای مادی زندگی نیز نهاد اقتصادی جوامع را پدید آورد و بتدریج هر یک از جوامع انسانی متشکل از نهادهای اصلی و مهمی بود که به یکی

انسان ها همیشه گرایش به اجتماعی بودن داشته و علاقمندند با دیگر افراد هم نوع خویش همزیستی کنند تا ضمن هم افزایی نیروها و افکارشان امکان رفاه و امنیت بیشتر داشته باشند و از طریق گروه اجتماعی از یکدیگر حمایت و همکاری نمایند.

محمد گفت: دسته ها و گروه های کوچک انسانی در آغاز برپایه شکار و گردآوری غذا استوار بود و امکان همکاری، سهمیم شدن و رفتار دیگرخواهانه برای آنها را فراهم می کرد. حدوداً از ۱۵۰۰۰ سال پیش در خاورمیانه و ۱۲۰۰۰ سال پیش در اروپا دامنه شکار حیوانات بزرگ کاهش یافت و بتدریج توجه انسان به سمت انواع حیوانات کوچک جثه مثل ماهی ها و استفاده از انواع گیاهان سوق یافت و سرانجام به تولید خوراک منجر شد. تجربه های اولیه تولید خوراک در خاورمیانه (ایران، عراق، ترکیه، سوریه و اردن)، آنها را نخستین کشاورزان و شبانان کره زمین نمود و در ۵۵۰۰ سال پیش کشاورزی به دشت های آبرفتی بین رودخانه دجله و فرات گسترش یافت و مردم بین النهرین اولین شهرک های محصور برای زندگی را ساختند. با گذشت زمان اقتصادهای مردم خاورمیانه بیش از پیش تخصصی شد و با افزایش جمعیت و مهاجرت به کمک فنون آبیاری کشاورزی در سرزمین های پست و خشک بین النهرین جنوبی امکان پذیر شد و اقتصاد تجاری باعث رشد جامعه و تشکیل اولین حکومت به عنوان یک واحد اجتماعی و سیاسی گردید. تولید خوراک که از خاورمیانه آغاز شده بود در هفت منطقه دیگر جهان که از یکدیگر مستقل بودند بتدریج ادامه یافت و اشاعه محصولات کشاورزی و داد و ستد و تبادل افکار در شمال آفریقا و اروپا و هند و پاکستان و مصر و چین گسترش یافت و به تشکیل تمدن های اولیه انجامید. پیدایش تمدن ها و دولت های اولیه با نوعی تقسیم کار همراه بود بطوریکه نظام اجتماعی و سیاسی پیچیده تری را شکل بخشید.

مینا گفت: دولت ها به خدمات کشاورزان، تجار، صنعتگران، ریاضی دان ها، هنرمندان، منجمان، روحانیان و حکام نیاز داشتند به این ترتیب مردم به گروه ها و طبقات

اجزاء با تمامی اجزاء دیگر ارتباط دارد. هر جامعه بعنوان یک سیستم به زیرسیستم‌های دیگر تقسیم می‌شود که آنها نیز نوعی سازمان محسوب می‌شوند و این زیرسیستم‌ها و سیستم اصلی با یکدیگر در تعامل‌اند. سازمان معیشتی، سازمان فرهنگی، سازمان دفاعی، سازمان آموزشی و انواع سازمان‌های دیگر سیستم‌های زیر مجموعه جامعه محسوب می‌شوند. تحول جدیدی در دهه‌های اخیر روی داده و سازمان‌ها را که در قرن نوزدهم و بیستم به سمت سازمان‌های مستقل و منفک از اجتماع تعریف می‌کرد، به سوی توجه به مسائل عمومی مردم و جوامع تحت فشار قرار داده است. تا چند دهه قبل سازمان تجاری بعنوان یک موسسه اقتصادی با مسئولیت‌های اقتصادی مستقل تلقی می‌شد و وظیفه آن شامل ارائه خدمات به مشتریان و پرداخت سهامداران بود. اما امروزه فعالیت‌های سازمان با ملاحظه منافع عمومی مردم گره خورده است و قواعد جدید اجتماعی برای سازمان‌ها ترسیم شده است.

جامعه یک سیستم کل است و سازمان‌ها، موسسات مستقل از اجتماع نیستند و بایستی هماهنگ با سیستم کل عمل نمایند. موضوعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در محیط خارج از سازمان مورد توجه قرار گرفته است و سازمان، سیستمی باز است که بیشترین ارتباط را با جامعه دارد و مرز میان سازمان و محیط بیرونی تضعیف و نقش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها مهم شده است.

محمد گفت: تصمیم‌گیری در سازمان‌ها نیازمند در نظر گرفتن منافع عمومی و ملاحظه محیط بیرونی سازمان است. گسترش رسانه‌های جمعی نقش مؤثری در رشد و شکل‌گیری نگرش‌های جدید داشته است و عملکرد سازمان‌ها بصورت شفاف در معرض دید عموم قرار دارد و چشم‌پوشی از روندهای ارزشی، اجتماعی و سیاسی برای سازمان‌ها پر هزینه خواهد بود.

محسن ادامه داد: جهان امروز، جهان سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی است و از طریق این سازمان دهی است که کنار آمدن و کنار آمدن با دیگران برای رسیدن به اهداف امکان پذیر می‌شود. سبک زندگی پسته ظاهری و زیبای سازمان‌ها و گروه‌ها است که بر روی شبکه سازمانی دقیق اجتماعی کشیده می‌شود. به همین دلیل هرگونه برنامه ریزی برای سبک سازی نیازمند مهندسی و سازماندهی اجتماعی و شناخت افراد و گروه‌ها و دسته بندی آنهاست. فضای مجازی بستر مناسبی برای سازماندهی و دسته بندی بوجود آورده و رویکرد شبکه‌ای جهان ما را بدین روش اداره خواهد کرد.

در سبک زندگی سازمان‌هایی نیز وجود دارند که از طرق ذهن سازی و عینیت بخشیدن به آرمان‌ها و اهداف افراد و گروه‌ها آنها را در دسته بندی هویتی شناسایی و با ارائه الگوهای رفتاری به سازماندهی و اداره جوامع یاری می‌رسانند.

من گفتم: در مورد دیدگاه شما نظراتی دارم که فعلاً چون جلسه طولانی شده است بهتر است ادامه بحث را به جلسه بعد موکول کنیم. بقیه اعضا جلسه نیز موافقت کردند و قرار شد بحث را در جلسه بعد ادامه دهیم.

گزارشی بود از : دفتر آینده پژوهی تحولات فرهنگی و اجتماعی

طرح‌ریزی نمودند که بطور ارادی و منطقی تشکیل می‌شوند و دارای ساخت دقیقاً طراحی شده و تعیین نقش‌ها و وظایف و روابط مشخص بین پایگاه‌های رسمی افراد و فعالیت‌های هماهنگ اعضا هستند. این گروه‌های ثانویه را سازمان رسمی (Formal organization) نام نهادند.

مسعود گفت : در واقع تشکیل سازمان های رسمی از سیستم اجتماعی انسان‌ها تقلید و نمونه‌برداری شده بود. انسان‌ها در زندگی اجتماعی این نکته اساسی را درک کردند که همه جامعه دارای افرادی هستند که از طریق تقسیم کار معین و وظایف و نقش‌های تعیین شده و در پایگاه‌ها و موقعیت‌های تعریف شده دارای روابط هماهنگ برای انجام فعالیت و اهداف مشخص همکاری می‌نمایند و یک مجموعه بعنوان یک کل در نظر گرفته می‌شود که تأمین هدف‌ها را آسان‌تر و روان‌تر می‌سازد.

من گفتم: پس انسان‌ها مفهوم سیستم را درک نمودند و آنرا در حوزه اقتصاد، سیاست، ارتباطات، حمل و نقل و... بکار گرفتند. سیستم مجموعه‌ای از اجزاء است که روابط منظم و متقابل با یکدیگر داشته و هدف و کارکرد واحدی را ایفا می‌کند بطوریکه تغییر در هر یک از اجزاء به تغییر در کل مجموعه منجر می‌گردد. محسن گفت: سازمان (organization) پدیده‌ای اجتماعی است که بطور آگاهانه هماهنگ شده و دارای حدود و ثغور نسبتاً مشخصی بوده و برای تحقق هدف یا اهدافی، براساس یک سلسله میانی دائمی فعالیت می‌کند. سازمان‌ها برای انجام اموری بوجود آمده‌اند که دستیابی به آنها توسط یک فرد به تنهایی امکان‌پذیر نیست و انجام آن از طریق سازمان اثربخش‌تر است. سازمان‌های دست ساخته انسان بسیارند، تا آنجا که عصر امروز را عصر سازمان‌ها و جهان سازمانی نیز نام نهاده‌اند و گفته‌اند در عصر سازمان‌ها انسان از تولد تا پایان زندگی در درون سازمان‌های متنوع و کوچک و بزرگ زندگی می‌نماید.

از بیمارستان در زمان تولد تا مدرسه و دانشگاه، تا سازمان های نظامی و سازمان های دولتی و خصوصی همگی وظایف مهمی در جهت تحقق اهداف اجتماعی بعهده دارند. سازمان‌های معاصر، قدرتی عظیم و اجتماعی پدید آورده‌اند که با گذشته قابل مقایسه نیست. بدین ترتیب شناخت سازمان‌ها و وظایف آنها توجه بخش مهمی از اندیشمندان علوم انسانی را به خود جلب کرده است. امروزه بخش بزرگی از انسان‌ها در شهرها زندگی می‌کنند و شهرها بعنوان یک واقعیت بیرونی و تأثیرگذار، خود را به سایر واقعیت‌های اجتماعی تحمیل می‌نماید. شهر نوعی خاص از سازمان یافتگی زندگی اجتماعی در انطباق با فضا تلقی می‌شود و عناصر سازمان همچون تقسیم کار اجتماعی و روابط انسانی و اهداف در آن قابل مشاهده است.

سازمان‌ها بعنوان دست ساخته‌های انسانی و به مثابه واقعیتی انسانی و اجتماعی مورد توجه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان قرار گرفته‌اند و سازمان‌ها بعنوان گروه های ثانوی اجتماعی که مجموعه‌ای از عملکردها و روابط و عادات مشترک را دارا هستند مورد مطالعه اندیشمندان قرار گرفته‌اند.

همه جوامع فقط انبوه گردآمده‌ای از افراد نیستند بلکه سازمان و نظامی (سیستمی) به منزله یک کل هستند و از اجزاء (افراد) و قطعات (پایگاه‌ها و طبقات) تشکیل شده‌اند که هر یک از

تجربه آموزش های مهارتی

ادامه گفتگو با دکتر رجب علی نکویی - قسمت تکمیلی



کننده امکانات نرم افزاری و بخش قابل توجه از نیازهای سخت افزاری اجرا می کرد. در این طرح ما نتوانستیم الگوی سیستم دوآل آلمان ها را پیاده کنیم. زیرا یکی از ویژگی های برجسته سیستم دوآل، مشارکت شرکای اجتماعی مخصوصاً کارفرما در تمام فرآیند آموزش می باشد. ولی در عین حال مدلی که ما با کمک آلمان ها به آن رسیدیم و آن را تحت عنوان طرح مشترک آموزش هجده ماهه ایران و آلمان اجرا کردیم شاید بشود به عنوان "نقشه ی راه همکاری های مشترک بین المللی" تلقی کرد. در این راستا من تجارب حاصل از این طرح را به عنوان یک نقشه ی راه در دفتر همکاری های علمی و بین المللی دانشگاه جامع علمی-کاربردی مطرح کردم که خوشبختانه برای یک سری برنامه های راهبردی مربوط به بین المللی سازی برخی از مراکز آموزشی آن دانشگاه در دست بهره برداری است... این تجربه ی بسیار خوبی بود و شاید لازم باشد به صورت یک میحث جداگانه در رابطه با تجارب موفق طرح ۱۸ ماهه ی ایران-آلمان به عنوان یک نقشه ی راه برای همکاری های بین المللی در مورد آن صحبت کنیم. زیرا همکاری های بین المللی با همکاری های داخلی بسیار متفاوت است. در همکاری های بین المللی باید مسائل زیادی در نظر گرفته و رعایت شوند، از مسائل فرهنگی تا برخورد های شخصی، شناختن ویژگی های طرفین و ... تا به در نظر گرفتن این ویژگی ها موضوعات تکمیل شوند و به هدف مشترک برسند. در این طرح مشترک رعایت همین موارد نقش

به عنوان مقدمه برای ورود به موضوع اشاره کوتاهی می کنم به بحث های جلسه ی قبل همانطور که قبلاً گفته شد دو عامل در مبحث توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی جامعه نقش بسیار مهمی ایفا می کنند، که یکی نظام آموزشی به طور اعم و آموزش های مهارتی به طور اخص و دیگری بحث توسعه ی روستا می باشد. توسعه نه صرفاً یک سری حرکت های جزیره ای بلکه به عنوان یک حرکت اصولی و به معنی واقعی توسعه که بعداً در بحث اصلی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

در گفتگوی قبل اشاره شد که آموزش های مهارتی چه نقشی می تواند در برنامه های توسعه داشته باشد. موردی که در مصاحبه ی قبلی فرصت نشد در مورد آن به صورت جامع صحبت کنم، رویکرد ما نسبت به سیستم آموزش حرفه ای دوآل آلمان می باشد که به صورت خلاصه اشاره ای به آن داشتیم. در حال حاضر به طور جدی در چند حوزه در مورد این مدل آموزش مهارتی فعالیت می کنیم، شروع این حرکت در سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور در قالب طرح مشترک آموزش فنی و حرفه ای ایران و آلمان و با عنوان "اقدام مشترک اقتصاد آلمان برای ایران" بود. این طرح از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۷۵ با حضور کارشناسان و مربیان آلمان ادامه داشت. یکی از نقاط مثبت این همکاری مشترک، مسئولیت پذیری طرف ایرانی برای اجرای تمام مراحل آن بود. طرف آلمانی صرفاً نقش مشاور، هدایت کننده و تأمین

های حرفه ای و رفتار فردی و اجتماعی از اهمیت خاص برخوردارند. در سیستم دوال از طریق دو مکان آموزشی، شامل "مدرسه حرفه ای" و "بنگاه تولیدی" با این چالش مقابله می شود.

در سایر سیستم های آموزش مهارتی مانند ایران برای مثال، زمانی که کارآموز بعد از طی یک دوره ۶ ماه آموزش فنی و حرفه ای به یکباره وارد محیط کار می شود متوجه می شود که با محیط کار آشنایی ندارد و نسبت به آن محیط بیگانه است، اما کارآموز در پروسه ای آموزش حرفه ای در سیستم دوال کاملاً با کار عجین می شود و رویکرد او به صلاحیت های حرفه ای و رفتار فردی و اجتماعی باورمندانه می شود.

این سیستم آموزشی همچنین تاکید زیادی و ویژه بر شایستگی ها دارد و این شایستگی ها را فوق تخصص مهارتی تلقی می کند.



بسیار مهمی بازی کرد و تجارب بسیار خوبی به دست آوردیم، از آنجمله آشنائی با تجارب و الگوهای توسعه یک کشور پیشرفته و با تفکر سیستمیک یکپارچه به اسم آلمان و اینکه چطور می شود آن را با سیستم جزیره ای و غیریکپارچه ای که وجود داشت هماهنگ کرد. به همین خاطر آن را به عنوان یک نقشه ی راه برای کسانی که تمایل دارند با دنیای خارج همکاری هایی داشته باشند توصیه می کنم و حتماً در یک بحث دیگر به صورت کامل در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

در مورد سیستم دوال و ویژگی های سیستم دوال هم اشاره کوتاهی می کنم. چرا در مورد بهره برداری از این سیستم تاکید وجود دارد؟

زیرا اولاً این سیستم یک پروسه با تاریخچه ی هزار ساله می باشد و تاثیرگذاری آن از پایین به بالا بوده است. نه یک نسخه پیچی از طرف دولت به پایین بلکه خود مردم، کارگران و کارفرمایان در آن نقش داشته اند که با کمک هم این سیستم را طراحی کرده اند و در طول هزار سال تکامل پیدا کرده و به شکل حاضر رسیده است. در همه جای دنیا سیستم دوال وجهه ی خاصی دارد و در بسیاری از کشورها سعی می کنند از آن استفاده کنند، از آمریکا گرفته تا چین و کشورهای در حال توسعه و مخصوصاً کشورهای عربی و حوزه ی خلیج فارس اکثراً به صورت جدی روی این موضوع فعالیت می کنند. طرح ۱۸ ماهه که در سال ۶۴ شروع شد هم قرار بود در قالب سیستم دوال باشد همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردم به دلیل برخی ویژگی های آن مخصوصاً حضور جدی کارفرما و کارگر در طول پروسه آموزش، نمی توانستیم آن را دقیقاً به همان صورت اجرا کنیم. این واقعیت را نیز نمی توان از نظر دور داشت که سال ۶۳ بعد از قضایای جنگ و انقلاب و به هم ریختگی بسیاری از مسائل که همه چیز در حال شکل گیری و قوام بود، نمی شد به یکباره از کارفرماها خواست که باید در امر آموزش مشارکت کنید و امکانات تان را در اختیار آموزش های مهارتی بگذارید. طول دوره آموزش در این سیستم طول دوره آموزش مهارتی حرفه ای بر حسب رشته، متقاضی یا شرایط شروع دوره حدود ۳-۵ سال می باشد. اما به عنوان مثال برای دانشجویان که مایلند به جای تحصیلات دانشگاهی در یکی از رشته های مهارتی ادامه دهند، در آن صورت به دلیل پیش زمینه اطلاعاتی که دارند از مدت زمان دوره کاسته می شود. در طول این ۵/۳ سال از شروع ثبت نام تا آزمون پایان دوره، کارآموز هفته ای یک تا دو روز در یک مدرسه حرفه ای مشغول یادگیری مباحث نظری و ۳-۴ روز را در محیط کار و بنگاه های اقتصادی، اعم از بخش صنعت، خدمات، پزشکی و یا پیراپزشکی به فراگیری بخش عملی عمومی و تخصصی می پردازد. کارآموز در محیط کار بخش مربوط به آموزش های عملی عمومی را در قالب کارگاه های آموزش عمومی با هدایت "مربیان کارگاهی" طی می کند و یکسال و نیم آخر آموزش را در خط تولید می گذراند و در آنجا تحت هدایت "مربی بنگاهی" خواهد بود. مربیان بنگاهی معمولاً سرپرست ها می باشند که هم به مسائل تولید واقف می باشند و هم به روش ها پداگوژی و انتقال دانش به کارآموز تخصص دارند.

دومرحله گذار از مدرسه به محیط آموزش مهارتی حرفه ای و از محیط آموزش به محیط کار برای ایجاد انگیزه و ارتقاء صلاحیت



شایستگی ها در همه ی حوزه ها تلاش ویژه کنیم. بر زنجیره آموزش آلمان این تفکر حاکم است که کودکان از زمانی که اولین شیر مادر را نوش جان می کنند دو خصلت در وجود آنها شکل می گیرد، یکی عشق به یادگیری و دومی انگیزه می باشد. آنها افراد را از همان کودکی آماده می کنند برای یک زندگی مستقل و اینکه هر فرد بتواند روی پای خودش بایستد و عشق به یادگیری را در طول زندگی و در پروسه آموزش در افراد تقویت می کنند.

در کل فلسفه ی آلمان، فلسفه ی ویژه ای است، تبدیل ایده و فکر و شعار به عمل می باشد. اینکه چطور کودک را با این فلسفه آشنا و بزرگ کنیم روش و متدولوژی خاص خودش را دارد، اینکه چطور نگاه کنید، چطور صحبت کنید، چطور در آغوش بگیرید و... تحقق این امر به ترتیب مربوط به مادر، پدر، مربی مهد و ... می شود. اینها همه مسئولیت پرورشی و نقش مؤثر دارند و کودک را با توجه به چشم اندازها هدایت می کنند و مرتب در طول تمام دوره ها در دبستان، راهنمایی و دبیرستان هم ادامه پیدا می کند. حتی در دوره ی راهنمایی دانش آموزان را یک روز به صورت مستقل به بازار کار می فرستند تا با آن آشنا شوند و از نیروها به شکل مثبت استفاده می کنند، این مسائل از زمان تولد اجرایی می شود، بر روی آن کار می کنند و آنها را پیاده سازی می کنند. به اینصورت است که شایستگی، فرهنگ و باور می شود و نتیجه خواهد داد.

اینکه هر کس باید خودش مسیر آینده، علایق اش را انتخاب کند و انگیزه داشته باشد چیزی است که خداوند در وجود بندگان قرار داده و ما این فرصت های طلایی نعمت های خدایی را شکر نمی گزاریم. شکرگزاری به معنی عمل کردن نه صرفاً به زبان آوردن. تجربه ی عشق و علاقه و انگیزه داشتن را خودم با تمام وجود لمس کردم و بسیار برایم تجربه ی خوبی بود. هرچه در این دو مبحث بیشتر پیش می روم احساس می کنم کمتر می دانم و باید بیشتر تلاش کنم و در نهایت همواره برای این شوق داشته ام که این تجربیاتم را پیاده کنم. معتقدم که اکثر ما از زمان تولد و از ابتدا در مسیر اشتباهی قرار می گیریم. والدین و مربیان مهد باید به درستی در این مورد آموزش ببینند، ولی در ایران متأسفانه به این مورد توجه نمی شود. زمانی که شخصیت فرد شکل گرفته و به دبیرستان و دانشگاه می رود نمی شود فرد را با زور و تهدید و فشار به سمتی که نتیجه بخش باشد هدایت کرد و بسیار بعید است در چنین شرایطی افراد به موفقیت دست

خوشبختانه در این نظام همه باید به این شایستگی ها دست پیدا کنند و همه شمول است نه اینکه افراد گلچین شوند و معتقدند که حتی یک فرد معلول هم باید زمانی که وارد این سیستم می شود بتواند مانند بقیه افراد به این شایستگی ها برسد. شرایط و امکانات در اختیار همه قرار می گیرد، امکان استفاده از راهنمایی مشاوران و متخصصان در حوزه های گوناگون، آموزش های متنوع برای افرادی معلول، آموزش و مشاوره های ویژه در همان فضا در اختیار می باشد. افراد جداگانه ارزیابی نمی شوند، بلکه سعی می شود در همان جو در کنار هم رشد کنند. متأسفانه برعکس فضای آموزشی ما که از کودکی افراد از نظر هوشی و توانایی ها دسته بندی می شوند در این سیستم همه باید در سایه ی عدالت اجتماعی بتوانند با هم و در کنار هم رشد کنند. البته کل نظام آلمان بر این امر تأکید دارد بخصوص در بخش آموزش های مهارتی.

بحث شایستگی ها بسیار جالب است و ضروری. زمانی که شما در آموزش مهارتی، دانش را به مهارت تبدیل می کنید، در یک رشته از طریق این آموزش توانایی کسب می کنید و در انجام یک کار توانا شده اید و صاحب تخصص، اما زمانی که در طول این دوره آموزشی توانسته باشید با سعی و تلاش فردی و کوچینگ و هدایت مربی و منتور، مشاوران و مدرسان نظری و با استفاده از امکاناتی که در اختیار داشته اید سه شایستگی، شامل: شایستگی های اخلاق فردی، شایستگی های رفتارهای اجتماعی و شایستگی های حرفه ای و تخصصی را به عنوان باور در خود رشد داده و ایجاد کرده باشید، در این صورت به فوق تخصص مهارتی نائل آمده اید. اما در ایران در حوزه نظام آموزشی به طور اعم و آموزش های مهارتی به طور اخص چه می گذرد؟ آیا در زنجیره آموزش از زمان تولد و دوران مهد تا دوره های دکتری و فوق دکتری مان هم به این شایستگی ها توجه و حتی مطرح می کنیم؟ آیا اصولاً در نظام آموزشی ما زنجیره آموزش محلی از اعراب دارد؟

به نظر من دوستان و عزیزان فرهیخته در گروه آینده پژوهان توسعه فرهنگی باید در برنامه های آینده پژوهی مقوله شایستگی ها را مورد عنایت خاص قرار دهند. از یک سو این شایستگی ها مبنای همه برنامه های توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است و از سوی دیگر در کشور عزیز ما ایران این شایستگی ها متأسفانه مورد توجه قرار نمی گیرند.

ما باید در مفاهیم آینده پژوهی در مورد چگونگی ایجاد این

پیدا کنند. آنچه خداوند در وجود ما قرار داده و طبیعت ماست مطلق خوبی هاست و غیر از این نیست و خلاف آن نمی شود نتیجه گرفت.

امیدوارم ما هم در مسیری قرار بگیریم که بتوانیم مانند دیگر کشورهای دنیا به این نگاه ریشه ای و چشم انداز جامع و بلند مدت، اصولی و هدف دار دست پیدا کنیم، که البته شدنی است و این بحث ها مطرح شده است و این تجارب را به سازمان آموزش فنی و حرفه ای و همچنین دانشگاه های آزاد اسلامی و جامع علمی کاربردی منتقل کرده ایم که از طرف آنها بسیار مورد استقبال قرار گرفت. طرح این مسائل به صورت خرد با کمک خرد جمعی به امید خدا حتماً مثبت واقع خواهد شد. اکنون به نمونه هایی از فعالیت های اجرایی در این خصوص اشاره می کنم:

در ابتدای گفتگو به طرح منحصر به فرد همکاری مشترک ایران و آلمان در زمینه آموزش فنی و حرفه ای اشاره کردم و اکنون برخی دست آوردهای این طرح را به عرض می رسانم:

در این طرح همکاری مشترک آموزشی تمام پروسه آماده سازی، برنامه ریزی، راه اندازی، اجرا و آزمون و ارزیابی ۱۰ حرفه اصلی صنعت پیش بینی شده بود. اولین دوره آموزش هجده ماهه در حرفه های ماشین ابزار، مکانیک صنایع و اتو مکانیک از اول دی ماه ۱۳۶۴ به صورت پایلوت در اداره کل آموزش فنی و حرفه ای کرج آغاز شد و سپس به شهرهای تهران، کرمان، اصفهان، مشهد و اهواز تعمیم داده شد. تا سال ۷۵ که من به عنوان مجری طرح مذکور در سازمان فنی و حرفه ای بودم موفق شدیم بالغ بر ۴۰۰۰ جوان را در سیستم آموزش ۱۸ ماهه ایران و آلمان در هفت حرفه و شش مرکز آموزشی سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور آموزش دهیم که البته این آموزش ها تحت عنوان دوره های ۱۸ ماهه ادامه پیدا کردند. این دوره های آموزشی هجده ماهه اقتباس از دوره ۳ ساله ی سیستم دوال آموزش حرفه ای آلمان بود. نقشه ها و تمرین ها تقریباً مانند دوره های آموزشی در آلمان بودند و این باعث شده بود که این کارآموزان به یک سری نیروی ماهر نمونه تبدیل شوند. آموزش دیدگان دوره های هجده ماهه جذب صنایع دفاع ملی، صنایع هوایی، خودرو، فولاد، هلیکوپترسازی و همچنین بخش خصوصی شدند، عده ای هم به عنوان کارآفرین افتخار آفریدند. آنها واقعاً در بنگاه های صنعتی تحول ایجاد کردند، این چیزی نیست که فقط من بگویم چون مجری این طرح بودم، بلکه دبیرخانه شورای عالی هماهنگی آموزش فنی و حرفه ای کشور طی یک پروژه تحقیقاتی بسیار گسترده ای در مورد کارآموزان و کارفرمایان، کیفیت تولیدات و دیگر فاکتورها بررسی کردند و نتایج بسیار مثبتی گرفتند. نسخه ی کتبی این تحقیقات نیز موجود می باشد.

متأسفانه به مرور تعدادی از مسئولان سازمان یاد شده در ادامه فعالیت های طرح، روش انجام کار را تغییر دادند، در یک مقطع با مخالفت رو به رو شد، در زمان دیگری زمانبندی ها تغییر کرد و یا ایده های غیر منطقی و غیر اصولی در ارتباط با آن مطرح شد یا در محتوا تغییرات غیر استاندارد به وجود آوردند و به

نوعی نتیجه ی موفق و درخشان و منحصر به فرد این طرح که حاصل سال ها تلاش و هزینه های مادی و معنوی و همکاری حدود ۱۲۰ شرکت آلمانی بود نادیده گرفته شد. مدتی پیش با یکی از مسئولین وزارت کار صحبت می کردم، به او گفتم حالا که مسئولان قوه قضائیه به دنبال محاکمه کسانی هستند که اختلاس کردند و ضربه های اقتصادی به مملکت زدند، آیا کسانی که به منابع انسانی ضربه وارد کردند، به آموزش خسارت ها وارد کردند، سرمایه های فرهنگی و اجتماعی را برای هیچ و پوچ و بدون منطق دچار مشکل کردند را نباید محاکمه کرد؟ در آبان ۹۸ از دفتر همکاری های علمی و بین المللی دانشگاه جامع علمی-کاربردی درخواست کردم که یک همایش در مورد تجارب طرح ۱۸ ماهه ترتیب دهیم تا این طرح را از این طریق دوباره زنده کنیم و این کار انجام شد و خوشبختانه استقبال هم صورت گرفت. از جمله کسانی که قرار بود در این سمینار صحبت های کاربردی را انجام دهند، دو نفر از کارآموزانی بودند که در طرح ۱۸ ماهه در اوایل دهه ی ۹۰ آموزش دیده بودند و خود من اولین بار در این همایش با آنها آشنا شدم و با دیدن موفقیت هایی که به دست آورده بودند، تحولی که در افکار و ذهن آنها ایجاد شده بود بسیار دیدنی و شنیدنی بود. یکی از عزیزانی که در این همایش شرکت کرده بودند گفتند که رشته ی ماشین افزار طرح ۱۸ ماهه را گذرانده بودند و بعد مدرک مهندسی و در ادامه مدرک MBA (فوق لیسانس) را هم گرفتیم، شرکت تولیدی (تولید قطعات پرس های بزرگ) راه اندازی کردم و برای ۱۲ نفر اشتغال ایجاد کردم. ایشان اضافه کردند در دفتر کارم گواهی طرح ۱۸ ماهه را به دیوار زدم، زیر آن مدرک مهندسی و در قسمت پایین مدرک MBA را نصب کردم، هرکس که به دفتر من می آید و این ۳ تابلو را می بیند متعجب می شود که چرا MBA را پایین تر از همه و گواهینامه دوره آموزشی ۱۸ ماهه را بالاتر از همه قرار دادم، من توضیح می دهم که این گواهینامه آموزش ۱۸ ماهه همان چیزی است که مرا ساخت و پرورش داد تا به اینجا برسم و به عنوان یک تولیدگر فعالیت کنم و به این نتیجه برسم که باید رشد کنم و مدرک مهندسی و مدیریت اجرایی را بگیرم. یعنی یک طرح می توانست این چنین تحول ایجاد کند و همین است که آلمان می گوید ما برند "Made In Germany" را مدیون این سیستم دوال هستیم. باید بدانیم سرنوشت میلیون ها جوان به دست ماست، امیدوارم همه با هم و در کنار هم بتوانیم تغییرات مثبتی ایجاد کنیم.

در مورد نحوه ی همکاری آلمان ها هم در طرح ۱۸ ماهه خوب است توضیحاتی بدهم، این همکاری به این صورت بود که از ابتدا قرار شد آنها صرفاً نقش مشاور و کوچ داشتند و قرار شد در امور اجرایی آموزش وارد نشوند و فقط ناظرو مشاور باشند یا اگر می بینند که اشتباهی وجود دارد تذکر دهند. این باعث شد که دست اندرکاران ایرانی پروژه ی ۱۸ ماهه به طرح علاقه مند شدند، نسبت به این طرح احساس مسئولیت پیدا کردند و علیرغم مخالفت هایی که از جانب برخی مسئولان رده بالا بود ایستادگی و مقاومت کردند و آن را به سرانجام رساندند.

بازآموزی تجارب خود را در زمینه های پداگوژی و همچنین دیداکتیک (علم و روش یاددهی و یادگیری) به مربیان ما منعکس منتقل می کردند. کارشناسان آلمانی در دوره های بازآموزی بیشتر بر متدهای پداگوژی تمرکز و تأکید می کردند نه صرفاً مباحث فنی تخصصی حرفه آموزشی، زیرا مربیان ایرانی ها در زمینه های فنی تخصصی قوی بودند، برای ما مهم متدولوژی ها بود. یک نکته جالب این است که بود رئیس وقت سازمان آموزش فنی و حرفه ای در اولین اجلاس مشترک اعضای کمیسیون های هدایت کننده ایرانی و آلمانی که هر سال در کلن و یا در کرج برگزار می شد، از طرف آلمانی پرسید: "در طول تهیه و تدوین استانداردهای آموزشی شما چقدر نظرات تان را بر کارشناسان و گروه های ایرانی تحمیل کردید؟" مسئول آلمانی در جواب گفت: "ما فعالیت های خودمان را که بررسی کردیم متوجه شدیم فقط حدود ۲۰٪ نتایج بررسی های همکاران ایرانی را تغییر دادیم و این مقدار هم فقط در مورد موضوعات یا تکنولوژی های جدیدی بود که در ایران هنوز وجود نداشت." بعد از دوره ی بازآموزی در ایران، مربیان ایرانی در آلمان در مراکز آموزش فنی و حرفه ای بنگاه های تولیدی آلمان یک دوره ی بازآموزی تکمیلی می گذراندند.

این دوره ها و حضور مربیان در آن محیط تاثیر بسیار خوبی داشت، تأییراتی که صرفاً از طریق فیلم یا مقاله و عکس قابل دسترسی نمی باشند. مربیان اطلاعات بسیار خوبی به دست آوردند. خلاصه این که: مجموعه ی تجارب که داشتیم، از کجا شروع شد، چطور و به چه شکل کار اجرا شد، آلمان ها چه نقشی داشتند و ... همه به صورت یک نقشه ی راه بسیار خوب می تواند برای کسانی باشد که در صدد برقراری ارتباطات بین المللی می باشند.

موضوع دیگری هم که بسیار مهم می باشد نحوه ی برخورد با کسانی است که سدها را پنهان می کنند تا کار نکنند. این نیز یکی از معضلاتی است که من هم در بحث آموزش های مهارتی طرح مشترک ایران و آلمان و هم در بحث توسعه ی روستا دیدم. یک متخصص آلمانی که قبلاً در جلسات آینده پژوهی با ایشان آشنا شدم آقای "دکتر دومن" حدود ۲۵ سال است که در برلین در حال تحقیق در مورد اقتصاد آموزش و اقتصاد امور اجتماعی و ارتباط این دو با یکدیگر می باشد.

منظور از این آموزش هم آموزش دبستان و دبیرستان و دانشگاه نیست، بلکه یک آموزش پیوسته و مادام العمر از زمان تولد تا حتی بعد از مرگ می باشد که در مورد آن در مصاحبه ی قبلی صحبت کردیم. اگر این زنجیره درست چیده و حلقه ها به درستی به یکدیگر متصل شوند در آینده مشکلات چندانی وجود نخواهد داشت و برعکس اگر به درستی انجام نشود هیچ راه حلی برای مشکلات وجود نخواهد داشت، بلکه فقط هزینه می شود، مغزها فراری داده می شوند و جوان ها بی انگیزه می شوند.

در این مورد همچنان تلاش می کنم، مثلاً با بهزیستی که متولی دوره بسیار مهم و حساس مهد می باشد، صحبت هایی در دست انجام است که چطور به صورت اصولی این زنجیره را ایجاد کنیم. ...

همانطور که گفته شد ما در این طرح همکاری مشترک ده حرفه را پیش بینی کرده بودیم و از طرف آلمان ها بررسی شده بود، از طرف درسازمان فنی و حرفه ای برای این ده رشته، ده گروه کارشناسی ۵ تا ۶ نفره تشکیل دادیم. هر گروه متشکل بود از: یک دبیر از مدیریت پژوهش سازمان، یک استاد مربی از مرکز تربیت مربی، یک مربی، یک کارشناس آگاه با تجربه، یک نفر نماینده صنعت مربوط و یک مترجم که قبلاً در آلمان در همان رشته درس خوانده بود تحصیل کرده بود که با اصطلاحات آشنا باشد. نقش مترجم منابع تخصصی خیلی مهم است، به این دلیل که ترجمه ی نادرست و اصطلاحات غلط می تواند مشکلات جدی در کار غلط آموزی و فهم موضوعات و امانتداری مؤلف ایجاد کند. این ده گروه کارشناسی به مدت ۶ ماه در مدیریت پژوهش به صورت تمام وقت با دسترسی به تمام امکانات فعالیت می کردند و تمام منابع آموزشی صنعتی مربوط به آن رشته را جمع آوری نمودند.

از آلمان هم تمام استاندارد ها و سایر منابعی که لازم بود را برایمان پست کردند و بین این ده گروه توزیع شد. این افراد با توجه به آنچه که در دسترس داشتند و شرایطی که در ایران وجود داشت، اطلاعات خودشان و با کمک گرفتن از منابع و آنچه نظر آلمان ها بود با حضور مترجم مباحث را ۶ ماه حلاجی نمودند و از دل استاندارد ۳ ساله ی آلمان ها یک دوره ی ۱۸ ماهه را استخراج نمودند. در مورد مدت زمان این دوره هم بحث هایی وجود داشت و در آن زمان دوره های فنی حرفه ای اکثراً دو ماهه و سه ماهه بود و مسئولین معتقد بودند که نمی شود یک آموزش ۳ ماهه را به یکباره به ۳ سال آموزش افزایش داد و بهتر است از ۱۸ ماه شروع شود و گام به گام به مدت زمان آن افزوده شود که البته بعدها این اتفاق نیافتاد. زمانی که استانداردهای ۱۸ ماهه آماده شده بود، از آلمان ها خواستیم تا کارشناسان شان را به ایران بفرستند تا هماهنگی های لازم را با گروه های ایرانی انجام دهند. آنها هم برای این ده رشته در هر رشته دو نفر کارشناس یکی در بعد عملی و دیگری در بعد نظری معین کردند و به ایران فرستادند و در مدت یکماه آنچه ایرانی ها در این ۶ ماه در مورد آن به نتیجه رسیده بودند را بررسی کردند. روند این کار به هیچ عنوان اجبار و نسخه پیچی نبود بلکه تعامل و یک کار حرفه ای و فضای دوستانه و مشاوره ای بود. در نقاطی هم که به یک عدم توافق می رسیدند حکم می آوردند. در یک مورد دیدم در رابطه با حرفه ریخته گری که بررسی های تحت نظارت حکم هم یکماه طول کشید تا به نتیجه برسند، قضیه کاملاً جدی بود و برای هر تصمیم و انتخابی همه چیز به دقت بررسی می شد تا بهترین تصمیم نهایی گرفته می شد و مشاوره صرفاً یک مشاوره ی ساده نبود بلکه کاملاً تخصصی بود.

بعد از تهیه و تدوین استانداردسازی های مهارت و آموزشی برای اجرای این طرح ابتدا اهمیت مربی مطرح شد، آنچه در آموزش های مهارتی نقش بسیار مهمی ایفا می کند حتی بیشتر از تجهیزات و منابع، شخص مربی می باشد که بتواند این اطلاعات را منتقل کند. بنابراین مربیان این ده رشته را انتخاب نمودیم و آلمان ها به ایران آمدند و در قالب دوره های معمولاً یک ماهه



مهارت آموزی زبان

تنظیم: موسوی

تعریف زبان:

ادامه زبان را از جمله منحصر به فردترین رفتار هایی می داند که خاص انسان است.

این در حالی است که زبان شناسان گفتار را از زبان متفاوت می دانند و بین آن ها تمییز قایل می شوند.

به عنوان مثال باطنی معتقد است زبان عبارت است از واژگان و مجموعه قواعدی که دستور زبان نامیده می شود و در مغز و حافظه فرد جای دارد و گفتار عبارت است از استفاده از این دانش ذهنی . بر اساس این تعریف می توان گفت، زبان جنبه درونی و گفتار تجلی بیرونی آن است وجود گفتار وابسته به زبان استدر حالی که زبان می تواند مستقل از گفتار وجود داشته باشد. چنانچه ناشنویان مادرزاد اگر چه فاقد گفتار هستند، می توانند با فراگیری زبان اشاره با دیگران ارتباط برقرار کنند و یا فردی که بر اثر حادثه ای دچار صدمه به دستگاه گفتار می شود ، هر چند قادر به تکلم گفتار نیست اما به روشهای غیر گفتاری مقصود خود را بیان می کند بنابراین زبان او در جای خود باقی است.(باطنی، ۱۳۶۳)

قرن هاست که زبان شناسان کوشیده اند زبان را تعریف کنند، ولی همانند سایر زمینه ها هنوز تعریف جامعی که مورد قبول همه ی صاحب نظران باشد، ارائه نشده است. در زیر به برخی از تعاریف ارائه شده اشاره خواهیم کرد.

زبان نظامی است از نشانه های صوتی اختیاری که به تمامی مردم وابسته به فرهنگی معین با دیگر، کسانی که نظام آن فرهنگ را آموخته اند امکان می دهد تا با هم در ارتباط و کنش متقابل باشند(کیوانی، ۱۳۶۳)

برخی از صاحب نظران، زبان را با گفتار یکی دانسته اند. به عنوان مثال ربر(۱۹۹۵) زبان را چنین تعریف کرده است. « زبان چیزی است که ما با آن حرف می زنیم، مجموعه ای از نماد های ساختگی و قراردادی که از طریق آن ها معنی مورد نظر خود را انتقال می دهیم، الگویی از حرکات و اشارات و اصوات تعیین شده از سوی فرهنگ که ما به خاطر پرورش یافتن در یک فرهنگ خاص و زمان خاص آن ها را کسب می کنیم...»(کریمی ۱۳۷۹، ص ۳۲۵)وی در

ویژگی های زبان

که در مکانی دیگر قرار دارند و یا رویدادی که در زمان دیگر رخ داده اند اشاره کنیم . مثلاً "لامپ دیروز شکست"(ویتن ۱۹۹۲)

۴ - زبان انسان آموختنی است.

۵ - در زبان می توان خلافت به کار برد و

همچنین زبان زایشی است.

۶ - زبان آدمی ساختارمند است.

۷ - زبان ساختاری سلسله مراتبی دارد.

معنی که رابطه ی بین یک واژه یا یک الگوی صوتی، یا شیئی که واژه به آن اطلاق می شود، اختیاری است. از این رو ترکیبات گوناگون صداها می تواند به یک چیز اطلاق شود.

۳ - زبان انسان نظامی نمادین است. ماهیت نمادین زبان توان ارتباطی انسان را افزایش می دهد. نمادها امکان این را فراهم می کنند که بتوانیم به اشیایی اشاره کنیم

با توجه به اینکه تعریف جامعی برای زبان وجود ندارد، به برخی از ویژگی های زبان اشاره می کنیم تا بدانیم زبان واقعاً چیست؟

۱ - زبان یک نظام ارتباطی گفتاری- شنیداری است. بدین معنی که صداها را عضوهای گفتاری تولید و دستگاه شنوایی دریافت می کنند.

۲ - زبان جنبه ی اختیاری دارد. بدین

خاستگاه زبان

و یا صدای پرندگان. البته این نظریه خالی از اشکال نیست چرا که تعداد این صداها بسیار محدود است و نمی تواند زبان گسترده ی انسان را توجیح کند. کلاینبِرگ(در سال ۱۹۵۳) یکی دیگر از افرادی است که درباره ی زبان نظریه پژواک طبیعی را ارائه کرد. وی معتقد است زبان انسان حاصل ندهایی است که به هنگام هیجان، در، شادی و مانند اینها از گلو ی او خارج می شود. در

محققان قرن هاست که تلاش کرده اند تا خاستگاه زبان را بیابند، پیش از قرن هیجدهم برخی معتقد بودند زبان موهبتی است که خداوند به انسان داده است. سر انجام (در سال ۱۷۷۲)"هردر" فیلسوف آلمانی نظریه معروف به تقلید از اصوات طبیعی را ارائه کرد. بر اساس این نظریه منشأ زبان انسان از صداهایی است که از طبیعت گرفته شده است به عنوان مثال "خش خش" برگها

انسان ساخت نحوی یا زنجیره ای را که از پیش در او پیدا شده بود و از آن نخست در ساختن ابزار و سپس در ارتباط اشاره ای خویش بهره گرفته بود بر این آواها نیز تحمیل کرد. (بلیک مور، ۱۹۸۳، ترجمه باطنی، ۱۳۶۶)



این نظریه نیز اشکالاتی وجود دارد مثلاً در هنگام درد در زبان فارس "آخ" و در زبان انگلیسی "اوچ" به کار برده می شود. نظریه تکاملی که زبان را محصول فرایند تکامل در انسان می داند و بیان می کنند که انسان به تدریج صداهای ساده را به زبان پیچیده تبدیل کرد. اما شواهدی به وسیله ی زبانشناسان تطبیقی ارائه شده است که هرچه به گذشته بر می گردیم زبان انسان ها پیچیده تر است.

نظریه ی دیگر نظریه ی حرکات و اشارات است و بر این باور است که زبان انسان در ابتدا اشاره بوده است. بر اساس آن رشد انفجار مانند گفتار، به عنوان وسیله ی ارتباط، ممکن است فقط صد هزار سال پیش یا کمتر آغاز شده باشد. بدون تردید انسان از اصواتی که از نیاکان خود به ارث برده بود استفاده می کرد و با گذشت زمان آنها را به زبان اشاره اضافه می کرد اما اهمیت این گام جدید در این بوده است که گذشته از استفاده از این اصوات،

مراحل رشد زبان

گرسنگی (لفرانکوئیس، ۱۹۹۰)
البته برخی از پژوهشگران بر این باورند که گریه کردن را نباید یک مرحله زبانی در نظر گرفت. زیرا به نظر می رسد گریه یک وسیله ی ارتباطی غریزی باشد و احتمالاً این وسیله ی ارتباطی بیشتر به دستگاه خبری حیوانات شبیه است تا به یک زبان واقعی. (اچسون، ۱۹۸۲، ترجمه حاجتی، ۱۳۶۴)

ب) غان و غون کردن با آواهای صدادار
معمولاً پاسخی است به صداها و تماس های چشمی و صورت انسان ها. از اواخر ماه دوم به تدریج نوزاد می خندد و این خود گامی است در جهت ارتباط متقابل نوزاد و بزرگسالان و احتمالاً آغازی است برای مسئله ی "رعایت نوبت به هنگام گفتگو" این مرحله از رشد زبانی از ۳ تا ۷ ماه طول می کشد.

ج) غان و غون با آواهای بیصدا
از ششمین ماه تولد علاوه بر آواهای صدا دار کودک آواهای بیصدا را ادا می کند. مانند آواهای "ما، با...". غان و غون نوزاد بین ۹ تا ۱۲ ماهگی افزایش یافته و تا قبل از ادای واژه بیشتر آواها را به کار می برد، ولی از یادگیری اولین واژه ها "حدود یک ساله" میزان غان و غون کاهش می یابد.

سوآلی که مطرح می شود اینست که آیا بین غان و غون های اولیه و گفتار های معنادار بعدی ارتباطی وجود دارد یا نه؟ برخی این ارتباط را منکر می شوند و غان و غون های فراوان را دلیلی برای موفقیت در مراحل بعدی زبان آموزی نمی دانند. این گروه به چگونگی گویایی ناشنویان اشاره می کنند که برای مدت زمانی حالت های گفتاری اولیه دیگر کودکان را دارند و بعد از مدتی با ادای واژه با مشکل مواجه می شوند؛ اما این ارتباط را در برخی از موارد بررسی نوزادان نمی توان کاملاً انکار کرد.

به طور خلاصه تولید صداهای اولیه کودک نه تنها منظم است. بلکه به گفتارهای بعدی او نیز ارتباط دارد. تا این زمان کودک قادر به ادای واژه های معنادار نیست و تمامی آواهای او بی معناست، اما در مرحله اول تکلم، واژه های معنادار را بر زبان جاری می سازد.

یکی از بارزترین دستاوردهای رشد کودک تسلط بر زبان است. زبان یکی از پیچیده ترین نظام های قاعده مند است که انسان در طول زندگی خود فرا می گیرد. زبان فرآیند پیچیده ای است که امکان ارتباط انسان با دیگر هم نوعان او را فراهم می کند، انسان نیز همچون سایر موجودات دارای زبان طبیعی است. زبان در همه ی زمان ها و مکان ها با کمی اختلاف کاربرد دارد از جمله: «گریه کردن، خندیدن، فریاد خشم، اوای شادی...». انسان تنها موجودی است که موفق شد بوسیله ی بازدمی که از حنجره ی او خارج می شود واج هایی را تولید کند و با گسترش و توسعه ی این فرایند، زبان قراردادی را برای خود ابداع کند که از زبان طبیعی بسیار پیشرفته تر و کامل تر است چرا که صدای ناله به عنوان بخشی از زبان طبیعی شاید بتواند به غم و اندوه فرد اشاره کند، اما ادای جمله به عنوان بخشی از زبان قراردادی دلایل غم و اندوه و شدت و ضعف آن را نیز می تواند تشریح کند. انسان با توجه به نیاز خود با گذشت زمان، زبان خود را نیز به روزرسانی می کند. بنابراین واژه ها و ساختارهای دیگر زبان نیز همچون افراد جامعه ی انسانی متولد می شوند، مدتی زندگی می کنند و گاه با توجه به تغییرات زمانی از نظر ساختار یا معنایی تغییر می کنند و یا در صورت منسوخ شدن از دنیای زبان خارج می شوند.

مرحله های پیش زبانی

مرحله ی پیش تکلم رشد زبان کودک در نخستین سال زندگی سه دوره را به شرح زیر طی می کند.

الف) گریه با تولد کودک آغاز می شود و نخستین صدایی است که نوزاد برای ارتباط با اطرافیان ایجاد می کند. ولف (۱۹۶۹) با تحلیل نوارهای ضبط شده از گریه نوزادان چهار نوع گریه را مشخص ساخته است. شایع ترین نوع گریه، گریه موزون است. نوزادان اینگریه را هنگام گرسنگی و پس از پایان دیگر انواع گریه از خود سر می دهند. گریه عصبانیت که با فریاد های بلند و ممتد مشخص می شود. گریه درد که ویژگی آن شیون های طولانی همراه با بند آمدن نفس است و بالاخره گریه ی



یا وقتی فاشق را از دست مادرش می گیرد و می گوید «من» پیام کودک چیزی بیش از یک واژه ای است که به کار می برد؟ برخی معتقدند کودک در این زمان به دلیل ضعف زبانی قادر به گفتن جمله نیست منظورش را در یک واژه بیان می کند. و گاهی با شنیدن صدایی تصور کند مادرش دارد می آید و در آن زمان واژه «ماما» را بیان کند. از این رو تک واژه ها برای کودک همان معنای خودشان را دارند و برخی معتقدند هر چند کودک یک جمله را در ذهن ندارد، اما تک واژه ها هم فقط همان معنای محدود خود را ندارند. بلکه کودک معنای یک جمله را در ذهن خود دارد و برای رساندن آن یک واژه را بیان می کند.

مرحله گفتار دو واژه ای

این مرحله از ۲۰-۱۸ ماهگی آغاز می شود و کودک کم کم عبارت دو واژه ای را را به زبان می آورد. مثلاً «بابا اومد» «آب بده» گفتار دو واژه ای نخستین گام کودک برای جمله سازی است و از این به بعد توانایی بیشتری را برای ارتباط با دیگران پیدا می کند. به نظر می رسد این مرحله نوع خلاصه شده ای از جمله های بزرگسالان است به همین دلیل در این مرحله از حروف و افعال کمکی خبری نیست و کودک بیشتر از فعل، اسم و صفت استفاده می کند به این نوع کلام "گفتار تلگرافی" گفته می شود. تقریباً در تمام عبارت های دو کلمه ای نظم جمله رعایت می شود. کودکان از گفتارهای دو کلمه ای در موقعیت های مختلف استفاده می کنند. مثلاً عبارت "ماما جوراب" گاهی منظور او اینست که "جوراب مال مادر است" و گاهی منظورش این است که "مادر جوراب را به پای او کند". اسلوبین معتقد است کودکان در استفاده از قواعد دستوری چهار مرحله را طی می کنند. نخست مرحله ای که کودک قادر به استفاده از قواعد دستوری نیست. در مرحله ی دوم از برخی افعال بی قاعده استفاده می کند و در این مرحله هنوز قادر به استفاده از قواعد زبان نیست. مرحله ی سوم کودک قاعده ی همگانی زبان را یاد می گیرد که علاوه بر واژه های آشنا با واژه های جدید نیز به کار می برد. در مرحله چهارم کودک هفت تا هشت ساله قواعد را همچون بزرگسالان به کار می گیرد. و در نهایت او استفاده از جمله های پیچیده از جمله پرسش، ربط، منفی و غیره را فرا می گیرد.

مرحله ی گفتار تک واژه ای

این دوره از زمانی شروع می شود که کودک بتواند اولین واژه های معنادار خود را ادا کند و وارد مرحله ی جدیدی از زبان شود. کودک در حدود یکسالگی قادر خواهد بود اولین واژه های معنی دار خود را بیان کند. البته برخی از کودکان ماه ها بعد یا قبل از این دوره سخن گفتن را آغاز می کنند. صداهایی که در نخستین واژه ها به کار می برند عبارتند از «ی، ب، پ، ن، م، د، ت» و مصوت های، مثل «ا، ای».

کودک تا ۲۸ ماهگی به طور میانگین ۵۰ واژه به کار می برد. این واژه ها عموماً به چیزهایی اطلاق می شود که برای کودک اهمیت دارند مانند «بده، بای بای» افراد مهم «ماما، بابا» غذا «آب، شیر» اعضای بدن و حیوانات، وسایل خانه (لیوان، قاشق) وسایل نقلیه (ماشین، قطار). کودک به ندرت نام اشیاء ساکن را بر زبان می آورد و بیشتر نام وسایلی که در حرکتند یا می شود با آنها کاری انجام داد را بر زبان می آورند. نخستین کلماتی که کودک یاد می گیرد اسامی اطرافیان است و سپس افعال و قیود، صفات و ضمایر هستند.

کودک‌ان معنی و مفهوم واژگان را نیز می‌آموزند. کودک صرفاً با چندین بار شنیدن یک واژه برای نامیدن یک چیز از سوی والدین می‌تواند معنی آن را یاد بگیرد و بعد از آن بعد کار ببرد. کری (۱۹۷۷) معتقد است وقتی کودک واژه‌ی جدیدی را می‌شنود حدس‌هایی در مورد معنای آن می‌زند و ضمن به کار بردن واژه به درستی و نادرستی حدس خود پی می‌برد و اگر لازم باشد کم‌کم استنباط خود را از معنای واژه اصلاح می‌کند تا با معنایی که بزرگسالان در ذهن دارند منطبق شود. (ماسن و همکاران، ترجمه یاسایه، ۱۳۶۸)

نکته ی دیگر اینکه، معنای واژه برای کودک با معنای بزرگسالان کامل فرق می کند، کودک از شیوه های خاصی برای کاربرد معنای واژه استفاده می کند، کودک دامنه ی یک واژه را بیش از حد گسترش می دهد و آن را به بسیاری از چیزها اطلاق می کند به عنوان مثال ممکن است کودک خردسال از واژه «هاپو» برای اسب، گاو، زرافه و سایر حیوانات چهار پا استفاده کند. دلیل این امر معمولاً شباهت در شکل، اندازه، صدا، جنس یا حرکت است. بر عکس این موضوع نیز صادق است یعنی در برخی موارد کودک واژه را در معنای محدودتری به کار می برد به طور مثال واژه «پیشی» را فقط برای گربه خانگی شان به بردبیش گستری و کم گستری را می توان فرضیه ای دانست که کودک می سازد و سپس آنقدر آن را تغییر می دهد تا با معنای این واژه نزد بزرگسالان منطبق شود.

سوال مهمی که مطرح می شود اینست که این واژه های اولیه چه نقشی دارند؟ آیا کودک وقتی به هواپیمای کوچکش روی قفسه اشاره می کند و می گوید «بابین»



اکثریت عظیمی از کودکان واقعا نوابغ خلاق هستند

دکتر جرج لند و دکتر بت جارمن در کتاب خلاقیت اشاره می‌کنند که اکثریت عظیمی از کودکان واقعا نوابغ خلاق اند و پذیرش خلاقیت منحصر به فرد اولین گام اساسی در زندگی کردن بر پایه جهان بینی خلاق است.

دکتر گلین تیلر استاد دانشگاه یوتا، یکی از پیشگامان بزرگ در آموزش افراد تیزهوش و پراستعداد، به مطالب بسیار شگفت انگیزی در تحقیقات خود دست یافت وی دریافت که تمام کودکان تیزهوش و خلاق هستند. برخی در سخنوری خلاق اند، بعضی در حرکات بدنی، و بعضی دیگر در نقاشی یا نویسندگی، و عده ای دیگر در شیوه ای که با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند، یا در سبک سازماندهی. دکتر تیلر مجموعه ای از استعدادها را کشف کرد که بسیاری از آنها قبلا هرگز شناخته نشده بود بدین ترتیب چالش برای معلم عبارت از یافتن ذوق و استعدادها منحصر به فرد کودکان و کمک به آنان برای بروز طبیعی آنهاست. بدین ترتیب او جهت جدیدی برای آموزش فراهم ساخت.

یکی از همین محققین، هشت آزمون تفکر واگرا به ۱۶۰۰ کودک داد و همین آزمون‌ها را در طی چند سال در مورد این کودکان برگزار کرد. آزمون‌های اولیه وقتی کودکان بین سه تا پنج سال بودند انجام گردید. ۹۸ درصد کودکان در طبقه بندی نابغه قرار داشتند. وقتی همین کودکان آزمون‌های مذکور - دقیقا همین آزمون‌ها - را پنج سال بعد انجام دادند، فقط ۳۲ درصد در همان سطح قبلی قرار داشتند و پنج سال بعد از آن این رقم به ۱۰ درصد کاهش یافت. در مورد دویست هزار فرد بالغ بالای بیست و پنج سال همان آزمون‌ها اجرا شد. فقط ۲ درصد در سطح نبوغ قرار داشتند. چه اتفاقی می‌افتد؟ همه ما می‌توانیم پاسخ را حدس بزنیم، فرایند اجتماعی شدن، خلاقیت طبیعی استعداد فکری ما را با برچسب زدن از طریق داورهایی از قبیل خوب، بد، درست، غلط، مناسب، نامناسب، زشت، زیبا مانع سرکوب می‌کند. کودکان خردسال درکی از این ارزش‌ها و برچسب‌ها نداشته و بدون این محدودیت‌ها کنش و واکنش برقرار می‌کنند. توانایی ما در ابراز خلاقیت مان به تدریج که می‌آموزیم نظرها، ارزیابی‌ها و باورهای دیگران را بپذیریم افت میکند. آن‌چه با کار کردن با بزرگسالان مشاهده کرده ایم آن است که نبوغ خلاق پنج سالگی در درون وجود ما پنهان و در انتظار آزاد کردن خویش است.



معرفی نوقلم ها

زیر نظر استاد میرهادی سید موسوی

رهاتر از باد

عسل عبدالهی

بعد مارو برد به دفتر تا به خونه جفتمون زنگ بزنه .. وقتی پدرمو دفتر مهد دیدم خیل خجالت کشیدم و با گریه رفتم بغلش و بابام ازم خواست جریانو واسش تعریف کنم..وقتی من جریانو گفتم ..بابام گفت نباید گریه میکردی و از خودت ضعف نشون میدادی اگه اون بهت سیلی زده تو هم باید به سیلی بهش میزدی !!

این حرفه بابا خیلی روم تاثیر گذاشت ! آرمانو بخاطر رفتار بدی که با بیشتر بچه ها داشت دیگه اجازه ورود به مهدو ندادن ..وقتی موقع خداحافظی پدرامون داشتن با هم حرف میزدن من آرمانو صدا زدم و تا برگشت یه سیلی محکم زدم بهش و گفتم حالا بی حساب شدیم!!

بعد از این کار منم از مهد اخراج شدم!! یادمه بابام تو راه برگشت نه حرفی زد نه تشویقی نه توبیخی!! هیچی تو زندگیم از اینکه پدرم باهام حرف نزنه و باهام سکوت کنه منو نترسونند!!! و من با این رفتار و برداشت اشتباه از صحبت های پدرم اونو دلخور کرده بودم ...

یادمه بعد اون اتفاق رها هم پاشو کرد تو یه کفش که اگه مانلی نباشه منم نمیروم مهد و آنقدر گفت بود که از مهد اومد بیرون و دیگه باهم توی خونه بازی میکردیم !

روزهای بچگی و کودکی ما با همین دعوای کوچیک و بزرگ با دوستانمون،گاهی دعوای خواهر برادری و تلخی شیرینی های زیاد و کم زمونه گذشت!!!

مدرسه بازم با رها یه جا رفتیم و درس خوندم.. رها خیلی برای موقعیت خودش تو آینده تلاش می کرد .. چون رها تنها دختر یه خانواده متوسط بود که پدرش کارگر ساختمان بود و مادرش هم توی مراکز خیریه و مسجد محل آشپزی می کرد ... با این همه بخاطر آبرو و شرافت بالای آقای رفعتی همه محل عزت و احترام خاصی براشون قائل بودن.. و آقای رفعتی بابای رها هم با اینکه از نظر مالی در وضعیت متوسطی قرار داشتند

باز هم تمام تلاشون این بود که رها از دخترای هم سن و سال خودش چیزی کم نداشته باشه..

رها هم خیلی دختر زیبا و خود ساخته ای بود ..یادمه از همون اوایل مدرسه رفتنمون میگفت وقتی بزرگ بشم خونه بزرگ می سازم که بابا مجبور نباشه صبح تا شب سر ساختمونای مردم کلنگ بزنه و بار ببره!!!

دوره دبیرستانمون شروع شده بود و من و رها به شدت مشغول درس خوندن شده بودیم!! مانی و ماهان هم دیگه کنکور داده بودن و ماهان رشته صنایع قبول شده بود و مانی هم چون زیاد به درس اهمیت نمیداد بعد اینکه نتونست تو کنکور رتبه مطلوبی بیاره همون سال اول به سربازی رفت تا بعدش بیاد و برای آینده ش تصمیمای درست و مهمی بگیره...

من تو خانواده ای دنیا اومدم که خیلی شلوغ نبود..به جز من دو تا برادر دیگه هم داشتیم که بزرگ تر از من بودند... و من ته تغاری خانواده محسوب می شدم..

اسمای مارو پدرم انتخاب کرده بود... مانی و ماهان و منم که مانلی شرافت .. ! بابام همیشه دلش میخواست از همون بچگی ما روی پای خودمون بایستیم و به قول امروزیا بچه ننه بار نیایم!! در کنار پدرم مامانم همیشه مثل تمام خانم های خانه دار که عاشق زندگی و بچه هاشون هستن برامون با تمام وجود و مهر مادری خودش کودکی قشنگی و پر خاطره ای درست کردن!! من و برادرام هر کدوم با تفاوت سنی یک و دو سال از هم به دنیا اومده بودیم واسه همین خیلی با هم صمیمی بودیم و همیشه طبق گفته بابام که به برادرام توصیه کرده بود همه جا هوای مانلیو داشته باشن و دوردور مراقب باشن که هیچوقت از هیچ لحاظی احساس تنهایی نداشته باشم!

یادمه بابام از همون بچگی بهم احساس دوست داشتن و عزیز بودن خاصی داده بود!! نمیگم زیادی دردونه یا به قولی عسل بابا بودم ولی همیشه از همون بچگی پدرم منو با عشق و احساس آرامشی که توی خونه و با وجود مامان و بابام داشتیم بزرگ کرد.. پدرم همیشه معتقد بود دختری که با عشق و احترام تو خانواده پدریش بزرگ بشه دیگه هیچوقت سراغ عشقای دروغی تو کوچه و خیابون نمیگرده..اینو بعدها که بزرگ تر شدم بهم گفتم!!

گفتم که پدرم از اینکه ما بچه ها ضعیف بار بیایم خوشش نیامد بخاطر همین در حالی که همه جا دورا دور مراقب ما بود ولی بهمون هم یاد داده بود تو شرایط سخت منتظر کمک کسی نباشیم و تا جایی که میتونیم خودمون از حقمون دفاع کنیم!!!

مهد کودکی بودم و با ماهان برادرم به مهد کودک نزدیک خونه میرفتیم..من اونجا دوستای خوبی پیدا کرده بودم که یکی از اونا رها بود دختر همسایه دیوار به دیوار ما که از وقتی یادمه باهم بودیم و همبازی بچگی من محسوب می شد..من تو مهد کودک با یه پسر که اسمش آرمان بود و همیشه با زور اسباب بازیرو از بچه ها میگرفت خیلی مشکل داشتیم ولی چون ماهان کنارم بود هیچوقت جرات نزدیک شدن به ما رو نداشت!!

یادمه یه بار که ماهان سرما خورده بود من و رها باهم به مهد رفتیم و از همون زمانی که رسیدیم آرمان که میدونست من ازش خوشم نیامد میخواست یه جوری منو اذیت کنه !! نزدیکی ظاهر بود که اومد سمت ما و با یه تنه بهم عروسک منو از دستم انداخت و بهم خندید.. منم برای اینکه خیلی عصبی شده بودم ماشین بازی اونو پرت کردم سمتش..آرمان هم که انتظار این حرکتو ازم نداشت یهو دستش برد بالا و یه سیلی زد به صورتم!!

نمی دونم چقدر طول کشید که گریه م گرفت و از شدت درد فرار کردم و همون لحظه خانم معلم اومد پیش آرمان و دعواش کرد و

نمی‌توانستیم حرفی بزنیم یا به هم حتی نگاه کنیم فقط شوک و وحشت عجیبی تمام تنمونو فرا گرفته بود! بیشتر از هر چیزی همه از عکس العمل رها می‌ترسیدیم بخاطر همین تصمیم گرفته شد که پدرم با همه غمی که داشت مثل همیشه استوار تا اومدن رها صبر کرد و بعدشم با همون آرامش همیشگیش ماجرا را برای رها تعریف کرد... رها که از وسطای صحبت بابا دیگه متوجه حرفه‌اش نشد یه دادی کشید و از هوش رفت!!! طفلی مادر رها که خودش حال و روز درست حسابی نداشت خودشو به دخترش رساند و با کمک ما اونو به اورژانس بیمارستان رساندیم و وقتی که به هوش اومد آنقدر گریه کرد و خودشو زد که مجبور شدن پرستارها بهش داروی مسکن بزنن تا به خواب بره... روزها گذشت و رها دختر شادی که همه به سر زندگی می‌شناختنش نه حرفی می‌زد نه جایی میرفت و نه حتی کلاسهای دانشگاهشو شرکت می‌کرد!! فقط عکس عمو ناصرو بغل می‌کرد و باهاش حرف می‌زد و گریه می‌کرد! مادر رها و همه ما که خیلی نگران شده بودیم تصمیم گرفتیم با یه دکتر روانشناس درباره وضعیتهش به یه نتیجه درست برسیم! و نتیجه این شد که رها باید یه مدت یه آسایشگاه روانی بستری بشه تا از شر این افسردگی و غم زیاد خلاص بشه... و با وضعیت موجود با همه ناراحتی رها تو یه آسایشگاه روانی بستری شد و سه ماه تحت درمان دکتر روانشناس قرار گرفت... تمام لحظات و روزهایی که رها بینمون نبود برای هممون یه کابوس تلخ تموم نشدین بود که دست و دل هیچ کدوممون به هیچ کاری نمیرفت و فقط کارمون این شده بود که با مادر رها و من و ماهان که بیشتر از همه کس داغون شده بود به دیدن رها میرفتیم و با دیدن اون حالت و لباس که تن رها میدیدیم غصه و داغ همه ما بیشتر می‌شد!! روزها گذشت و این درد بسیار با برگشتن و بهتر شدن رها تسکین پیدا کرد!

الان که این داستانو مینویسم نینای کوچولو داره منو عمه صدا می‌زنه که بیا باهم بریم بیرون! بعد اون ماجرا با کمک همه اطرافیان رها خودشو پیدا کرد و به دانشگاه برگشت و با جدیت از قبل بیشتر به درس هاش رسید و با معدل بالا از دانشگاه فارغ التحصیل شد و همون سال هم دوره ارشد پذیرفته شد...

تواین بین پدرم مادر رها تصمیم گرفتن خونه ها را مشترک بسازن و چند تا واحد جدید برای همه درست کنن! و رها رفعتی مهندس و ناظر سازه اولین ساختمان را به زیباترین شکل به ثمر رسانید و آرزوی خودش و عمو ناصر را محقق کرد... بعد از فارغ التحصیلی رها و ماهان جشن ساده و در این حال زیبایی برگزار شد و در یکی از واحدهای ساختمان زندگی مشترکشونو شروع کردند... بعد دو سال هم نینای ناز و قشنگ زندگی همه ما رو زیباتر از قبل کرد...

مانی بعد تموم شدن خدمتش با پشتکار زیاد دانشگاه افسری نیروی دریایی پذیرفته شد و الان دوره خودش را در آبهای خلیج فارس روی عرشه کشتی می‌گذرونه... و اما من مانلی شرافت از دانشگاه سوره رشته طراحی لباس فارغ التحصیل شدم و الان در یکی از بهترین مزون های تهران مشغول به کارم...

با داشتن خواستگارهای جدید و قدیم تصمیم گرفتم در کنار پدر و مادرم باشم و همیشه مهر و عشق پدر را بیشتر و بیشتر در وجودم احساس کنم... و در آخر می‌گویم

کاش دنیا پر شود از تمام دخترهای رها و خودساخته که دنیا را با همت و تلاش خودشان زیباتر کنند و زیر سایه پدر و مادر عزیز و پر مهرشان موفقیت و امنیت را همواره جشن بگیرند...

مانی از جفت ما ساکت تر و خوددارتر بود و همیشه هم بیشتر از ما دو تا هوای مادر و پدرم داشت!!

تنها رویای بچگیش تا همین الان این بود که بتونه کاپیتان کشتی بشه! برای همین زود به سربازی رفت تا بتونه با خیال راحت برگرد و بعدشم به دانشگاه ارتش و نیروی دریایی بره و فنون کاپیتانی را اونجا یاد بگیره!

ماهانم که از همون اول تم مهندسی توی وجودش بود و از همون بچگی با هر وسیله ای که دم دستش بود یه چیزی درست می‌کرد یا تعمیرشون می‌کرد!

ماهان و رها از همون بچگی بهم علاقه خاصی داشتن!!

یادمه از همون بچگی ماهان وقتی میدونست قراره رها بیاد خونمون، خودشو به خواب یا بی حالی می‌زد که خونه بمونه و رها رو ببینه! بزرگ‌تر هم که شدیم وقتی مطمئن شد رها هم می‌خواد برای دانشگاه رشته مهندسی بخونه... عزمشو بیشتر جزم کرد تا همون بار اول کنکور توی دانشگاه قبول شه تا بتونه بیشتر توی درس به رها کمک کنه! رها عاشق ساختن بود و رویای مهندس ساختمان از همون بچگی باهاش بود... من ولی عاشق خیاطی بودم این علاقم از همون بچگی که مامانمو پای چرخ خیاطی میدیدم شروع شد... به قول پدرم که همین اواخر دبیرستانمون به من و رها لقب بکوب و بساز و بدوز ببوش داده بود!! زمان زیادی واسه کنکور ما نمونده بود رها کنکور ریاضی و من رشته فنی حرفه ای گرایش طراحی لباس و دوخت تلاش میکردم...

با همه سختی ها و شب و روز بیداری کنکور هم گذشت و رها راضی تر و مطمئن تر از من منتظر نتیجه کنکور بود... روزها گذشت و نتایج معلوم شد..

رها همونطور که همه میدونستیم تو رشته مهندسی عمران با رتبه مطرح دانشگاه تهران پذیرفته شد و منم با کمی اختلاف هنرستان سوره قبول شدم!!

هیچ وقت لحظه ای که اسم رها رفعتی رو پدرش آقای رفعتی شنید که بهترین دانشگاه قبول شده فراموش نمی‌کنم!! این همه خستگی و کارگری کردن شبانه روزی در ساختمان‌های مردم به یک آن از چهره آقای رفعتی عزیز و مهربون محو شد و فقط چشمایی که اشک شوق درونش حلقه زده بود و لبخندی از خوشحالی بی اندازه ای که از چهره رنجور و تکیده آقای رفعتی مشخص بود! که رها را آزاد و رهاتر از همیشه در آغوش پدر انداخته بود و هر دو به ناگاه به گریه افتادند و ما بودیم که با از شدت خوشحالی و گریه فقط و فقط دست می‌زدیم!!

حالا دیگه رها به رویای خودش که مهندسی ساخت و ساز بود لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شد و ماهان هم بیشتر از همیشه توجه و کمکش را به رها دوست زیبای من معطوف کرده بود!! و همین دلیلی شد که یک روز که همه خیلی پیش تر منتظرش بودیم ماهان بیاد و بگه که رها رو برای من خواستگاری کنین!! هر دو خانواده خوشحال از این تصمیم برای پنج شنبه آخر هفته قرار خواستگاری گذاشتیم و رها و ماهان دو دل‌داده قدیمی برای بهم رسیدن منتظر اون شب بودند غافل از اینکه دست سرنوشت هیچ وقت به لحظات خوش زندگی روی خوش نشون نمیده و همه ما رو شوک زده کرد!! روز دوشنبه زمانی که آقای رفعتی یا به قول خودمون عمو ناصر طبق روال میره سر ساختمان به دلیل بی احتیاطی از طبقه چهارم ساختمان سقوط میکنه

و متأسفانه همون موقع که اورژانس میاد تا به بیمارستان برسه به دلیل ضربه وارده به سر فوت میکنه و ما عمو ناصرو برای همیشه از دست میدیم! وقتی که خبر دار شدیم هیچ کدوممون



پیوند ادبیات و فرهنگ با هنر خوشنویسی

محمد رضا سوقندی

و مباحث و علاوه بر نظم و نثر سعدی اگرچه در دوره ای دنباله روی پیر هرات بود (خواجه عبدالله انصاری) اما بعد خودش صاحب سبک شد. سبکی که سعدی در گلستان به کاربرده سبکی منحصر به فرد می باشد. گرچه بعد از او دیگران می خواسته اند گلستان یا ادبستانی به مثابه ی او بسرایند و نظم و نثر را با هم تلفیق و ترکیب کنند اما هیچگاه نتوانستند شاهکار دیگری مثل گلستان را خلق کنند.

سعدی تنها کسی نیست که یک سری از آموخته ها و آموزه ها را به زبان نظم در بوستان جمع کرده باشد یا اشعاری را در قالب غزلیات در دیوان خویش جای داده باشد. اشعار سعدی چه نظم و گفتار او چه نثر چه در قالب بوستان، غزلیات و چه گلستان همه مشحونی از حکمت و راف و پند و اندرز می باشد. در واقع سعدی یک سیاست مدار است که هم علم سیاست هم علم مدن و هم حکمت نظری و عملی را در خود جمع کرده و اگر کسی بوستان را به دقت مطالعه کند و گلستان را بخواند متوجه می شود که سعدی یک جامعه شناس است و به علم الاجتماع بسیار نزدیک است وقتی که از صیرت پادشاهان، از اخلاق مردمان و از ارتباطات و تعاملات و زندگی مردم سخن می گوید گویا با آنها زیسته است و با آنها سر کرده است. صرفا کسی نیست که دیده باشد و شنیده باشد بلکه تجربه کرده است. لذا ما می توانیم سعدی را یک دانشمند علم الاجتماع بدانیم چیزی که امروزه از آن به عنوان جامعه شناسی و علوم اجتماعی از آن یاد می کند. در آموزه های سعدی ما آموزه های حقوق را هم می بینیم اگر کسی می خواهد از حقوق شهروندی سخن بگوید، همان چیزی که امروزه زیاد از آن سخن گفته می شود می تواند سعدی را استاد خویش بداند. بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند، چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

چه کسی می تواند اینچنین حقوق شهروندی، حقوق بشریت و انسان را اینچنین کوتاه و گویا به تصویر بکشد. آن که چون پسته دیدمش همه مغز. پوست بر پوست بود همچو پیاز. پارسایان روی در مخلوق. پشت بر قبله می کنند

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب حرمت است و به شکراندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت است موجود و بر هر نعمتی شکری است واجب. از دست و زبان که برآید کزعهده ی شکرش به درآید. بنده همان به که تفسیر خویش عذر به درگاه خدای آورد، ورنه سزاوار خداوندی اش کس نتواند که به جای آورد.

در رابطه با پیوند ادبیات با خوشنویسی و نقشی که هنر خوشنویسی در حفظ میراث ادبی و میراث فرهنگی داشته است سخن می گوئیم. سعدی علیه الرحمه به عنوان پدر شعر و ادب فارسی، دانش آموخته ی نظامیه ی بغداد بود. اصولا علم آموزی و دانش آموزی در قرون که قرون شکوفایی مسلمانان تمدن اسلامی بود و فرهنگ و تمدن اسلامی در اوج بود با علم آموزی و دانش آموزی امروز بسیار متفاوت بود. غالبا کسانی که در راه علم قدم برمی داشتند و در راه حکمت گام می نهادند ذوفنون بودند. یعنی حرص و ولعی داشتند که تمام دانش های عصر خود را فراگیرند. سعدی هم از همان جمله آدمیان بود و دانش آموخته ی نظامیه ای بود که دانشجویان آن یا مفسران بودند یا محدثان بودند، جمعی وعاظ بودند، جمعی حکام بودند و رشته های مختلفی را نظامیه ی بغداد در خود داشت. سعدی بعد از دوره ی دانش آموختگی، که دانش آموختگی در دوران سعدی هم فارغ التحصیلی نداشت. یکی از ویژگی های دانش آموزی و علم آموزی در تاریخ و تمدن اسلامی عدم فارغ التحصیلی بود. در اسلام چیزی به اسم فارغ التحصیلی وجود ندارد. "فإذا فرغت فانصب و إلى ربك فارغب". دانش چیزی نیست که بخواهیم بگوئیم که دوران فراغت از آن پیش خواهد آمد لذا زگهواره تا گور دانش بجوی چیزی بود که مسلمانان در عمل آن را اجرا می کردند.

دوره ی بعدی زندگی سعدی را باید در سیرو سیاحت او دید، دوره ی جهانگردی سعدی. یعنی کسی که سیاحت و سیر در کتب داشته و بخشی هم سیری در آفاق و بعد آثاری که از او پدید آمده است، مجموعه ای است از حکم

است که این هنر با ارتباط بین استاد و شاگرد شکل می گیرد و این هنر توانسته نسل به نسل و عصر به عصر راه خویش را بپیماید. چند بیت از سعدی در وصف امیرالمومنین (ع) قرائت می کنم و سخن را تمام میکند.

سعدی همچون بقیه عارفان به امام علی (ع) و پیشوای جوانمردان و سرحلقه ی اهل معنا مولای عارفان وامام متقیان دلبستگی خاصی داشت.

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند
جبار در مناقب او گفته هل اتی
زورآزمای قلعه خیبر که بند او
در یکدگر شکست بباوی لافتی
مردی که در مصاف زره پیش بسته بود تا
پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا
شیر خدای و صفدر میدان و بحر جو
جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا
دبیاچه مروت و سلطان معرفت
لشکرکش فتوت و سردار اتقیا
فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست
مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی
پیغمبر آفتاب منبرست در جهان
وینان ستارگان بزرگند و مقتدا
یا رب بنسل طاهر اولاد فاطمه
یا رب بخون پاک شهیدان کربلا
یا رب بصدق سینه پیران راستگوی
یا رب به آب دیده مردان آشنا
دلهای خسته را بکرم مرهمی فرست
ای نام اعظمت در گنجینه شفا

نماز. هرکدام از این عبارات و بیانات و سخنان او را که باز می کنیم و می‌گشاییم می بینیم که پند و وعظ و حکمت و جامعه شناسی و روانشناسی می باشد. در دبیاچه ی گلستان، سخن ها دارد بسیار که حاکمان را به کار آید. می گوید: وقتی دشمن از طریق دشمنی نتواند کار خود را انجام دهد سلسله ی دوستی بجنباند و در دوستی کارهایی کند که هیچ دشمنی نتواند.

ما امروزه نیازمند به باز شناسی امثال سعدی هستیم و ظلمی که امروزه به ادبیات فارسی و غنای زبان فارسی شده غفلت است. فضای مجازی، شبکه های اجتماعی و آنچه اوقات فراغت جوانان و مردم مارا پرکرده است خطری است که هم زبان فارسی و هم ادبیات آن و هم حفظ این میراث را تهدید می کند. به نظر من هنرمندان و بخصوص هنرمندان خوشنویس امروز هم باید رسالت خویش را در این عرصه ایفا نمایند. ما دین را هم به واسطه غنای ادبیات فارسی توانسته ایم حفظ کنیم. البته ما ادبیات عرب را ادبیات دینی می دانیم و مخالف ترویج آن نیستیم اما آنچه ایرانیان را پایبند به دین کرده و آنچه آموزه های دینی را شیرین کرد و به جان آنها ریخت ادبیات فارسی بود و هنر مردان بزرگی همچون حافظ، سعدی و بزرگان دیگر این بود که آموزه های سخت و صعب دینی را در زلال زبان فارسی و در قالب شیرین زبان فارسی ریختند و آن را سهل الوصول و راحت الحلقوم ساختند و به کام تشنگان ریختند؛ نقشی که امروزه مورد غفلت قرار گرفته است. و در این میان خوشنویسان با هنر و بنان و بیان خویش بزرگترین خدمت را کردند. آنها بودند که گزیده گویی نمودند و قبل از گزیده گویی، گزیده ها را انتخاب کردند. هنر خوشنویسی به معنای عام و هنر نستعلیق و خوشنویسی در قالب نستعلیق و هنر نوین خوشنویسی و بازسازی شده ی آن به ادبیات فارسی، به دین، به کتابت قرآن به شعرو ادب فارسی خدمتی کرده است که هیچ هنری این خدمت را انجام نداده است و این به نوع هنر برنمی گردد بلکه به هنرمندان برمی گردد. چون هنر به ذات خودش چیزی نیست این هنرمندان هستند که با وجود خویش از جان خودشان در هنر می دمند. حتی شعر هم متعلق به خود شاعر نیست بلکه جوشش است. خون چو می جوشد منش از شعر رنگی می‌دهم، کز حکایت ما حکایت گشته ایم. هنرمندان خوشنویس هم در واقع از جان خویش مایه گذاشته اند و هم به ادبیات و هم به هنر و هم به دین و آیین خدمتی بس بزرگ و سترگ نمودند.

بسیار خوشحال هستم که جوانان ما در کلاس های خوشنویسی شرکت می کنند. سبک کلاس های خوشنویسی هم استاد-شاگردی است همانطور که نگاه کنید در خیلی از جاها این کلاس ها به شکل کارگاه درآمده است. در مجامع دانشگاهی معمولاً یک استاد تدریس می کند و ده ها دانشجو نشسته اند اما هنر خوشنویسی جزو هنرهایی است که باید بین استاد و شاگرد رابطه ای صمیمی و دوستانه و فردی برقرار شود وگرنه خوشنویسی شکل نمی گیرد. درست است که هنر خوشنویسی در تقسیم بندی هنرها جزو هنرهای فردی است اما هنر فردی می باشد که با افراد شکل می گیرد نه با فرد. به همین دلیل





قدیم نویسان معاصر

جریانی نوین در خوشنویسی امروز ایران

کاوه تیموری

تا به فطی رسم از نقطه ی آغاز دگر
شیون فومنی

کهکشان سیرم و دارم سر پرواز دگر

اشاره

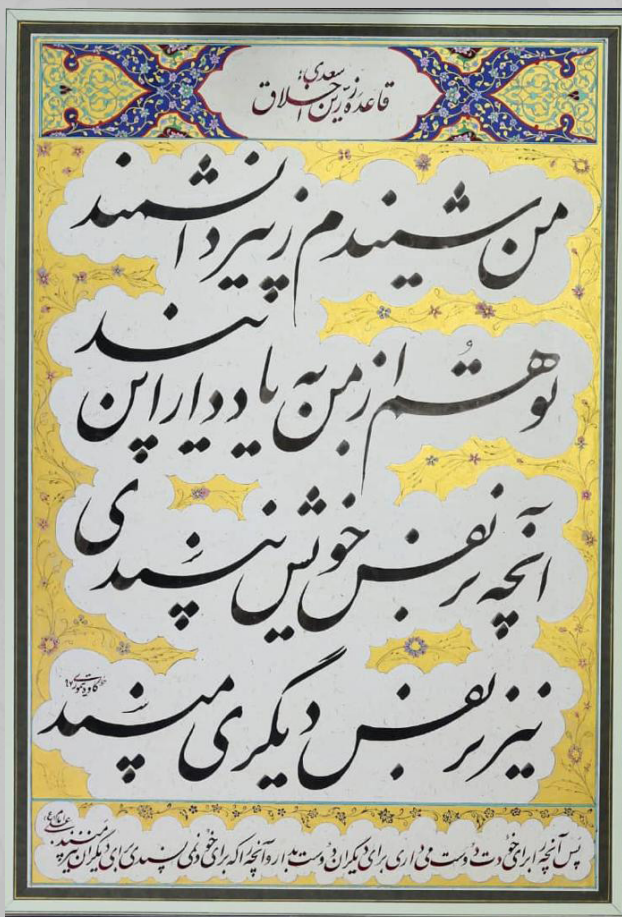
درک تحولات هنری و نهضت ها ی هنری معاصر یکی از ضرورت ها ی روز آمد شدن در شناخت کلی هنر است . این ضرورت برای دبیران و مدرسان و دست اندرکاران هنر دارای شأنی مضاعف است . پویایی و نوشوندگی خوشنویسان و در نتیجه شکل دادن جریان های پیش رونده هنری در حوزه خوشنویسی یکی از موضوعاتی است که درک آن به غنا و قوت فرآیند تدریس کمک شایانی می کند در این نوشتار یکی از جریان ها ی نو پدید خوشنویسی با عنوان «قدیم نویسان معاصر» را مورد تحقیق و بررسی قرار داده ایم که می تواند افق های جدیدی پیش روی دبیران هنر قرار دهد .

کلید واژه ها : نهضت بازگشت به قدما ، قدیم نویسان معاصر ، چرایی پیدایش ، ویژگی ها ی هنری، تاثیرات هنری، نقد و نظر

مقدمه

برخی از منتقدین هنرهای تجسمی را عقیده بر این است که هنر خوشنویسی در دوره معاصر، هنری است که در یک محدوده کوچک گرفتار تکرار و رج زدن ها ی بی حاصل شده است. در واقع ایستایی، عدم خلاقیت و پویایی و از همه مهم تر بی بهره گی از طرح ها ی نظری یا به عبارتی فقدان نظریه سازی، از آسیب ها ی فعلی خط در روزگار ماست.

آن ها می پرسند: زمان خانه تکانی و بالندگی این هنر کی فرا می رسد؟ و این سوالی است که همواره مطرح می شود این نقد ها البته و به طور معمول، نقد ها ی بیرون از جریان خوشنویسی است. با این حال نمی توان از آن ها به راحتی گذشت . به همین سان باید توجه داشته باشیم که اگر واقعیتهای خوشنویسی معاصر را در زمان حال مورد توجه قرار ندهیم به طور حتم در آینده و با گذشت زمان برای فهمیدن امر ساده ای مانند تراش قلم و بررسی تندی و تیزی زبانه آن باید اسیر گمان و فرض و حدس شویم. امری که اثبات یا ابطال آن دشوار خواهد بود. در حال حاضر و در زمان حال خوشنویسان به تجربیات و کشف ها ی هنری تازه ای نائل می شوند که باید آن ها را شناسایی و ثبت کرد و دیگران را نیز در این تجربه مهم سهیم نمود. با این مقدمه به طرح مسئله می پردازیم.



طرح مسئله

یکی از نیاز های جدی در خوشنویسی امروز ایران مفهوم سازی و گنجاندن موضوعات خوشنویسی امروز ایران در قالب مفاهیم تازه است. مفهوم ها اگر از غنا و کیفیت لازم برخوردار شوند راه را برای ابداع نظریه سازی و طرح های نظری فراهم می کنند. حاصل و نتیجه نظریه سازی هم بالا بردن توان تحلیل و تبیین موضوعات خوشنویسی، صورت بندی و جریان شناسی خواهد بود.

نکته مهم و ضرورت اولویت دار در فضای پژوهش های خوشنویسی، بسط دادن فرصت ها ی گفت و گو و جاری ساختن موضوع مباحثه های مبتنی بر پژوهش های خوشنویسانه است. تاکید این است که با پژوهش های مفید دستاوردهایی تازه ارائه شود و مورد نقد و نظر و استفاده علاقه مندان قرار گیرد. این نکته بیان می دارد که صرفاً اظهار نظر های سطحی و ارتجالی و فی البداهه در این مورد راهگشا نخواهد بود. به همین سان کار اصلی را بزرگان خوشنویسی از جمله صاحبان مکتب ها و جریان ها انجام داده اند زیرا آن ها خود آغازگر و هدایت کننده بوده اند. خوشنویسان روزگار ما هنوز ملهم از هنرمندانی چون میرعماد، کلهر، میرزا حسین ترک، میرزا غلامرضا ... هستند. اینان در عرصه خوشنویسی تاریخ ساز و در مواردی دوران ساز بوده اند و همچنان تأثیرات هنری آن ها تا روزگار معاصر ادامه یافته است.

مرور آثار این بزرگان موجب شده است که جریان خوشنویسی با پویای های تازه در گذر زمان روبه رو شود همین کار نو شدن هویت و دوام و استمرار این هنر را رقم زده است.

تغییر و پویایی خط، نیاز زمانه

خط یا به عبارت روشن تر در این نوشتار «نظام هندسی خط نستعلیق» پدیده ای هنری - اجتماعی است که مانند تمام نمود های اجتماعی دارای جنبش ذاتی و پویایی و تغییر است. این پویایی و تحول نیز فرایندی است که به دست خوشنویسان و تحت تأثیر شرایط اجتماعی فرهنگی و هنری جدید پدید می آید. البته باید به خاطر سپرد که پویایی و تغییرات آگاهانه باید مبتنی بر طرح نظری سنجیده و منظمی باشد که ما حاصل آن با سلیقه هنری جامعه و پسند خوشنویسانه جامعه هنری نیز هماهنگ و مقبول نظر آن ها باشد. به همین سان این نکته نیز مد نظر است که وقوع تغییر، هیچ گاه، آنی و خلق الساعه نیست. در حقیقت در مدل ذهنی خوشنویس، گرایش به تغییر و تمایل به سایر نظام های هندسی به علاوه انس دمامد با مشق و مطالعه، زمینه های بروز تغییر و شکل گیری گرایش تازه را هموار می کند. با این نگاه، هنر مقوله ای از نوع آفرینش است و هنرمند به دنبال ابداع و نوآوری است.

نهضت بازگشت به قدما

در دهه چهل و پنجاه شماری اندک از خوشنویسان، به دلیل اشباع شدن از شیوه غالب خوشنویسی و با هدف درک بیشتر ظرفیتهای بصری قدما، بنیان اولیه ای را برای شکل گیری بازگشت به آثار قدما بنا نهادند. از آن جمله بودند، استادانی چون رضا مافی (۱۳۶۱-۱۳۲۲)، استاد محمد احصایی و استاد عباس اخوین استاد جلیل رسولی که با گرایش به بزرگان خط نظام هندسی خود را قوام و انسجام بخشیدند. اینان در آثار خوشنویسی قدما صاف نویسی، نازک و ظریف و دقیق نویسی، شوریدگی در سیاه مشق و تند و تیز نویسی را جست و جو می کردند. در دهه پنجاه، علارغم تلاش

اولیه این گروه پیشگام، جریان بازگشت به قدما به جریانی فراگیر تبدیل نشد. البته در کنار این پیشگامان، خوشنویسان دیگری نیز بودند که در کار هایشان رگه هایی از گرایش به قدما وجود داشت، با این حال فراگیر شدن این جریان گویا به زمان بیشتری نیاز داشت و همین طور هم بود؛ زیرا به تدریج نهضت بازگشت به قدما جای پای خود را در خوشنویسی معاصر ایران باز کرد و علاقه مندان به نهضت بازگشت قدما از لحاظ کمی و کیفی توانستند جریانی مستقل و اثر گذار را در خوشنویسی معاصر ایران پایه گذاری کنند. این نهضت، به طور کلی، موجب شد که تنوع زیبا شناختی بیشتری در فضای خوشنویسی ایجاد شود که تأثیرات آن را می توان در چند مورد بیان کرد:

_ احیای خوشنویسان بزرگ قدیم مانند میرزا غلامرضا؛
_ وسعت بخشیدن به شیوه های رایج و غلبه بر حاکمیت تک شیوه ای؛
_ توسعه منابع و آثار قدما و عرضه کردن آنها برای استفاده بیشتر علاقه مندان؛
_ انگیزه بخشیدن به شاگردان و رهروان جدید به مطالعه آثار قدما؛
_ اعتبار بخشی به قالب سیاه مشق؛
_ زمینه سازی برای پیدایش جریان قدیم نویسان معاصر؛ یعنی جریانی که عطر و بوی خوشنویسی قدیم را توأم با جلوه معاصر دارد.

اکنون از آخرین محور ذکر شده بحث اصلی نوشتار حول محور جریان قدیم نویسان معاصر را آغاز می کنیم.

جریان قدیم نویسان معاصر

در دهه هفتاد و در ذیل جریان بازگشت به قدما، شاهد جریانی از خوشنویسی و خوشنویسان بودیم که تحت تأثیر فضای زیبا شناختی قدما و همچنین عوامل بیرونی مانند جشنواره های بین المللی، از شیوه مألوف خود گذر کرده و به شیوه قدما گرایش پیدا کردند. بنابراین نقطه کانونی این نوشتار حول محور این جریان است.

این دسته از خوشنویسان معاصر که به مکاتب و سبک ها و شیوه های قدیم دل بسته و گرایش یافته اند جریان تازه ای در خوشنویسی معاصر ایران شکل داده اند. در درون این جریان بنابر تفاوت های کمی شاهد تجانس کیفی هستیم. به عبارتی تمام خوشنویسان این جریان در گرایش به قدما مشترک اند ولی در میزان و نسبت این گرایش و نحوه ای اجرا با یکدیگر تفاوت دارند. در واقع خوشنویسان دریافته اند که میرزا غلامرضا ثانی یا میرعماد ثانی شدن در دنیای خلاقیت هنری اعتباری ندارد. بلکه باید سخنی نو گفت و روایت تازه بنا نهاد.

عامل یا عوامل اجتماعی

پاگیری نهضت بازگشت به قدما ی خوشنویس، این نکته را به خوبی نمایان ساخت که نقش عوامل اجتماعی در جهت گیری نهضت های هنری یک اصل زمینه ای و اثر گذار است. در حقیقت تمایل برخی از جریان های غالب این است که جریان خوشنویسی ایستای کشور همچنان ایستا بماند و حرکت یا جنبشی را آغاز ننماید به رغم آنان، اما، تأثیرات و عوامل اجتماعی این تمایل را عملاً معکوس کرده و خط را به پویایی رسانده است.

نکات مفاهیم ای برای ورود به موضوع

هر پژوهش یا کتاب و گفتاری، از جمله همین مبحث فعلی می تواند کاستی ها و لغزش هایی داشته باشد؛ کاستی ها و لغزش هایی که زاده محدودیت ها ی گوناگون پژوهشی است. با این حال محققان عرصه ی هنر خوشنویسی باید شجاعانه وارد عرصه شوند و با ایده یابی و فهرست کردن پرسش ها ی کلیدی به این نیازهای مهم هنری پاسخ بدهند؛ به ویژه اینکه در موضوع مورد بحث، به علت کم سابقه بودن، کارها ی جدی صورت نگرفته است. بنابراین هر گونه نقد روا و خرده سنجی خردمندانه می تواند به تابش بهتر نور به موضوع کمک کند و با غنی کردن دستاورد ها به پرسش ها ی مطرح شده پاسخ دهد. در عرصه ی پژوهش باید تلاش کنیم که به شور و حالی که زاینده حس کنجکاو خوشنویسانه است پاسخ قانع کننده یا هدایت کننده بدهیم.

نکته مهم این است که بدانیم همه در یک راهیم و هرگونه پشتیبانی فکری و پژوهشی به روان کردن حرکت کاروان خط و تحرک بهتر آن می انجامد.

در هنر خوشنویسی یک نظم هندسی واحد نداریم بلکه به جای آن تنوع نظام ها ی هندسی وجود دارد. البته باید اذعان کرد این ویژگی در حقیقت امتیاز نظام های هندسی در خط نستعلیق است. همین تنوع است که در قلمرو زیبا شناختی نیاز مخاطب را برآورده می سازد. برای تقریب ذهن باید اشاره کنیم که دیدن نظام های هندسی رایانه ای نه تنها حس بر نمی انگیزد بلکه تکرار ملال آور آن ها برای مخاطب آشنا حتی گزنده و آزار دهنده خواهد بود. زیرا هیچ انبساط خاطری در وی به بار نمی آورد.

اما در نظام ها ی متنوع و اصیل هندسی پاسخ به نیاز زیبا شناختی مخاطب، با وجود تنوع و فراز و فرود های دلنشین خط، به خوبی تحقق می یابد.

در موضوع تحلیل و بررسی قدیم نویسان معاصر به هیچ وجه مبنای ما قضاوت و ارزشگذاری در مورد خطوط نیست. به عبارت دیگر، اینکه خطی را قوی و خطی را متوسط یا ضعیف مطرح کنیم موضوعیتی ندارد. اصل موضوع روند تحول و چرایی تحول و بررسی این جریان است. در عین حال به این نکته مهم به تاسی از بزرگان هنر قائلیم که در مبنا و در مبدأ نقد و کیفیت آثار یک خوشنویس، می توان بهترین کار وی را مورد توجه قرار داد.

نقطه عزیمت در فهم جریان قدیم نویسان معاصر

در پنجاه سال اخیر گرایش به مکتب قدما، به علت سیطره مکتب خوشنویسی کلهر، به امری دشوار و دیر یاب تبدیل شده بود. به جز چند استثنا از پیش کسوتان، عمده خوشنویسان به طور طبیعی یا غیر طبیعی تحت تأثیر و تعلیم آموزه های این مکتب بوده اند. کمبود منابع و آثار قدما و عدم فرصت بروز نیز مزید بر علت بوده است. به همین دلیل ورود به مکتب قدما و وارد کردن مؤلفه ها و ویژگی ها ی خطوط قدما در خط معاصرین نیازمند تلاش، مطالعه عمیق و تمرین مداوم و انس با آثار قدما بود. در گذر زمان، بازگشت به شیوه های قدما شاید در ابتدای کار امری ساده بنماید اما عملاً امری سهل و ممتنع است

به عبارتی ورود یکباره، سطحی و بدون مطالعه، و از همه مهم تر بدون راهبری درست به شیوه قدما، مانند تیغ دو دمی خواهد بود که به خط رهرو آسیب وارد خواهد کرد. به قول ضرب المثل عامیانه، ممکن است فرد رهرو در دام « شتر گاو پلنگ » گرفتار آید. برای این تجربه آسیب رسان نمونه ها کم نیست به همین دلیل برای ورود به حریم خوشنویسی قدما نباید و نمی توان سرنا را از دهان گشاد آن نواخت. تنها ارتباط بایسته با آثار قدما، درک زمانه و زمینه اجتماعی و فرهنگی آن ها، مشق مدام، بررسی و ارزیابی منتقدانه و سایر عوامل مهم دیگر است که به ما، در پیوند و پیوستگی با روح خوشنویسی قدما کمک خواهد کرد. به طور حتم اگر این شرایط به شکل مطلوب و یا نسبی در رهروان قدیم نویسی فراهم آید لحظه اتصال و پیوستگی نیز در موقع مناسب برای خوشنویسی رخ خواهد داد. لذا در این کار شتاب و تعجیل آفت جدی است و رهرو از مقصد متعالی باز خواهد ماند. سالک خط این فرض زمینه ای را می تواند در خود نهادینه کند که تلاش و قلم استادان متقدم در دوره ای به سپیدی کاغذ نشسته است که با روزگار فعلی متفاوت بوده و این پرسش کلیدی را مطرح کند که: آیا تقلید و یا نقل آثار قدما برایش کفایت می کند و یا باید آن را با اقتضائات روزگار معاصر پیوند دهد؟ اینجاست که باید از قطعه خطی سخن بگوییم که علاوه بر داشتن روح زمانه بتواند میراث قدما را نیز در پیش روی چشم بیننده تیز بین و جمال شناس خود قرار دهد و از این طریق فرصت ایجاد لذت زیبا شناختی را برای وی فراهم سازد. به همین سان این گونه می توان نتیجه گرفت که شکل گیری جریان قدیم نویسان معاصر را یک واقعه ای تصور نکنیم. این جریان در روند دوره زمانی ۴۰ ساله و با شیب منطقی و آرام شکل گرفته و حاصل مطالعه و تغییر ذهنیت خوشنویسان نسبت به نظام ها ی هندسی در خوشنویسی نستعلیق معاصر است.

اما قدیم نویسان معاصر به چه نوع خوشنویسی گفته میشود؟ دیدگاهی نظری بر این باور است که برای امروزی شدن و برای معاصر بودن، خطی را باید نگاشت که از آن حال و هوا ی معاصر بودن درک شود و آنگاه به بیننده معاصر عرضه شود. بر این اساس نقل مستقیم از آثار قدما فقط یک مرحله قابل گذر را برای خطاط نشان می دهد. توجه به قدما و گذشتگان ضروری است. به قول قیصر امین پور « گذشته گذشته است اما در نگذشته است ». لذا در عین توجه به قدما به نگارش و نوشتن قطعات معاصر و با کار کرد امروزی باید متوجه شد. در تلفیق امروز و گذشته خط را می توان با پشتوانه متقدمان و نگاه معاصران نوشت و لباس زیبا شناسانه و خوشنویسانه دوره معاصر را بر تن حروف و کلمات پوشاند تا از این طریق حال و هوای معاصر را برای بیننده امروز به ارمغان آورد. البته این نکته و تحقق آن امری دشوار و دیر یاب و ادراک و توصیف آن هم تا حد زیادی مشکل است؛ چرا که درک واقعی آن نیاز به تجربه ها ی زیسته بی امان و همنفسی با خطوط هم قدما و هم معاصران دارد. برای معاصر کردن سرمایه هنری و خوشنویسانه قدما ضروری است که چشم معاصر شدن را بباییم و قدرت دیدن و نگرش تلفیقی را پیدا کنیم. خوشنویس امروز باید خط را امروزی یا برای مخاطب امروز بنویسد. در شعر مشهور است که

خوشنویسی در ذهن بیننده تداعی می شود. به طوری که از نظر زیبا شناختی نیز باید انصاف داد که بر خی از آثار قدیم نویسان معاصر در نسبت با سایر شیوه ها ی خط دارای بار زیبا شناختی بالایی هستند.

با دیدن شماری از این آثار علاقمند خط دچار شوک جمال شناختی می شود. در این حالت او لحظه و ویژه ایرا تجربه می کند که پیش از این گویی برایش رخ نداده و لذا از تازگی و بدیع بودن حکایت دارد. مثلاً آثار استاد اخوین و استاد احصایی، سیاه مشق ها ی آهنگین جبابری، موبز نویسی رمضان پور، صاف و تند و تیز نویسی شهبازی، استوار نویسی جواد زاده، فضا سازی موسوی و دهها نشانه دیگر حاکی از آن است که استفاده از ظرفیت ها ی خوشنویسی قدما آرام آرام در دوره فعلی خود را تکانده و به بالندگی و رشد رسیده است. با این احوال به این نکته باید افزود که در جمع خوشنویسان هر کسی به میزان درک زیبا شناختی خود با میراث خوشنویسی قدما مواجه شده است. بنابراین در ارزیابی و فهم بهتر دستاوردها ی معاصران از میراث قدما این اصل را می توانیم مد نظر داشته باشیم.

— بدیهی است که در این دوره گذار، نقش ابزار ها، مانند قلم و تراش آن و بهره گیری از کاغذ ویژه سهم قابل توجهی در شکل گیری سرنوشت نهایی خطوط قدیم نویسان معاصر داشته است. زبانه قلم ها در تراش به شکل تیز تر و استخوانی تر درآمده و زبانه آن ها برای صاف نویسی بیشتر تعبیه شده است. ظهور کاغذهای دست ساز و استفاده فراگیر از آن ها در قطعات برای هماهنگی بیشتر بین انتظارات خوشنویس در گرایش به قدما و اجرای آن در صفحه نیز نقش بسزایی داشته است.

از دیگر ویژگی ها ی مهم جریان قدیم نویسان معاصر و استفاده آن ها از گنجینه زیبا شناختی در نستعلیق قدما، رهاندن یا رها شدن خوشنویس معاصر از سیطره و سایه سار نام ها ی بزرگ فعلی است.

به بیان دیگر، ظهور خوشنویسان مبرز و به دست دادن شیوه های مستقل و تأثیر پذیری هوشمندانه از قدما، به جایی رسیده که امروز شیوه ها ی فنی و منحصر به فردی داریم که نه شیوه کسی به آن ها ماند و نه آن شیوه از آن کس دیگری است و کاملاً مستقل است.

باید افزود، در دوره معاصر، خوشنویسان قدیم نویس در ترکیب نیز موفق ترند، زیرا در آثار قدما حرف، کلمه و سطر استقلال دارند اما در پیوند با هم به انسجام و حسن هم جواری بایسته معاصر نمی رسند.

و این خلاء توسط قدیم نویسان معاصر در آثارشان به خوبی پر شده است.

تأثیرات زیبا شناختی

— تلاش نوجوانانه جریان قدیم نویسی معاصر یکی از تلاشهای ارزنده ای است که خوشنویسی امروز ایران را از یکنواختی و یکپارچگی و شبیه نویسی آزار دهنده رها ساخته است. تنوع بخشی به شیوه های موجود و پاسخ دادن به سلاقی متفاوت هنری از دیگر برکات و تأثیرات این جریان مهم است. در حقیقت می توان اذعان داشت که با حضور جدی جریان قدیم نویسی بیننده بصیر شاهد آن است که در یک پیوستار تاریخی تمام ظرفیت ها خوشنویسی

می گویند «آن کسی که نخست گل لاله را به شهید تشبیه کرد شاعر بود، کسی که دومین بار این تشبیه را کرد مقلد بود و کسی که بار سوم این تشبیه را به کار برد عاقل نبود.» پس نقل مستقیم آثار قدما بخشی از رسالت قدیم نویس معاصر است.

ویژگی های جریان قدیم نویس معاصر

به لحاظ فنی در این نوشتار با جریانی از خوشنویسان روبه رو هستیم که از بدو تعلیم یا چند سالی بعد از آن متوجه خطوط مکاتب قدیم مثل مکتب میر عماد و یا سبک ویژه میرزا غلامرضا یا میر حسین شده اند. شاگردان این خوشنویسان نیز لاجرم به تأسی از استادان خود تمایل به قدما پیدا کرده و برای خود در این زمینه اهمیتی یافته اند. اما جریان قدیم نویسان معاصر ذیل جریان بازگشت به قدما دسته بندی می شوند. اینان اما دسته دومی هستند که از شیوه معاصرین به شیوه قدما تمایل پیدا کرده اند. در واقع به نوعی مهاجرت از مختصات هنری یک شیوه به مختصات هنری شیوه های قدما اتفاق افتاده است. کانون اصلی در این بررسی، واکاوی این بخش از معاصران قدیم نویس است که در یک دوره زمانی به شکل آگاهانه یا طبیعی و خود جوش خط آن ها به سمت و سوی قدما متمایل شده است.

بدیهی است این میزان تمایل دارای اندازه ثابت نیست و هر خوشنویسی به فراخور میزان مطالعه و میزان علاقه و حتی میزان توانایی خود در این مسیر قرار گرفته و خطش نموداری از تعبیر به شیوه قدماست. به عنوان نمونه، در مورد گرایش به آثار قدما، یکی از خوشنویسان از اثر آموزشی خود نام می برد و می گوید این اثر به چاپ بیستم رسیده، با این حال من دیر زمانی است که به آن شیوه نمی نویسم.

این نکته نشان می دهد که مراجعه به آثار قدما در شماری از خوشنویسان به یک احساس علاقه درونی و البته به یک جنبش ذاتی در آن ها تبدیل شده است.

تغییرات و گرایش به خطوط قدما در دو سطح قابل بررسی است: — گرایش نیمه عمیق که تا حدودی خطوط، انعکاس دهنده گرایش خطوط قدماست.

— گرایش عمیق که نمون ها بیان گر میزان بالایی از گرایش به قدماست. اما در یک نگاه کلی جریان قدیم نویس معاصر دارای ویژگی گرایش به قدماست.

البته باید در نظر داشته باشیم که این سطح از گرایش به خطوط قدما، بنابر نسبت و سیر تکاملی خط، امری اجتناب ناپذیر است اما روند آن دلایل و چگونگی آن قابل بررسی است و می توان نکات درس آموزی در آن یافت.

— در جریان قدیم نویسان معاصر نمونه هایی وجود دارد که حال و هوای قدما را تداعی می کند، از جمله اینکه فضای کلی خط علاوه بر ویژگی معاصر بودن ریشه در سنت ها ی خوشنویسی قدیم دارد. این ویژگی ها علاوه بر فرم خط در روح خط نیز قابل واکاوی و درک است.

— شاخص قدیم نویس در معاصرین و میزان گرایش آن ها معیاری است که مراتب و درجاتی کم یا زیاد دارد. مهم این است که این گرایش اگر از میزانی بالاتر رود و خود را در ذهن بیننده القا کند می توان خوشنویسی را در شمار قدیم نویسان معاصر به شمار آورد.

— با مرور قطعات و تصاویر، حال و هوای سنت ها ی دیرین

نقد و نظر

جریان قدیم نویسان معاصر اگر بتواند با کار و تلاش بیشتر خود را از آرایه های تقلیدی و زوائد غیر ضروری مکتب قدیم تکانیده و به بالندگی بیشتر برسد، خواهد توانست جریانی تأثیر گذار در تاریخ خوشنویسی ما باشد. به طور حتم محققان و خوشنویسان در پنجاه سال بعد اگر به این جریان نظر بیندازند بر ذوق زیبا شناختی و پیشگامان این حرکت درود خواهند فرستاد.

— باز کاوی انتقادی شیوه قدما کار ویژه و اصلی هنرمندانی است که به این جریان تعلق دارند. به عنوان نمونه تقلید و نظیره نویسی صرف از آثار میرزا غلامرضا در انتهای کار می تواند به جایگاه «میرزا غلامرضا ثانی» منجر شود. اما تصحیح برخی از لغزش های میرزا چه در فرم بندی و چه در هندسه حروف به عنوان بزرگ بودن شماری از دوایر و ده ها کار انجام نشده دیگر است که می تواند نهضت قدیم نویسان معاصر را در روند نوشوندگی آثار قدما و باز نویسی آن ها در حال و هوای معاصر قرار دهد. در یک نگاه کلی تقلید صرف یا نظریه نویسی از ایستا بودن ذهن خوشنویس خبر خواهد داد اما پویایی، نوشوندگی و برداشت تازه نیاز اصلی در روزگار ماست، باید در انتظار بمانیم و این پرسش کلیدی را مطرح کنیم که آیا جریان قدیم نویسان معاصر از دوران گذار و بالندگی و باز آفرینی نظام هندسی نوین با دست پر عبور خواهد کرد؟ یا اینکه به بیماری ایستایی و در جا زدن و رفع نیاز روزانه بسنده خواهد نمود!

در یک چشم انداز آینده نگرانه، برای هر تحقیقی این سؤال پژوهشی مطرح است که آیا در خوشنویسی ثلث، نسخ و شکسته ایران امروز و امروز ایران می توانیم از جریان های نوین و پیشرو در این رشته ها خبر دهیم؟ بر محققان و متخصصان این رشته ها لازم است که با کنکاش و کنجکاوی لازم این سؤال پژوهشی را پاسخ دهند و دستاورد های آن را به علاقه مندان عرضه کنند.

گذشته و حال را با عینک مؤلفه های بصری روزگار معاصر می بیند و از آن لذت می برد.

این کار خدمت مهمی است. زیرا خوشنویسی معاصر ایران از نبود آن رنج می برد و خود را در تنگنای یکی دو شیوه غالب گرفتار می دید.

این گروه از خوشنویسان چه پیشگامان نهضت بازگشت به قدما و چه خوشنویسان قدیم نویس معاصر

دارای دو ویژگی شجاعت و کوشش با هم بودند. آن ها در روزگاری این حرکت را به پیش راندند که کارشان استثنایی نسبت به قاعده محسوب می شد. در واقع اینان خلاف جریان رود خانه شنا کردند و ما امروز می توانیم پاسخ آن شجاعت و سختکوشی را در رنگین کمان سپهر خوشنویسی ایران بنگریم. — باید توجه داشته باشیم که وارد شدن در نظام خوشنویسانه قدما و درک هندسه فنی و سازوکارهای درونی خط آن ها کار ساده ای نیست. این سخن استاد محمد احصایی بسیار قابل اعتناست که می گوید: «مشق کردن از کارهای اصیل قدما هر خوشنویس را متواضع می کند» این سخن کسی است که خود عمری را در گرو خطوط قدما نهاده و با آثار آن ها هم زیستی داشته است.

به همین دلیل است که کار قدیم نویسان به خاطر تحمل رنج و ریاضت و دل کندن از شیوه غالب روزگار و گشودن راهی نو و تازه قابل تقدیر است.

— جریان قدیم نویسان ایران راه را برای حضور خوشنویسی ناب و اصیل ایرانی در صحنه ها بین المللی فراهم کرده است. تقریباً عموم خوشنویسانی که در صحنه های بین المللی خوشنویسی نستعلیق مقام می آورند از جریان قدیم نویسان معاصر هستند و نمونه بارز آن مسابقات ارسیکا می باشد که بیش از چهل برگزیده ایرانی داشت.

جمع بندی

در جمع بندی باید گفت قدیم نویسان معاصر در دوره فعلی جریانی هستند که برای پیوند ارزش ها و ظرفیت های بصری و زیبا شناختی آثار قدما با علائق و انتظارات معاصران تلاش کرده و گام های مؤثری برداشته اند. نیک آگاهی که تقلید یا نقل کردن میراث خوشنویسی گذشتگان خوب و مفید و ارزشمند است اما امروزی کردن این ظرفیت ها مهم تر است. نکته اینجاست که در میان اهل خط افرادی هستند که با قوام و انسجام خط در مراحل پختگی نیز همان شیوه را تداوم داده اند و تغییری در سیمای حروف و کلمات و چیدمان یا ترکیب موجود نیاورده اند. اما تعدادی از خوشنویسان مطرح از نظام هندسی اولیه ای که خط خود را قوام داده، فاصله گرفته و در چیدمانی تازه و سیمایی دگرگونه از مفردات و کلمات نظام هندسی تازه ای مبتنی بر گرایش به خوشنویسان قدیم بنا نهاده اند. به همین سان کار محقق یا ناقد منصف تحلیل دگرگونی هایی هر نظام هنری قبلی در نسبت با نظام هندسی مرجع است. زیرا یک خطاط و خوشنویس با تمام وجود شیوه یا سبکی را تقلید می کند و به مرحله نظیره نویسی می رسد. دیگری راه را تداوم می دهد و با بهره گیری از چند نظام هندسی مرجع به تلفیقی نویسی روی می آورد و بعد اگر توفیق یابد به مرحله مستقل نویسی می رسد و به بخشی از تاریخ خوشنویسی معاصر تبدیل می شود. در ختم کلام توجه به این نکته ضروری است که شکل گیری و بالندگی نهضت بازگشت به قدما و به تبع آن راه و رسم سنتی خوشنویسی رخ داده است. زیرا تأکید و رواج یک شیوه و ایجاد موانع برای رهایی و خلاقیت در فضای بسته و سنتی هیچ گاه زمینه را برای رشد فضاها ی تازه و شیوه های جدید فراهم نکرده است. به همین دلیل است که ارزش نهضت بازگشت و دست آورد آن، یعنی جریان قدیم نویسان معاصر، دارای نشان و مرتبه مضاعف است. زیرا از ابتدا در دایره ای محدود و با همت و پشتکار فردی به عرضه در آمد ولی توانست خود را در سپهر خوشنویسی ایران تثبیت کند. این جریان را به طور طبیعی شماری خوشنویس پیشرو با کار فردی و همت قلم خود آغاز کردند و گرچه ارتباط قابل توجه و هدفمندی با هم برای شکل گیری این جریان نداشتند اما حاصل تلاش های فردی اکنون در یک مجموعه بزرگ تر و با خطوط نامرئی و مرئی به هم پیوسته این جریان اثر گذار را شکل داده است.

منبع: رشد آموزش هنر، دوره هفدهم، شماره ۲، ۱۳۹۸

معرفی

تولید محتوای صوتی و تصویری کودکان در قالب فعالیت تیمی با همکاری کارشناسان و هنرمندان با تجربه و دلسوز در بخش خصوصی و بر پایه راهبرد تولیدات هنری ساده؛ کوتاه و موثر اما متنوع برای کودکان، فعالیت خود را از سال ۱۳۹۶ آغاز نموده است.

نکته ها

رعایت مجموعه ای از نکات در ساخت تصاویر حرکتی اهمیت دارد، از جمله درک کامل ترجیح های کودکان و همچنین طراحی عناصر تصویری که برای کودکان متناسب باشد. کودکان (در تمامی رده های سنی) دوست دارند که بتوانند شخصیت های داستان را به راحتی شناسایی کنند، هر یک از شخصیت ها از ابتدا تا انتهای داستان به وضوح قابل شناسایی و تمیز باشند و همانطور که داستان روندی منطقی دارد، تصاویر نیز باید از این روند پیروی کنند و با داستان هماهنگ پیش بروند.

سرعت یادگیری کودکان فوق العاده بالا است، آن ها با دیدن و شنیدن قصه ها و کارتون ها، الگوهای رفتاری زیادی را جذب می کنند. نکات آموزشی و اخلاقی درس هایی برای زندگی آینده کودک خواهند بود و بر شخصیت و ذهنیت و رشد آینده او تاثیر گذار است.

مراحل ساخت تولیدات

- دریافت ایده و نظرات سفارش دهنده و سپس بررسی و تنظیم داستان و سناریو
- ساده سازی داستان های کهن و جستجو در اهداف و مفاهیم مورد نیاز
- بهره گیری از قصه های معروف جهان
- طراحی و تصویر سازی شخصیت ها و طراحی فضای داستان
- استفاده از نقاشی کودکان در تولید تصاویر حرکتی در صورت لزوم
- صدا گذاری (گفتار متن، موسیقی و افکت)

هزینه تولید

تولید محتوای جذاب برای کودکان بسیار پرهزینه است و به سرمایه گذاری نیاز دارد و محتوای مخصوص کودکان باید دارای داستان، طراحی و شخصیت های جذابی باشد تا کودک را جذب کرده و با خود مانوس کند. هزینه های تولید تصاویر حرکتی شامل فعالیت گروه هنری از متن تا اجرا می باشد و درآمد حاصل نیز از محل فروش و عرضه تولیدات می باشد حداقل هزینه تولید تصاویر حرکتی کودکان برای این گروه در ایران بصورت متوسط دقیقه ای ۳ میلیون تومان در سال ۱۳۹۹ برآورد شده است که در مقایسه با آنچه در بازار هنری عرضه می شود رقمی ناچیز است و برای استفاده کنندگان بسیار مقرون به صرفه خواهد بود.



کارگاه صوتی تصویری کودکان

زیر نظر و مدیریت: مریم علالدینی



اعضای گروه



کارشناسان فرهنگی و هنری، نویسنده، مترجم، طراح، آهنگساز، گرافیست ریتور، تدوینگر و کارگردان

ارتباط با مخاطبان و عرضه محصولات



۱- تصویر سازی کتاب های ناشران کودک بعنوان رسانه مکمل به نحوی که از قصه های یک کتاب داستان تصاویر حرکتی تولید و همراه کتاب قصه، انیمیشن آن نیز عرضه می شود.

۲- تولیدات صوتی و تصویری کودکان بصورت مستقل برای عرضه در سایت ها و اپلیکیشن های متولی فعالیت کودکان در فضای سایر

۳- تولید و عرضه موشن گرافیک و انیمیشن های دو بعدی و سه بعدی برای عرضه در رسانه ها و مراکز آموزشی کودکان

۴- زبان آموزی و آموزش های اجتماعی از طریق تولیدات صوتی و تصویری برای مراکز آموزش به فارسی زبانان بصورت حضوری و غیر حضوری

۵- توجه به نیازهای جسمی و معنوی و روانی کودکان زیر نظر دفتر آینده پژوهی کودک و متخصصان بین المللی

کارگاه صوتی تصویری کودکان

نمونه فریم هایی از تولیدات



www.fekrvarzi.ir

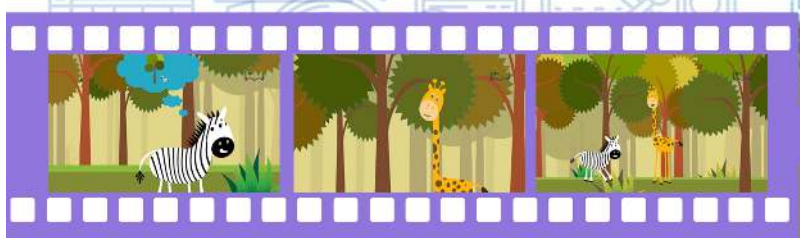
maryamalaeddini136@gmail.com



من چقدر می توانم رشد کنم؟



من یک خرچنگ آبی هستم



قصه زرافه و گوره خر



توی شکم مامانی چیه؟



آموزش اعداد

گزارش دهی به مخاطب، او را به سمت و سوئی که شما می خواهید هدایت می کند. از این جهت گزارش های رسانه محور درست مثل یک رسانه "ویژگی برجسته سازی" را بکار می گیرند. یعنی بخش هایی از واقعیت، "برجسته" و به مخاطب عرضه می گردد. در تنظیم یک گزارش عملکرد حرفه ای، شما با رویکردی مثبت، نقاط عطف فرآیند کاری تان را به اصطلاح پر رنگ می کنید تا مخاطب متوجه اهم فعالیت های شما گردد نه اینکه با صرف وقت از فرآیندی که در جریان آن نبوده و نسبت به آن خالی الذهن است به بیراهه رود. استفاده از شیوه برجسته سازی در گزارش عملکرد، مخاطب را به سرعت به نکات مهم و یا چالشی موجود در فرآیند کاری شما هدایت می کند.

برای مثال در تنظیم گزارش عملکرد "برگزاری یک کارگاه آموزشی" نیازی به ثبت و انعکاس جزء به جزء بیانات مدرس کارگاه نیست بلکه ضروری است به کلیات پرداخت و چند عبارت کلیدی را از میان صدها جمله بیرون کشید تا کسی که گزارش را مطالعه می کند به محتوای کارگاه برگزار شده پی ببرد؛ عباراتی که پیش بینی می شود در صورت حذف آن ها کلیت گزارش عملکرد آسیب جدی ببیند. بنابراین یک گزارش عملکرد خوب، بایستی سریع الانتقال، مختصر و مفید، سپس و گویا باشد و به اهم فعالیت ها اشاره کند.

گاهی ارائه گزارش عملکرد "مخاطب نمایشگاهی" دارد و لازم است گزارش را در ملا عام و به صورت فیزیکی (غیر دیجیتالی) به نمایش بگذارید. در این مواقع بهتر است از قالب "بروشور" و "کتابچه" (از انواع کاتالوگ) استفاده کنید. هم چنین می توانید گزارش عملکرد را در قالب "اینفوگرافیک" تهیه کرده و در ابعاد بزرگ چاپ نموده و در فضای داخل و خارج از غرفه استفاده نمایید.

در توضیح اینفوگرافیک خالی از لطف نیست تصور کنیم طراح اینفوگرافیک در جایگاه یک عکاس از فرآیند سازمان "شکار لحظه ها" کرده است و در یک لحظه تصویری از سازمان را تهیه کرده که می تواند گویای کلیات فعالیت های سازمان باشد.

بسته به نوع کاربرد گزارش عملکرد و مخاطب آن از انواع ابزار ها و بسته های ارائه گزارش عملکرد استفاده می شود. در صورتی که در یک سازمان کوچک یا متوسط، فعال هستید و به عنوان یک مدیر میانی به مقام ارشد گزارش می دهید، گزارش عملکردهای شما وجهه اسنادی به خود می گیرد و می توانید از "آلبوم اسناد یا کلیپر بوک" استفاده کنید. این نوع گزارش از جمله تفصیلی ترین گزارش های عملکرد است و ویژگی محبوبشان این است که به راحتی قابل ویرایش و کم و زیاد کردن هستند. در سیستم بوروکراسی اداری گاهی یک گزارش عملکرد تا به مقام بالادستی برسد مراحل طی می کند و دچار تغییراتی می شود.

از جمله این که در یک مرحله مدیران عملیاتی به مدیر میانی گزارش می دهند و سپس مدیر میانی بایستی گزارش را به سمع و نظر مدیر ارشد برساند. طبیعی است که در طی این پروسه، تغییراتی متوجه گزارش عملکرد خواهد شد و بکارگیری ابزار ارائه ای که به سهولت بتوان تغییراتی در آن اعمال کرد اهمیت دارد.

گاهی مدیر عامل گزارش عملکرد خود را به "هیئت مدیره" ارائه می کند.

در این مواقع تنظیم گزارش در قالب "پاورپوینت صامت" و ارائه آن در یک جلسه مشترک، به همراه توضیحات شفاهی، بهترین گزینه است.

چرا گزارش عملکرد؟



زهرا صادقی
کارشناس ارشد مدیریت رسانه

شوند. با این توضیح که؛ شما با یک گزارش عملکرد موثر می توانید به ادامه یک فعالیت مهم که به طور قطع هزینه هایی صرف آن شده است کمک کنید. چه بسیار فعالیت هایی که در سازمان های مختلف به ویژه دولتی ها، انجام می شوند اما تنها با جابجایی مدیران در رأس سازمان، متوقف می گردند.

در حالی که اگر آن فعالیت، از قبل به مخاطب اصلی خود گزارش شود - خواه مدیر ارشد خواه عامه مردم- بنا به نیازی که در مخاطب ایجاد شده است، انتظاری در او شکل می گیرد که نوعی فشار اجتماعی بر مدیر تازه وارد، تحمیل می نماید و او را در مسیر استمرار آن فعالیت قرار می دهد.

گزارش های صادقانه، نقاط منفی و مثبت عملکرد را مشخص می کنند و به مرور راهبردی را برای مجموعه فعالیت ها در افقی دور ترسیم می نمایند. به این صورت فعالیت های مجزای یک سازمان، به شکل مجموعه ای به هم پیوسته درآمده و برای مدیران ارشد قابلیت برنامه ریزی پیدا می کند.

یک گزارش عملکرد حرفه ای، بقای پرسنل شایسته سازمان و استمرار فعالیت های آنان را در پی خواهد داشت و در حفظ منابع مالی سازمان تاثیر بسزایی دارد.

برای اعضای غایب نیز می توان "پاورپوینت گویا" تنظیم و ارسال کرد تا توضیحات تکمیلی را نیز دریافت کنند. این مدل ارائه برای گزارش دهی در انواع جلسات کاربرد دارد.

گاهی لازم است گزارش عملکرد یک سازمان از زبان مدیر ارشد، "به صورت چهره به چهره" با مخاطب عام مطرح گردد. این شیوه در روابط میان فردی بسیار تاثیر گذار است. به این صورت که مدیر در مقابل دوربین قرار گرفته و اهم آن چه را که مردم یا طبقه خاصی از اعضای سازمان درباره فعالیت های انجام شده در حیطه مسئولیت وی را باید بدانند، بیان می کند.

این ویدئو را پس از تدوین می توان در "فضای مجازی" منتشر کرد. هم چنین اگر فعالیت مورد اشاره در دوره بلندمدتی منقضی نخواهد شد و ارزش اطلاعاتی خود را حفظ می کند می توان ویدئو را به صورت آی پی استاتیک تعریف و در یک "کارت ویزیت" تعبیه نمود.

این نوع گزارش عملکرد جنبه بین المللی هم دارد و تنها با درج زیرنویس یا دوبله آن به زبان های مختلف در ملاقات های غیر رسمی حاشیه سمینارهای بین المللی، مورد استفاده قرار می گیرد. گزارش های عملکرد نوعی تبلیغات برای فعالیت ها محسوب می

گزارش عملکرد مدیریتی در قالب کارت ویزیت هوشمند



گفتگوهای غیر رسمی با مسئولین سایر ملت ها در یک گردهمایی بین المللی می تواند به نقطه عطف توسعه کاری یک مدیر تبدیل گردد.

اما شما به عنوان یک مدیر مسئول، در اینصورت آیا مجبورید در طول برگزاری چنین گردهمایی، **یک کیف چند کیلویی پر از کاغذ و سی دی** را با خود حمل کنید؟ البته که این کار خارج از عرف گردهمایی های بین المللی است.

برای همراه داشتن گزارش عملکردتان می توانید یک کارت ویزیت هوشمند تهیه کنید

از آن جا که **ملیت های مختلف از یک ویدئو برداشت های مشترک زیادی دارند** می توانید کارت ویزیتی داشته باشید که حاوی ویدئوی گزارش عملکرد شماست.

در این کارت، ویدئوی گزارشی به زبان (های) مد نظرتان دوبله یا زیرنویس شده و به صورت کدهای هوشمند استاتیک یا دینامیک در کارت تعبیه می گردد.

به خاطر داشته باشید کارت ویزیت حتی از نوع هوشمند، جزء ارزان ترین ابزار های ارائه است.

می توانید تمام مراحل تهیه گزارش عملکرد را به ما بسپارید.

برای مشاوره در خصوص تهیه انواع گزارش عملکرد مدیریتی پیامک یا ایمیل بزنید
۰۹۱۲۰۷۵۰۷۶۳
fakher1281@gmail.com

چرا باید به مدیران گزارش عملکرد ارائه کرد؟

گزارش های مدیر میانی و مدیر عملیاتی اگر به درستی تنظیم گردند می توانند به تصمیم گیری بهتر و سریع تر مدیر ارشد کمک نموده و او را به سمت پیشبرد اهداف سازمان، هدایت کنند.

هم چنین بر سرمایه گذاری ها، هزینه ها، روش ها و خط مشی ها، تویخ ها و تشویق ها، قضاوت ها و استخدام ها اثر می گذارند.

بنابراین مقتضی است از اندیشه تهیه گزارش تا ارائه آن به مدیر ارشد کمال دقت را بکار بست تا یک محتوای علمی آمیخته با هنر تهیه گردد نه صرفاً یک طرح گرافیکی.



برای مشاوره در خصوص تهیه گزارش عملکرد مدیریتی پیامک یا ایمیل بزنید

۰۹۱۲۰۷۵۰۷۶۳

fakher1281@gmail.com

از این شماره خلاصه ماهنامه های قبل به زبان انگلیسی برای مخاطبان خارج از کشور درج می شود

The story of cultural planning

Editor's note: Mohsen Fardroo

Years ago, I came across a single-copy book that was published twenty years ago. It was about what will be the situation and what challenges will it (a city in Iran) face for the next twenty years? Because this book was commissioned by one of the government agencies before the Islamic Revolution, it also offered important proposals in the form of a detailed plan for the future that direct some of the anticipated challenges to the desired situation. As usual, this report was forgotten in the library and now, twenty years later this report was right in front of me. The anticipated challenges were so precise that they matched the current reports of the governor of the area at the time. I have repeatedly referred to the first page, introduction of the book, its end and back to be sure of the date of publication of the book, and it was unbelievable to me that there was knowledge that could predict future challenges and provide accurate planning with such precision to reach to the desired situation twenty years ago. From there, I decided to pursue knowledge of cultural planning to achieve the desired future. In the first step, I participated in the master's degree program of one of the universities which presented the trend of cultural planning for a limited period and then the same opportunity was provided for me at the doctoral level of management and cultural planning. But unfortunately, I soon realized that this knowledge has an immature, non-serious, and incomplete form in our universities and it cannot meet my spiritual and scientific needs with the extreme degree extremism that existed. After that, as a matter of course, whenever I received internal and external sources, articles, and experiences, I studied and summarized them with an insatiable thirst. In several university courses, I tried to share some of what I learned with my dear students and in the end, I came to the conclusion that the best way to learn cultural planning is not to pursue theoretical and academic topics, but to find and practice solutions for cultural experiences. Thus, I have defined at least a thousand program titles on explanation of program and cultural planning that has been experimentally studied and analyzed over the years. I set up an institute called "Futurism" to combine the experimental view of the program with methods to achieve the desired future. Along the way, I realized that academic discussions often focus on future research instead of planning for the future. After all these years and experiences, we decided to set up an experimental workshop on cultural planning with the help of some dear friends and colleagues in the presence of researchers interested in this subject, and the results of the analysis is at least two hundred cultural programs that will be available in this monthly journal. We hope that the results will be published in a simple and experimental format, without theoretical complexities, and will be shared with those interested. We hope that in the near future the experimental path of cultural planning will be achieved to cover the path for the desired future of our country.

History does not belong to the past, but an attempt to live here and now

Speech of Dr. Mohammad Hashem Rahnama

Cultural experience workshop

My acquaintance with Mr. Fardro dates back but the discussion of futures studies was beginning in 3 years ago. One of the tasks I was assigned was to study the history of the community in which we lived and other important and Attractive features that can be helpful and supportive. Given my specialty which is the subject of history and as stated its preamble, the concept of history is a different and non-practical concept. The challenge I have been constantly involving is how to turn science in the new world, which is practical and forward-looking, into an important social issue. My impression was that we had a problem with the definition of history, and I seriously pursued that definition to review and redefine it. In the work I pursued I came to the issue of culture and more Moreover, the definition of culture itself in Iran is very strange. In Tehran, together with Mr. Fardro, we had a seminar entitled "General Culture" with its components and indicators, which was later registered and published as a reference book collection, and how good it was because the lectures of the same seminar were given, became one of my sources and references for my research on reconsidering the definition of culture. There I saw a new definition of culture that led me to begin rebuilding it and find its relation to the discussion of history then that was the beginning of the attitude and concerns I had.

But what is product and achievement?

Culture in specialized and serious definition is the common semantic system of society which contrary to the common perception in Iran about customs, traditions, etc., is a kind of manifestation of culture, but the definition of the concept of culture is actually a common meaning which a society accepts and is based on the same common meaning of language.

Communication will not take place until each person is able to share the meaning of his or her words with the audience and the audience does not understand those concepts., This issue in our society has been seriously neglected. However, the depth of the issue is when a concept can take its place in society in the case of history, which is in fact an organized representation of the common meanings of human being in the past and the man now. Contrary to popular belief, history is not a matter of the past but an attempt to live in the present and how the present society is shaped by the concepts that have come down to us. The task of the science of history is to evaluate and measure these common concepts for our present life.

This was a serious concern for me, and I pursued how I should share common concepts with a society that imagines the history of fiction, grief, history, and how I should communicate to understand that the concept of history is what we are right here and now also the concept of life encompasses us, and if we understand history we have in fact understood our present life. This requires serious and continuous work. One of the areas I worked on was tourism. I also have articles under the process of being registered and the point is no understanding of what I intended, besides there is a broad issue called "society".

The way I was able to share the concepts of modern history and the science of history with society was the concept of tourism. In this case, it is necessary to explain; in our society, tourism is a very specific and repetitive issue. In this way, the meaning that is understood from tourism is entertainment, recreation and leisure. This meaning will not help the tourism industry at all....

This issue comes from the heart of cultural tourism and clearly arises from the redefinition of history and the science of history. As someone who specializes in history, I reviewed history based on a new meaning and concept, and one of the places I was able to try and one of the most important feedbacks I get is among students who go to tour institutions to get a "Tour guide certificate", so it's very appealing to them, and it's respectable for me to be able to see that feedback. I have been working with these institutions for about nine years and during this time, even people whose field is not history and who have come mainly for tourism purposes they understand and are attracted to the concept that I am explaining to them. I am still in touch with a number of them, then there is a demand that these concepts be further opened and analyzed, it's fun for them to get to know their world better now.

To sum up, a new look at culture strongly contributes to the social victory of the subject. One of the sciences that can make culture well is the science of history, and the potential in history of science itself has the possibility to be attractive to people and society, provided that a new and scientific definition of history is redefined in society.

Skills training with a systemic approach

Interview with Dr.Ali Nekouei

When did you start teaching with systematic approach?

In the field of education, from kindergarten to adulthood and about chain of education, I have done a series of activities and one of the done with the cooperation of Dr. Mohsen Fardro and the late Hojjatoleslam Ahmadi one of the cultural and sympathetic people also a member of the "Cultural Revolution Council" he was a professor of philosophy at the University of Tehran and several other universities with a German philosophy approach that along his teaching, education, studying, and translation of books on "activity and education", he had conducted a systematic and integrated approach to research.

There were two very important factors in this case that, new educational moves had to be made and secondly, he was always concerned about skills training. In this regard even German experts in the related field of research, education, economics and social affairs economics were invited and most consensus was reached. In these meetings the relationship between social and economic issues, education, age changes, how to approach education and how these issues should help each other and material accumulation were considered so that economically it is not just a waste.

I collaborated with the Construction Companies Syndicate on the issue of skills training, and one of the things we organized was to initiate a syndicate to launch a dual educational system in Iran. I emphasize that it is the beginning from kindergarten to death or after death it says this education that started from kindergarten will be remained after the death of every human being, because its effects on the lives of others continue and believes

in connecting the effects. In this regard a magazine also has been published and I have an article about the report on visiting of “German delegation” that came to Iran in the union of construction companies with the help of the Chamber of Commerce which is the main consumer of trainings. Supervisors are neither the instructor nor the training center, but the consumer....

Education is not about when we're alive, it's about how we look at each other and how a mother looks at her baby or how a teacher treats a child in kindergarten and how these can affect a kid's future life. For example, if you are a positive person you will transmit this energy to others and even next generation and vice versa...

If any skill work is done on the basis of principles, it will be purposeful and appropriate for the labor market. Also, it will be of great benefit to individuals but when it comes to education, it will be useless without a job market or just to raise data or spend budgets on education. What has made them successful in Germany is the relation between education, research and practice, and they examine the relationship between these three factors using a systemic approach for each task. With island methods and not considering any of these factors, we will not get the right result. Even when all of these factors are taken into account, how they interconnect is very important and it is significant to know where each of these factors will be involved in educational planning.

Expression and conversational skills

Speech by Ms. Rozita Taghizadeh

Workshop on cultural experiences

When it comes to speech and articulation, the first thing that comes to mind is the TV, radio, and person standing behind a podium or microphone and giving a speech, while the skills in conversation are very deeper, more fundamental and more essential than what it looks like. As someone who has served in radio and television and education for many years and has also worked in the field of learning and counseling disorders for about 9 years, I realized that the main problem, especially in our society, is that we don't know how to speak correctly. We cannot state the simplest issues properly.

For example, in an apartment complex we have a car park problem, which is obviously solvable with a simple and friendly discourse but unfortunately due to the lack of skill in verbal communication, it leads to arguments and disputes between residents. The father does not know how to talk to his child, the child does not know how to talk to his parents, the teacher only teaches or writes formulas like a tape recorder, and there is no conversation between teacher and students or students together. Seventy-five percent of communications is through speech, and 85 percent of the key to the success of great people is related directly to the field of speech. Successful people have learned how to control of almost every single situation in their communications. This is a very important skill and unfortunately people convincing their weakness in their relationship with that “this is not in my gene”, “My father was also a shy or quiet person, so I can't either”. While this is an acquired skill and requires training and this is how we can learn it.

Recently, there has been a lot of talk in cyberspace about education and the principles of art of expression, and related classes are being promoted but in fact it dates back to 4,500 years ago when Aristotle spoke of the miracle of the word. It is said that words are the prophet of communication. If we can choose the right words, identify the suitable space and the audience, determine our goal and know where to use what words we can be successful in our conversations and even we will be able to convince people. In the Persian dictionary, there are about twenty thousand words. Yes, but the words we use during the day are only about 400-500 words. In the realm of words there are three categories of words in every individual's mind: a set of words called “active words”. The second category is “passive words” and the next category is “strange and vague words”. Active words, such as words that are used frequently throughout the day and are repeated over and over again. Strange words are words that are not in our specialty, such as the words engineering, medics, and lawyers used which we do not deal with and if we encounter them one day, we can search them in the Internet and find its meaning. But there are a number of words in our minds that we do not use as a treasure. If someone uses these words, we will understand their meanings and realize them, but because we do not use them usually, they have not become the queen of our minds....

Although we have a very rich literature, we are very incapable of using multiple words because we have a limited vocabulary, but we ignore this. Talking is inevitable for all of us. Sometimes, as an adult as the mother of the bride or groom, etc., we have to talk in different situations in public to do the right thing, to mediate, or even to introduce ourselves, but we often act poorly or avoid doing it.

Let's say as individuals or social workers, we must be able to speak as workers, businessmen, employees, bosses, doctors, and so on. As Iranians and Persians, we need to strengthen our art of expression. The art of expression

has nothing to do with speech, television or radio, it is a social skill that is necessary in all social fields. If a person has the highest degree but has not learned the art of expression, he or she will not be able to succeed. There are many problems related to this neglections in our education as well, and I wish they had taught me to speak and talk correctly instead of writing so much. Talking, addressing issues, giving conferences, defining memories, storytelling, and so on make the students pursue his or her weaknesses and expand the scope of his or her vocabulary.

Hello, this is Sajjad Norouzian and here is the “Café Narengi”

The more we play with words, the more their concepts change and move away from their original meaning. The word “skill” is the same as these kinds of words. I called the professor and asked about the “skill”, I said that the name of the skill that comes to my mind, I personally remember the technical and professional workshops, the embroidery, sewing, pottery, etc. workshops, which we just have to pass the courses until one get a degree to find a job. The professor smiled and said, “Can you take a note now?” I said yes, yes, Master, I’m ready. The professor continued with the same calmness, see Sajjad: skills are divided into three categories: technical skills, human skills and perceptual skills. Technical skills are what we do with our hands and deal with them with tools. human skills such as some skills like understanding colleagues, motivation, importance and ability to do teamwork and perceptual skills such as thinking, diagnosing and analyzing the subject and planning a process from thought to execution. Perceptual skills are purely subjective skills, human skills, some of which are subjective and some of which are practical. Technical skills, are said to be almost practical skills. I asked the teacher, they said in school that understanding the question is half the answer, is that the same as mental skill? That means, if we understand what the issue is, are we fifty percent ahead?

Of course, the function of skills is twofold: “a series of general skills that are used in everyday life, family relationships, job relationships and communication with colleagues, and a series of skills are also professional skills,” he said. For example, a person who is skilled in a field and earns a living for it and spends his life through it. Skills are also divided into general skills and job skills.

I asked, “Master, what does the word ‘skill’ mean that we hear so much everywhere?” I myself have difficulty defining this word.

The professor said: “If someone is skilled in something and is clear about what he is doing and is somehow sure that he will reach his goal, we can say that person is skilled in that job.” Defining a skill in a general way is: “Having the confidence to achieve a goal and looking at it from a professional point of view is a competency, and it can be said that the person deserves it and can do it well from the beginning to the end.

I asked: Master, as you are aware I have taken several instrument training courses and learned them, and I play well when I play for myself but in the presence of someone else I get a little confused about the rhythm of oppression or forget the notes; If the number of people increases, I will be more stressed or if I am going to perform on stage I can’t at all. The fact that a musician goes to the top of the stage and does his job well with this amount of crowd, looks and attention means that this person has been able to do this so play and perform melodies and notes with complete confidence. Is this the same as skill?

“Incidentally, the instrument and the music are good examples they show that someone who is going to have a skill needs a lot of practices, perseverance and exercise, meaning that no one can be a good musician but not a practitioner,” he said. Skills are usually strengthened and sustained by practice and one can claim to be proficient in one area. Thus, keep in mind that practicing is a very important factor in gaining skills and achieving skills requires experience. Along with that, the professor pointed out an interesting fact that every skill that a person acquires increases his chances of success by at least two or three times more. This means that if a person, for example acquires skills in three or five subjects, his success rate will be at least six to seven times higher than his chances of success will be even higher.

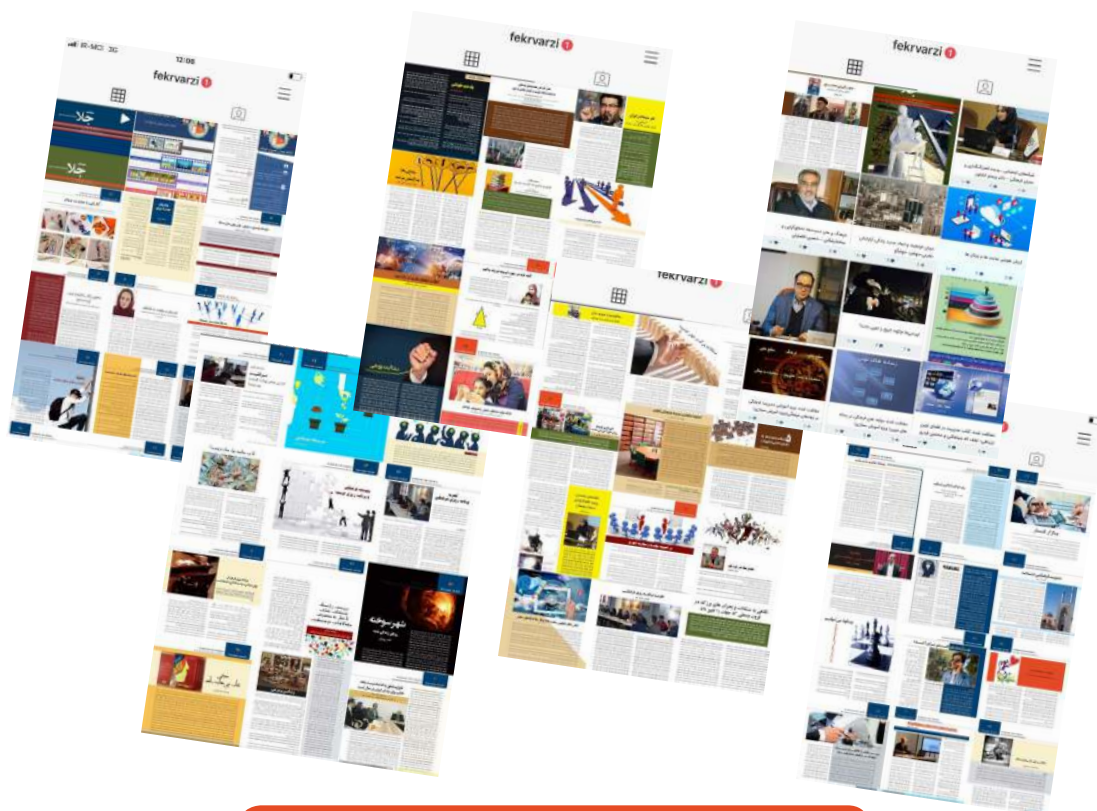
Another point that Master said was that skill would eliminate people’s fears. There is no fear when they repeat and practice and the skill is strengthened. That’s why some people are very good at what they do and they do it well so they are not afraid, because they have practiced very well to do it.

I thanked the professor and hung up. Now I have a good idea of the concept of skill and its types and functions. Indeed, the conversation that took place between me and the professor, which I described to you, was quite real.

Take care of yourself and love each other



حامیان این شماره از ماهنامه جلا (اندیشه روز)
 پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس Fekrvarzi.ir
 و کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی می باشند.
 با تشکر از همکاری پایگاه اطلاع رسانی کافه نارنگی @Cafe.narengi



@fekrvarzi

@fardroo

می توانید ما را در اینستاگرام دنبال نمایید

در این شماره می توانید این مطالب را مطالعه نمایید:

- غلبه بر پیشداوری ها یا تصورات قالبی
- چرا بد تصمیم می گیریم
- اعتماد به نفس — خودشیفتگی : دوگانه تاریخی و نسل حاضر ما
- نثر و زبان روان و صمیمی و بالاخره طنز
- نوآوری و خلاقیت در تولیدات تلویزیونی
- فرهنگ دیداری
- عامل شگفت انگیزی که کسب و کار را ارتقاء می دهد
- رفتار زیگزگی بازار
- عوامل تولید در اقتصاد فرهنگ
- چگونه شغل مناسب خود پیدا کنیم؟
- ایثار اجتماعی
- داستان کوتاه سند منگوله دار
- شناخت دنیای متنوع افراد
- فرهنگ از کودکی تا بزرگسالی
- مداخلات رشدی
- اکثریت عظیمی از کودکان واقعا نوابغ خلاق هستند
- بزرگترین رمز تعامل با مردم
- جهان امروز، جهان سازمان ها و گروه های اجتماعی است
- تجربه آموزش های مهارتی
- مهارت آموزی زبان
- پیوند ادبیات و فرهنگ با هنر خوشنویسی
- جریانی نوین در خوشنویسی امروز ایران